



سیری در معارف اسلام

قلب ایمان پذیر

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

کرمانشاه - مسجد آیت الله بروجردی - دهه اول صفر - ۱۳۹۵ هـ ش



www.erfan.ir

قلب ایمان پذیر

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: خانم موسی‌پور
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۹.....	جلسه اول: وعده‌های پروردگار.....
۱۱.....	وعده‌های پروردگار و تاثیر آن‌ها.....
۱۱.....	جایگاه امیرالمومنین <small>علیه السلام</small> در بین غیر شیعیان.....
۱۳.....	جایگاه امیرالمومنین <small>علیه السلام</small> در بین ایرانیان.....
۱۳.....	جمله امیرالمومنین <small>علیه السلام</small> در خطبه متقین.....
۱۴.....	نیازمند نبودن خداوند به بندگان.....
۱۵.....	بی ضرر بودن گناه بندگان برای خداوند.....
۱۵.....	وعده خداوند در سوره آل عمران.....
۱۶.....	صادق بودن خداوند در وعده‌هایش.....
۱۶.....	انواع توحید.....
۱۷.....	آیت الله قاضی و شاگردان ایشان.....
۱۹.....	داستانی از آیت الله قاضی درباره توحید تام.....
۲۰.....	یکی از وعده‌های پروردگار.....
۲۱.....	روضه ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> و حضرت زینب <small>علیها السلام</small>
۲۳.....	جلسه دوم: وعده‌های پروردگار در آیات قرآن.....
۲۵.....	مقدمه بحث.....
۲۵.....	خلف وعده نکردن خداوند و خلف وعده دشمنان بشریت و خدا.....
۲۶.....	تعدادی از وعده‌های پروردگار.....
۳۲.....	روایت امام رضا <small>علیه السلام</small> در باب حقیقت ایمان.....
۳۳.....	روضه.....



جلسه سوم: قلب سالم، بستر تحقق وعده‌های خداوند..... ۳۵

- ۳۷..... بسترسازی تحقق وعده‌های خداوند.....
- ۳۷..... روایت امیرالمومنین علیه السلام در باب ویژگی افراد مومن.....
- ۳۸..... بی نفع بودن مال و بنون برای دوزخیان.....
- ۳۹..... سرمایه سودمند قیامت.....
- ۴۰..... آیه سوره بقره در باب منشا جنایات دشمن.....
- ۴۱..... روایتی در باب قلب سالم.....
- ۴۳..... به دست آمدنی بودن قلب سلیم.....
- ۴۴..... ادامه روایت امیرالمومنین علیه السلام در باب ویژگی افراد مومن.....
- ۴۵..... روضه حضرت رقیه رضی الله عنها.....
- ۴۶..... دعا.....

جلسه چهارم: باب ایمان و مؤمن..... ۴۷

- ۴۹..... قدرت جن در تسلط به انسان.....
- ۵۰..... خدا هیچ موجودی را شریر نیافرید.....
- ۵۰..... شیطان از جنس ندیده هاست.....
- ۵۱..... محاسبه عبادات شیطان.....
- ۵۱..... خداوند شیطان را شریر نیافرید.....
- ۵۲..... کار ناپسند هم از روی دل انجام می شود.....
- ۵۲..... اولین «به توجه» را شیطان گفت.....
- ۵۳..... گناه به «توجه» گفتن بیشتر از زنا است.....
- ۵۴..... همه ما تحت تعقیب هستیم!.....
- ۵۵..... مار زدگی، اثر نیش زبان.....
- ۵۵..... نفرین مادر کتک خورده.....
- ۶۰..... روضه حضرت علی اصغر علیه السلام.....

جلسه پنجم: حقیقت ایمان و ظرف تحقق آن..... ۶۳

- ۶۵..... مقدمه بحث.....
- ۶۵..... قلب بدون ایمان.....
- ۶۶..... میزان مطالعات استاد در باب ارزش قلب.....



فهرست مطالب

۶۶	وصیتنامه استاد انصاریان.....
۶۷	تاثیر مثبت مطالعه کتاب‌های شیعه.....
۶۸	ثمره کسب معرفت.....
۶۸	چه کسی انسان را آفریده؟.....
۷۰	خدا کجاست؟.....
۷۱	حقیقت ایمان.....
۷۲	داستانی درباره حکیم ملاهادی سبزواری.....
۷۳	ادامه حقیقت ایمان.....
۷۴	ظرف تحقق ایمان دل است.....
۷۴	اعتبار قلب مومن.....
۷۵	روضه حضرت علی اصغر <small>علیه السلام</small>
۷۷	جلسه ششم: ایمان و علامت ورود آن در قلب مومن.....
۷۹	مقدمه بحث.....
۷۹	ایمان در آیه چهارده سوره حجرات.....
۸۰	ایمان در آیه پانزده سوره حجرات.....
۸۱	حقیقت جهاد.....
۸۲	خاطره ای از جهاد با مال.....
۸۴	حالت مومن.....
۸۴	خاطره دوم از جهاد با اموال.....
۸۶	شعور همه مخلوقات.....
۸۷	علامت ورود ایمان در قلب.....
۸۷	توصیه امام مجتبی <small>علیه السلام</small>
۸۸	حالت انسان محتضر.....
۸۹	روضه حضرت اباعبدالله و امام حسن <small>علیهما السلام</small>
۹۱	جلسه هفتم: زنده شدن دل در گرو پاسخ دعوت خدا و پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> را دادن است.....
۹۳	مقدمه بحث.....
۹۳	یکی از کتب روایی اهل سنت.....
۹۴	روایتی از رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> در کتاب کنز العمال.....



قلب ایمان پذیر

- ۹۴.....جنبه هدایتی مسجد پیامبر اکرم ﷺ و مساجد دیگر.....
- ۹۵.....ادامه روایت پیامبر ﷺ در کتاب کنز العمال.....
- ۹۶.....الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ.....
- ۹۶.....تنها یک نظر برای آباد کردن دل کافی است.....
- ۹۷.....خاطره ای از تبدیل فرصت به غنیمت.....
- ۹۹.....آیه سوره انفال، جواب دعوت خدا و پیامبر را دادن، سبب زنده شدن می شود.....
- ۱۰۰.....پیغمبر ﷺ مرده را زنده می کند.....
- ۱۰۱.....مرزبندی نژادها نشان دهنده مرده بودن است.....
- ۱۰۲.....ادامه روایت رسول خدا.....
- ۱۰۳.....کتب شیعه.....
- ۱۰۳.....خدمات روحانیان به مردم.....
- ۱۰۴.....روضه حضرت علی اکبر ﷺ.....
- ۱۰۷.....**جلسه هشتم: ماهه ایمان**.....
- ۱۰۹.....حقیقت اول.....
- ۱۰۹.....فطرت خداجوی انسان.....
- ۱۱۰.....ماموریت انبیاء ﷺ و کتاب خدا.....
- ۱۱۱.....کامل و زیبا بودن مخلوقات خداوند.....
- ۱۱۱.....خلقت شتر.....
- ۱۱۲.....انسان ها صراط را گم می کنند اما حیوانات نه.....
- ۱۱۳.....خلقت زنبور.....
- ۱۱۴.....گم شدن مصداق خدا در بین بندگان.....
- ۱۱۵.....سفارش استاد به مستمعین در باب اینکه دغدغه دینداری مردم را داشته باشند.....
- ۱۱۵.....برای پیدا کردن خدا باید جور دیگر نظاره کرد.....
- ۱۱۶.....نگاه امیرالمومنین ﷺ به جهان.....
- ۱۱۷.....نگاه زینب کبری ﷺ به کشته شدگان کربلا.....
- ۱۱۷.....تلاش دشمن برای نشنیدن صدای حق.....
- ۱۱۸.....خدا را باید کجا یافت؟.....
- ۱۱۹.....روضه حضرت ابی عبدالله ﷺ.....



جلسه اول

وعدہ ہامی پرردگار

وعده‌های پروردگار و تاثیر آن‌ها

از مسائل بسیار مهمی که در کتاب خدا قرآن مجید مطرح است و به نظر می‌رسد درصد بسیار بالایی از مردم به این مسئله توجه ندارند که اگر توجه داشته باشند و بخصوص برای آن‌ها یقین قلبی حاصل بشود برایشان بسیار مفید و سودمند است، وعده‌هایی است که پروردگار عالم در سوره‌های گوناگون قرآن به بندگانش داده، هم وعده‌هایی که ظرف تحقق و وفا شدن به آن‌ها دنیاست و هم وعده‌هایی که ظرف ظهورش در قیامت است. خدا وعده داده به این معنی که کسی وعده داده که علم، قدرت، کرم، محبت، لطف و احسان بی‌نهایت است و وجود مقدسی است که غنی بالذات است و در این وعده‌هایی که به بندگانش داده به اندازه ارزنی هم به بندگانش نیازی ندارد، اگر بندگان این وعده‌ها را قبول بکنند، یقین بکنند، به این وعده‌ها ایمان بیاورند، صد درصد به سودشان است و برایشان یک موتور حرکت پر قدرت به سوی یک سلسله حقایق اعمال صالح و حرکت‌های مثبت است. اگر هم قبول نکنند و اهمیتی به وعده‌های پروردگار ندهند، یقین هم نکنند، دنبالش هم نباشند، هیچ زبانی به وجود مقدس او نمی‌رسد، در اهمیت ندادن به وعده‌های خدا، قبول نکردن و یقین نکردن به آن هر چه زیان هست متوجه خود انسان است.

جایگاه امیرالمومنین علیه السلام در بین غیر شیعیان

یک متن کوتاهی از وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام از نهج البلاغه از خطبه بسیار با عظمت متقین برایتان بخوانم، ظاهراً در کشور ما ایران و در کشورهای بیرون، هر کسی از شیعه،



قلب ایمان پذیر

غیرشیعه، مسلمان، غیرمسلمان، امیرالمومنین علیه السلام را می‌شناسد در حد گنجایش وجودی خودش به حضرت محبت دارد، امیرالمومنین علیه السلام را قبول دارد، ما در بین مسیحیان دنیا کسانی را داریم که برای وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام کتاب نوشتند، یکیشان که در نود سالگی پارسال از دنیا رفت اهل لبنان بود. تا مرگش هم مسیحی ماند و نمی‌دانم با این شناختی که از امیرالمومنین علیه السلام داشت چرا به امیرالمومنین علیه السلام رویکرد دینی و ایمانی نداشت، کتابش پنج جلد در حدود دو هزار صفحه است، اسم زیبای صوت العدالة الانسانیه را هم خودش برای کتابش انتخاب کرد که عربی است. بقیه مسیحی‌ها هم چه در بین امت اسلام و چه در بیرون، نسبت به امیرالمومنین علیه السلام نظر مثبت دارند.

من برای منبر به لندن می‌رفتم، هفت سال یکی از اساتید علمی معتبر انگلستان آن زمانی که من می‌رفتم کتابش در پانصد صفحه تازه تمام شده بود، اول کتابش نوشته بود من برای پاسخ گرفتن از عقل بشر مخصوصا از عقل مسلمان‌های غیرشیعه این کتاب را نوشتم و سعی هم کردم در این پانصد صفحه نه یک آیه قرآن و نه یک روایت بیاورم، که کسی بگوید چرا بحث را به قرآن و روایت متکی کردی، من فقط یک بحث انسانی اخلاقی، عاطفی، علمی درباره علی‌ابن‌ابیطالب علیه السلام دارم. بعد در این پانصد صفحه از عقل، آراء و نظریات امیرالمومنین علیه السلام نسبت به همه امور مطالب بسیار ریشه‌داری را نوشته و از این کتاب نتیجه گرفته که آیا بعد از درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله رشته کار این امت را باید به او می‌دادند یا به دیگری؟ یک جواب بدهید که عقل من قانع شود، می‌گوید با بودن امیرالمومنین علیه السلام بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله، هر کسی در هر خانه‌ای را بزند انحرافی و اشتباه در زده.

در اهل تسنن ما جملات شگفت‌آوری راجع به امیرالمومنین علیه السلام داریم، یکی از آن‌ها خلیل ابن احمد است که در وصف علی‌ابن‌ابیطالب علیه السلام می‌گوید: «احتیاج الكل الیه»^۱ تمام موجودات، فرشتگان و مردم تا قیامت به علی‌ابن‌ابیطالب علیه السلام نیازمند هستند، «و استغناؤه عن الكل» ولی علی‌ابن‌ابیطالب علیه السلام در هیچ چیزی از جمله علم، عقل، رأی، تربیت، نظر به هیچ

۱. شرح دفتر دل، داوود صمدی آملی، ج ۱، ص ۱۹۹.



کس نیاز ندارد، او بی‌نیاز از همه است و همه فقیر علی علیه السلام هستند، بعد می‌گوید کسی که از همه بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند «دلیل علی انه امام الكل» این بالاترین دلیل است که علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام امام و به عبارتی پیشرو کل موجودات است. علی علیه السلام از هیچ کس عقب نیست و از همه مقدم است، همه از علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام موخر هستند، این نظر چقدر زیبا و چقدر عالی است.

اگر اشعاری که باسوادهای عرب، عجم و غیر مسلمان راجع به امیرالمومنین علیه السلام گفتند یک جا جمع بشود یقیناً از هزار جلد کتاب بیشتر می‌شود. چون برای هیچ کس به اندازه امیرالمومنین علیه السلام اشعار بسیار عالمانه نگفتند. یک بخش از این شعرها که عربی است در هجده جلد کتاب الغدیر جمع‌آوری شده است. هر جلد این کتاب چهارصد صفحه است و مجموع هجده جلد آن با فهرست‌هایش هشت هزار صفحه می‌شود. فقط بخشی از اشعار عربی مدح، برای امیرالمومنین علیه السلام است حالا اگر بخواهند شعرهای فارسی را از زمان ظهور تشیع در قم، کاشان و مناطق دیگر ایران جمع‌آوری بکنند بالای هزار جلد کتاب می‌شود. این امیرالمومنین علیه السلام است.

جایگاه امیرالمومنین علیه السلام در بین ایرانیان

در ایران ما، زورخانه‌ای‌های، بازاری‌ها، دانشگاهی‌ها، مردم کوچه و بازار، پیر و جوان، مرد و زن، کوچک و بزرگ، علی علیه السلام را قبول دارند، این امیرالمومنین علیه السلام با مقبولیتش پیش خدا، انبیاء علیهم السلام، ائمه طاهرین علیهم السلام، اولیاء، کوچک، بزرگ و مردمی که او را می‌شناسند است.

جمله امیرالمومنین علیه السلام در خطبه متقین

در ابتدای خطبه متقین می‌فرماید «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ»^۱ پروردگار متعال هنگامی که انسان‌ها را آفرید، «خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ» از زمان آدم علیه السلام تا قیامت هیچ نیازی به عبادت مرد و زن نداشت.

۱. خطبه ۱۹۳، نهج البلاغه.

نیازمند نبودن خداوند به بندگان

خدا کم ندارد که به عبادت کسی نیازمند باشد، مردم به عبادت نیازمندند، دو تا دنیا برای مردم مقرر شده یکی همین محلی که الان هستند یکی هم آخرت است، مردم برای برپا کردن یک زندگی پاک به اطاعت از خدا نیازمند هستند مردم برای آباد کردن آخرتشان به عبادت پروردگار نیازمندند. این عبادت‌ها معادن الهی است که مردم با انجامش معدن شکاف می‌شوند، آن کسی که دارد نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، کار خیر شرکت می‌کند، به پدر و مادر احسان می‌کند، با زن و بچه درست رفتار می‌کند، در کسب حلال است، آن کسی که دارد حرکت می‌کند، این‌ها دارند معدن شکافی می‌کنند. از دل این معادن گوهرهای رضایت الله، مغفرت الله، رحمت الله جنت الله بیرون می‌آید. این چهار تا را هم در هیچ معدنی در این عالم آفرینش نمی‌شود پیدا کرد، معدن این چهار حقیقت عبادات است.

حالا مردم را بنشانیم، بگوییم درجا قضاوت نکنید فکر کنید، ما هم هیچ عصبانی نمی‌شویم، یا بگو نه یا بگو آره، آیا بعد از هفتادسال که سر سفره خدا نشستی و خوردی و بردی، به رضایت او نیاز نداری؟ به اینکه او از راضی بشود نیاز نداری؟ به اینکه گناهانت را ببخشد، رحمتش را شامل حالت بکند، قیامت در بهشت را به رویت باز بکند نیازی نداری؟ چه کسی می‌تواند بگوید نیاز ندارم؟ اگر کسی ادعای بی‌نیازی کند به این معنی است که من هم یک دانه خدا هستم، چنانچه خدا به هیچی نیاز ندارد من هم نیاز ندارم پس من در خدایی خدا با او شریک هستم. کسی می‌تواند بگوید؟ نه، نمی‌تواند.

ما در هر پلک زدنمان دایما گدا و فقیر و نیازمند هستیم. کسی می‌تواند بگوید من به هوا نیاز ندارم؟ اگر دو دقیقه هوا به تو نرسد می‌میری، پس معلوم می‌شود گدای هوا هستی، کسی می‌تواند بگوید من به آب نیاز ندارم؟ اگر سی روز تشنه بمانی نابود می‌شوی، به خورشید، به طعام و... نیاز ندارم، وجود همه موجودات فقر و نیاز محض است، اینکه در دنیا سینه سپر می‌کنند و من و ما می‌گویند یک دروغ واقعی است، کسی ما نیست من نیست،



همه فقر محض هستند، ما به عبادت نیاز داریم، نه اینکه پروردگار نیازی داشته باشد. مگر پروردگار در ذات، صفات، کمالات، ارزش‌ها چیزی کم دارد که با عبادت ما آن کمبودش را پر بکند؟ نه، ندارد.

بی ضرر بودن گناه بندگان برای خداوند

«خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ» اگر کل انسان‌ها در انواع گناهان غرق بشوند کمترین زیانی به خدا نمی‌خورد، گناهان ضرر دارند، ضرر مشروب‌خوری، زنا، رابطه‌دار نامشروع و... تنها متوجه انسان گنهکار است نه خداوند. هیچ گناهی هم بی‌ضرر نیست. حالا تمام مردم دنیا شب و روز ده دفعه بنشینند مشروب بخورند برای خدا چه ضرری دارد؟ برای کبد، اعصاب، مغز و خانواده خودشان ضرر دارد، من خبر جدیدی ندارم اما دورترین خبری که دارم این است که دانشمندان آلمان ثابت کردند هر یک باری که یک مشروب‌خور مست می‌کند دو هزار سلول فعال مغزی او نابود می‌شود، به خدا ضرری ندارد. به اول حرفم برگردم.

وعده خداوند در سوره آل عمران

خدا در قرآن از سوره بقره تا جزء آخر یک وعده‌هایی داده که من یکی دو تا از وعده‌هایش را می‌خوانم، خدایی که نیاز ندارد وعده داده، وعده بی‌نیاز به نیازمند لطف، احسان و عشق است، به ما هیچ نیازی ندارد اما زیباترین وعده را به ما داده که من این‌ها را برایتان تهیه دیدم، وعده‌اش هم وعده صدق است وفاکردنی است، از وعده‌اش تخلف ندارد ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۱ در قرآن چند بار هم گفته، کی از وعده‌اش تخلف می‌کند؟ آن کسی که وعده دروغ داده طرف مقابل بهش می‌گوید من را خوشحال کردی وعده دادی چرا به وعده‌ات عمل نمی‌کنی؟ می‌گوید حالا ما عشقمان کشید یک

۱. آل عمران: ۹.

دروغ به تو بگوییم برای چی دلت را خوش کردی؟ دروغگو، ضعیف، نفهم، آدم بی ربط از وعده‌اش تخلف می‌کند، پروردگار عالم هیچ کدام این‌ها را که ندارد، او یک وجود توپری است ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾^۱ چیزی کم ندارد که بخواهد وعده بدهد و بعد وعده‌اش را بشکند و به آن عمل نکند.

صادق بودن خداوند در وعده‌هایش

در قرآن مجید می‌گوید در این عالم هستی راستگوتر از من در قول و وعده کیست؟ آدرسش را بدهیم ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾^۲ بندگان من بگویید خوش وعده‌تر، راستگوتر و صادقانه‌تر از من در وعده کیست؟ جواب هم نمی‌دهد فقط سوال می‌کند «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا». باید به وعده‌های خدا اطمینان کرد؟

انواع توحید

اگر اطمینان نکنیم که همین توحید معمولیمان هم خیلی لنگ است، ما یک توحیدی هم در قلب افراد داریم که اسمش توحید تام است، ما آن توحید تام را نداریم، ما همین مقدار توحیدی که می‌گویید خدا یکی است، در هیچ کاری هم شریک ندارد، همه کارها را خودش تنها انجام می‌دهد را داریم. همین مقدار توحید برای ما بس است و باعث نجات است، ولی توحید تام یک مسئله خیلی عجیبی است، البته من باید دو سه شب این شعر را برایتان توضیح بدهم، شعر عالمانه‌ای است، نشانت داده‌اند اندر خرابات که «التوحید اسقاط الاضافات»، اگر غیر از خدا برای تو در هیچ جای باطن و بیرون زندگیت نماند این توحید تام است، نشانت داده‌اند اندر خرابات، یعنی در کلاس انبیا، که «التوحید اسقاط الاضافات».

۱. توحید: ۲.

۲. نساء: ۱۲۲.



آیت الله قاضی و شاگردان ایشان

شما اسم مرحوم آقا شیخ علی قاضی طباطبایی^۱ را شنیدید. ایشان هم علم پر و هم نفس پری داشت. مرحوم آیت الله بهجت^۲ که این همه این ملت و جوان‌ها به ایشان ارادت می‌ورزیدند تنها دو سه ماه شاگرد آیت‌الله قاضی بود، چون در فومن رشت مغز پدرش را پر کرده بودند که بچه‌ها را پیش یک درویش و صوفی در نجف فرستاده‌ای دارد درس می‌خواند، آیت‌الحق، آیت‌الله‌العظمی قاضی نه درویش و نه صوفی بوده است بلکه از اولیاء خاص خدا بوده، پدرش یک نامه به نجف می‌نویسد که برای یک روز هم راضی نیستم پای درس این درویش بروی، ایشان هم که نتوانست پدرش را قانع کند در طول سه ماه درس خواندن بهجت شد، حالا آن‌هایی که ده سال، بیست سال، این علم و این نفس بهشان انتقال پیدا کرد چه شدند؟ یکیشان علامه طباطبایی^۳ صاحب بیست جلد تفسیر المیزان است، خیلی‌ها را می‌شناسم که شاگرد ایشان بودند.

۱. سید علی قاضی طباطبایی (۱۲۸۲-۱۳۶۶ق)، عارف، و استاد اخلاق حوزه علمیه نجف در قرن چهاردهم قمری بود. برخی از علما، فقیهان و مراجع تقلید در مکتب اخلاقی او حضور داشته‌اند. از شاگردان وی، می‌توان به سید محمدحسین طباطبائی، سید هاشم موسوی حداد و محمد تقی بهجت اشاره کرد. قاضی طباطبایی در عرفان از طریقه ملا حسینقلی همدانی پیروی می‌کرد و رسیدن سالک به مقام توحید را بدون پذیرفتن ولایت ائمه و حضرت زهرا^{علیها السلام} امکان‌پذیر نمی‌دانست. در طریقت عرفانی او انجام مستحبات، رفتن به زیارت قبور، توسل به امام حسین^{علیه السلام} و انتخاب استاد جایگاه مهمی داشت. رساله سیر و سلوک بحرالعلوم را بهترین کتاب عرفانی می‌دانست و روش احراق را توصیه می‌کرد. از وی کراماتی نیز نقل شده است.

۲. محمدتقی بهجت (۱۳۳۴-۱۴۳۰ق. ۱۲۹۵-۱۳۸۸ ش). از مراجع تقلید در حوزه علمیه قم. او در ایران بیشتر به عرفان، زهد و تقوا شناخته می‌شود. نماز جماعت آیت الله بهجت و احوال عرفانی و گریستن او در حین نماز، نزد مردم مشهور بود. او در شهر قم وفات یافت و در حرم حضرت معصومه^{علیها السلام} به خاک سپرده شد.

۳. مشهور به علامه طباطبایی مفسر، فلیسوف، اصولی، فقیه، عارف و اسلام‌شناس. وی از عالمان تأثیرگذار شیعه در فضای فکری و مذهبی ایران در قرن ۱۴ش بود. او نویسنده تفسیر المیزان و کتاب‌های فلسفی بدایة الحکمة، نهایة الحکمة و اصول فلسفه و روش رئالیسم است.



قلب ایمان پذیر

مرحوم قاضی چشم مرحوم الهی را باز کرد که به اندازه علامه طباطبایی شاگرد ایشان بود. من خدمت آقای حسن زاده آملی^۱ زیاد می‌رسیدم پدر همسر من هم عاشق ایشان بود. من با دو گوش خودم بدون واسطه از ایشان شنیدم که فرمودند درس‌ها که تعطیل شد با خانواده‌ام از قم به آمل رفتیم. جای خنکی داشتیم، گفت آنجا هم مشغول مطالعه و نوشتن بودم، یک بار خیلی خسته بودم به خانمم گفتم من بعد از ظهر دو ساعت می‌خواهم بخوابم، خوابیدم خوابم برد بچه‌های خودم شلوغ کردند، از خواب پریدم به زخم این مقدار تلخ شدم که خانم تو می‌بینی من اینقدر در مطالعه و نوشتن خسته می‌شوم یک چرت می‌خواهم بزخم نمی‌توانی جلوی این بچه‌ها را بگیری؟ خانمم هم یک خرده به من نگاه کرد و هیچی نگفت، درجا به خودم گفتم حسن زاده این زن که مقصر نبود شما برای چی با زبانت به این زن که بنده خداست نه برده تو، حمله کردی؟ برای چی توهین کردی؟ شخصیت زن را لگدکوب کردی. خوابم نبرد بلندشدم لباس‌هایم را پوشیدم به خانمم گفتم من یک سفری می‌روم چند روز دیگر می‌آیم. به تهران، به شمس الاماره آمدم. حرف‌هایش را دقیق یادم است، بلیط گرفتم با اتوبوس به تبریز رفتم صبح رسیدم. پیاده شدم آدرس منزل الهی را گرفتم، الهی از خاندان طباطبایی تبریز بود و شخصیتی بود و بیست سال نفس مرحوم قاضی و علمش را دیده بود و به خودش انتقال داده بود. آدرس دادند، آفتاب تازه درآمد بود در خانه مرحوم الهی را زدم،

→

علامه طباطبایی در حوزه علمیه قم به جای اشتغال به فقه و اصول، درس تفسیر قرآن و فلسفه برقرار کرد. این کار او موجب رونق دانش تفسیر در حوزه علمیه قم شد. روش تفسیری او تفسیر قرآن به قرآن بود.

۱. حسن حسن زاده آملی (۱۳۰۷-۱۴۰۰ ش) مشهور به علامه حسن زاده آملی فیلسوف و عارف شیعه اهل ایران بود. وی نزد افرادی چون مهدی الهی قمشه‌ای، علامه شعرانی، علامه طباطبایی و سید محمدحسن الهی شاگردی کرد. حسن زاده آملی از علامه شعرانی، اجازه اجتهاد و اجازه نقل حدیث دریافت کرد. او آثار فلسفی و عرفانی مانند اشارات، اسفار اربعه و شرح فصوص قیصری و شرح منظومه و نیز ریاضیات و هیأت تدریس می‌کرد.

به باور حسن زاده آملی، دین، فلسفه و عرفان، با هم هماهنگ‌اند. او ادعای یونانی‌بودن فلسفه اسلامی را نادرست می‌داند و معتقد بود فیلسوفان مسلمان، اندیشه‌های فلاسفه پیش از اسلام را عمق بخشیده‌اند.



خودش به پشت در آمد، گفت آقای حسن‌زاده برای حمله بی‌دلیلی که به خانمت کردی پیغمبر، زهرای مرضیه، ائمه علیهم‌السلام، - از پشت در - از حضرتعالی دلگیرند، برگرد به أمل برو زن را از خودت راضی کن، اینجا برای چی آمدی؟

داستانی از آیت الله قاضی درباره توحید تام

مرحوم قاضی می‌فرماید من برای به دست آوردن توحید تام که التوحید اسقاط الاضافات است در مقام برآمدم، یعنی باید همه چیز را جز خدا حذف کنی، خودت، پولت، صندلی‌ات، محرابت، مرجعیت زن و بچه را دیگر نبینی، هر چی را می‌بینی به عنوان ابزار رسیدن به مقام قرب به کار بگیری، همه هیچ کاره هستند. یک شب، دو شب، پنج شب، ده شب جمعه به حرم امیرالمومنین علیه‌السلام رفتم، نشد، حس می‌کردم که خورشید توحید تام در قلبم طلوع نکرد، قلب هنوز عیب دارد افق برای طلوع ندارد، من باید چی کار کنم؟ اگر قلب کسی مثل قاضی علیه‌السلام برای طلوع توحید افق ندارد قلب من هنوز برای توحید معمولی هم افق ندارد، کارم، حرف‌هایم، زندگیم معلوم است، گفت مثل اینکه توحید تام از طریق امیرالمومنین روزی من نیست و آن را به من نمی‌دهند، گفتم به یک جاده میانبر بروم، جاده میانبر کجاست؟ گفتم میانبرترین جاده و راه بین من و پروردگار حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام است، یک شب، دو شب، ده شب جمعه به کربلا آمدم نشد، دیگر داشتم ناامید می‌شدم، آخرین شب جمعه‌ای که می‌خواستم زیارت کنم به نجف برگردم به خودم گفتم برای چی دنبال توحید تام هستی؟ نمی‌خواهند به تو بدهند لیاقتش را نداری چرا زور می‌زنی؟ آخرین شب جمعه‌ای که قرار دارم می‌خواستم وارد حرم ابی‌عبدالله علیه‌السلام بشوم، در این سرازیری صحن داشتم آرام به روبروی ایوان حرم می‌آمدم یکی کسی به پشت شانهام زد، قبل از اینکه من بتوانم سریع برگردم و او را ببینم روی شانهام زد، مهلت نداد من برگردم ببینم کیست خیلی سریع گفت قاضی اینور و آنور دنبال توحید تام نگرد رشته توحید تام برای تجلی دادن به قلوب دست قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام است، این را گفت و رفت، عباس علیه‌السلام کیه؟ حالا باید دنبال قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام برویم. من یک بحث خیلی لطیفی دارم رشته معنوی قمر

قلب ایمان پذیر

بنی هاشم علیهم السلام را باید از زمان آدم علیه السلام تا عصر تاسوعا حرکت بکنم تا ببینید قمر بنی هاشم علیهم السلام کیست، حالا در آن چهارچوب نیستیم که برایتان بگویم. رشته وجودی قمر بنی هاشم علیهم السلام از زمان آدم علیه السلام کشیده شده، جلوه کاملش در کربلا بود و جلوه غیب و ملکوتش بعد از شهادتش بوده که ادامه دارد، خوش به حال آن‌هایی که او را می‌شناسند و می‌دانند. ای کاش این ملت ایران اهل بیت علیهم السلام را شعری و سینه‌ای نمی‌شناختند بلکه علمی می‌شناختند. با توجه به کمال حق و ذات بی‌نهایتش، احسان، کرم و لطفش باید به وعده خدا اطمینان پیدا کرد، امشب یک وعده‌اش را بخوانم، تازه خود این وعده یک مقدمه برای یک ذی المقدمه دیگر است. به قول طلبه‌ها این آیه اصل حرف نیست، اصل حرف آیه قبلش است، ولی حالا این آیه را بشنوید.

یکی از وعده‌های پروردگار

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»^۱ ترکیب آیه خیلی عجیب است از نظر ادبی نمی‌گوید من می‌خواهم بعدا وعده بدهم بلکه می‌گوید «وَعَدَ اللَّهُ» من وعده دادم، پرونده وعده‌ام را بستم، تمام است، از وعده‌ام هم بر نمی‌گردم، وعده دادم به این معنی نیست که دلتان خوش باشد بعدا می‌خواهم وعده بدهم، «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» هم مردان و هم زنان با ایمان، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» نه یک دانه بهشت، بلکه هشت تا بهشت را وعده دادم «خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً» به مومنان خانه‌های آرامش‌بخش را در بهشت وعده دادم، مسکن، سکون، آرامش آور، «فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ» سومین متعلق وعده‌ام رضوان است «مَنْ أَلَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» سه تا مسئله‌ای را که من وعده دادم فوز عظیم است، خدا دارد می‌گوید عظیم است، یک سوپری یا من طلبه نمی‌گوییم. در نظر خدا چیه که می‌گوید این وعده‌اش عظیم است؟ و اما این مومنین و مومناتی که می‌گوید چه کسانی هستند؟ انشالله در جلسه بعد می‌گوییم.

۱. توبه: ۷۲.

روضه ابی عبدالله علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام

امسال اولاً خدا را شکر می‌کنم که رزقم در این بود که ده شب به خدمت شما مومنین و مومنات بیایم، این رزق بسیار قابل شکر است، خوشحالم که چهره شماها را می‌بینم، دیدن مومن عبادت است، این دو تا است، سوم، تصمیم این است که این چند شبی که خدمتتان هستم مصائب را از کربلا شروع بکنم آن مصائب بسیار سنگین را به جلو بیایم برسم. اولین مصیبتی که در نظر گرفتم امشب بخوانم، که این مصیبت اصلاً برای ما قابل حل نیست این است که ابی عبدالله علیه السلام در گودال افتاده زینب کبری علیها السلام نزدیک گودال آمده و دارد این جریان را می‌بیند یار و یاور هم ندارد، اگر بخواهید ببینید گودال چه خبر بود باید زیارت ناحیه را ببینید، اگر طاقتش را داشته باشید، که امام زمان علیه السلام می‌گوید حسین عزیز، شما در حلقه محاصره افتاده بودی، معلوم هم نیست چند نفر دور گودال بودند، شمر هم از همه جلوتر بود، خواهر دارد می‌بیند.

آن دم بریدم من از حسین	کامد به مقتل شمر سیه دل
او می‌دوید و من می‌دویدم	او سوی مقتل من سوی قاتل
او می‌نشست و من می‌نشستم	او روی سینه من در مقابل
او می‌کشید و من می‌کشیدم	او خنجر از کین من ناله از دل
او می‌برید و من می‌بریدم	او از حسین سر من از حسین دل



جلسه دوم

وعدہ های پروردگار در آیات قرآن

مقدمه بحث

خداوند مهربان در قرآن کریم به طایفه و جمعیتی، وعده اجر کریم، پاداش عظیم، بهشت‌های دائمی و همیشگی، لذت‌های بی‌پایان عقلی، روحی و جسمی داده است. برای آنان، اوصاف بسیار پرارزشی را بیان کرده که با آراسته شدنشان به این اوصاف پرارزش، شایسته و لایق شدند که مورد وعده صادقانه و تخلف‌ناپذیر پروردگار مهربان عالم قرار بگیرند. در جلسه قبل یک آیه از آیاتی که خداوند در آن وعده خودش را اعلام کرده اشاره شد.

خلف وعده نکردن خداوند و خلف وعده دشمنان بشریت و خدا

خداوند هیچ زمینه‌ای ندارد که از وعده‌اش تخلف کند، در حریم او زمینه‌ای نیست که به بندگانش دروغ و ناروا بگوید، بندگانش را گول بزند، این اوصاف کار دشمن او و دشمن بشریت، ابلیس و شیاطین است، قرآن مجید از قول شیاطین نقل می‌کند که در قیامت به تمام پیروانش می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ﴾^۱ خداوند به شما که در دنیا بودید وعده حق، ثابت، قابل وفا داده است «وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ» من هم به شما وعده دادم اما وعده‌های من دروغ، غیرصادقانه، نادرست بود، «فَأَخْلَفْتُمْ» همه وعده‌هایم را تخلف کردم.

۱. ابراهیم: ۲۲.

این صفت دشمنان خدا و بشریت است، یک کتاب هشت جلدی به نام تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس هست که نمیدانم الان در کتاب فروشی‌ها وجود دارد یا ندارد، من این کتاب را خواندم، حداقل سیصد سال است انگلستان به دولت‌های ایران، و به ملت ایران، وعده‌ها داده است و تمامش هم دروغ، فریب و کذب بوده، تا الان هم به هیچ وعده و قرارداد امضا شده‌ای عمل نکرده، در حدود صد و پنجاه سال است که ایران با امریکا رابطه برقرار کرده، از زمان قاجاریه، تا زمانی که رابطه ایران و امریکا بعد از به اسارت گرفتن جاسوسان خطرناکشان قطع شد، از آن زمان تا الان حدود سی و شش سال است که امریکا صدها قرارداد را با ایران امضا کرده، آخریش هم برجام بوده، ولی این وعده‌هایش دروغ بوده، همه را تخلف کرده، این همانی است که خدا در سوره ابراهیم می‌فرماید: شیاطین در قیامت می‌گویند مردم ما به شما وعده دادیم «وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ» و خلاف وعده کردیم. اما در حریم مقدس پروردگار زمینه‌ای برای خلف وعده نیست به چه دلیل خدا به بندگان دروغ بگوید و خلف وعده کند؟ آیا به دروغ نیاز دارد؟ خزانه‌اش خالی است؟ قدرتش محدود است؟ چیزی ندارد؟

تعدادی از وعده‌های پروردگار

الف. وعده در سوره مائده: برایتان دو سه آیه درباره وعده‌های خدا را قرائت می‌کنم که چه چیزی وعده داده، چقدر این آیات زیبا، پرمعنا و نورانی است، «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»^۱. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» من به تمام مردم مومنی که دارای عمل شایسته هستند وعده دادم نه اینکه می‌خواهم وعده بدهم، در علم خودم وعده قطعی دادم، حالا هم در قرآن دارم اعلام می‌کنم که به مردم مومن دارنده عمل شایسته وعده دادم آمرزش من ویژه آن‌هاست، این خیلی آیه فوق العاده‌ای است چون لهم بر کلمه مغفرت مقدم است، اختصاص و ویژگی را می‌رساند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» آمرزش و پاداش بزرگ من برای آن‌هاست.

۱. مائده: ۹.



ما هم نمی‌دانیم آن پاداشی که به نظر مبارک خودش که وجودی بی‌نهایت است کبیر آمده است، چیست؟ برای یک وجود بی‌نهایت چه حقیقتی است که آن را کبیر دیده، معمولا آنی که خیلی بزرگ است خیلی چیزها پیشش کوچک می‌نماید، پاداش و ثواب مومنان دارنده عمل صالح چیست که می‌گوید کبیر است؟ این یک قلب آگاه، یک نورانیت باطنی کامل، یک طهارت همه جانبه قلبی می‌خواهد که انسان بتواند کبیر بودن پاداش را درک بکند، این یک آیه بود.

ب. وعده در سوره رعد: لغت وعده در همه این آیات به کار گرفته شده، آیه بعد می‌فرماید ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا﴾^۱ وصف آن بهشتی که من به اهل تقوا وعده دادم این است که از زیر تمام درختان این بهشت نهرها جاری است، اینکه خود جریان آن آب کنار درختان چه طراوت و زیبایی به بهشت می‌دهد را باید دید، ما نمونه‌اش را در دنیا نداریم، «أَكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا» تمام محصولات این بهشت ابدی است، از این سفره هیچی کم نمی‌شود، پایان‌ناپذیر است، اینجور نیست که بهشتیان کنار یک درختی باشند دو هزار تا دست ببرند میوه بچینند جای این دو هزار تا خالی شود، همان وقتی که بهشتی‌ها میوه می‌چینند مشابه آن میوه درجا به درخت ظهور می‌کند. خداوند به تمام نعمت‌های بهشت یک حیات و حرکتی عنایت کرده که بهشتیان هر چی را مصرف می‌کنند بلافاصله میوه دیگر جایگزین آن می‌شود این معنی «أَكُلُهَا دَائِمٌ» است. «وَظِلُّهَا» یک سایه بسیار آرامبخش در فضای بهشت است که پروردگار می‌فرماید این سایه هم دائمی است، از فضای بهشت جمع و کم هم نمی‌شود، «تِلْكَ» این بهشت با نهرها، محصولات پایان‌ناپذیر و سایه آرامبخش و با اوصافش «عُقَبِي الَّذِينَ اتَّقَوْا» فرجام کار مومنان و اهل تقواست «وَ عُقَبِي الْكَافِرِينَ النَّارُ» فرجام کسانی که بی‌دلیل، بی‌علم، بی‌حکمت، بی‌برهان، بی‌خردمندی حقایق عالم را انکار کردند چوب‌انداز بودند هیچ دلیلی هم نداشتند همینطوری وسط میدان زندگی پریدند و گفتند عالم خدا ندارد، همینجوری وسط جاده زندگی پریدند و گفتند

پیغمبران و امامان هم مثل بقیه دانشمندان دانشمندانی بودند، ما الزامی نداریم که از آنها اطاعت کنیم، بی دلیل وسط خیمه زندگی پریدند و گفتند چه حلالی و چه حرامی؟ برای چی عرق نخوریم و گوشت خوک نخوریم؟ برای چی با زن و مرد روابط آزاد نداشته باشیم؟ اینها منکر حقایق شدند هیچ دلیلی هم برای انکارش نداشتند، واقعا اگر برای انکارشان دلیل دارند آدم تابع دلیل است، آدم با انصاف قبول می کند، می گوید انکارت دلیل و حجت و برهان دارد می پذیرم، آن را رد نمی کنم، هر چی آدم عوضی، لات، بی دین، لائیک، خودخواه، مغرور، پیش پیغمبر ﷺ به مسجد آمد که حرف های پیغمبر ﷺ و قرآن را رد کند و فرهنگ خودش را به کرسی بنشانند پروردگار به پیغمبر ﷺ فرمود با اینها یک کلمه بیشتر حرف نزن رد و ایراد، مجادله و گفتگوی طولانی نکن، همه حرف هایشان را گوش بده وقتی که تمام شد بگو «ها تو ابرهان کن ان کثر صادقین»^۱ اگر در ادعایتان اهل راستی هستید دلیل بیاورید. ما به دلیل ارادتمند هستیم، بت پرستی، شهوت پرستی، غارت ملت های دنیا، زنا، ربا، ظلم، انکار حقایق حق است، دلیل بیاور، خدا به پیغمبر ﷺ فرمود تو تابع دلیل باش اگر دلیل قابل قبولی داشتند می آوردند، از زمان آدم ﷺ تا امشب که شما در این جلسه حضور دارید کسی از دشمنان و افراد ضد خدا، انبیاء ﷺ، قرآن، حلال و حرام دلیلی ارائه نکرده، همه حرف ها چوب انداز، باطل و بیهوده بوده. «تلك عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ» بهشت با همه ویژگی های فرجام مردم مومن باتقواست و آتش دوزخ فرجام منکران حقایق است.

ج. وعده در سوره توبه: اما آیه دیگر را بخوانم، این آیه یک مقدار مفصل است، چهار پنج خط از آیات نخبه قرآن است. آیه معرکه ای است که در سوره مبارکه توبه است ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ خدا دارد می گوید در این بازار هستی من مشتری و خریدار مردم مومن هستم، چه جنسی را از مردم مومن می خرم؟ «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ

۱. بقره: ۱۱۱.

۲. توبه: ۱۱۱.

وَأَمْوَالَهُمْ» پولشان را می‌خرم، خداوند مشتری ثروتمندان بخیل نیست چون دست به جیب نیستند، پولشان را به جای اینکه به خدا بفروشند نگه می‌دارند، گاوصندوق‌های بانک‌ها را پر می‌کنند به جای اینکه آن‌ها را به خدا بفروشند برای وارث بد می‌گذارند، بخیل مورد معامله پروردگار عالم نیست، پس خیلی آدم بدبختی است، که خدا در این بازار هستی برای خرید کردن رو به او ندارد چون او جنسش را عرضه نمی‌کند. حالا می‌بینید بخیل در این خرید و فروش از چه منافع سنگینی محروم است، انسان باید مرد، جوانمرد، آقا، فهمیده، با کرامت باشد، میلیاردها تومان پول را برای چه کاری می‌خواهد؟ ثروت این گاوصندوق‌ها برای این شکم سودی دارد؟ این ثروت برای خودش و زن و بچش سودی دارد در حالی که آن را با کمر بند بخل بسته؟ چه سودی دارد؟ بدترین ضررش هم این است که آدم از معرض خرید خدا محروم می‌شود، کدام مشتری در این عالم برای جنس ما بهتر، پرخیرتر، کریم‌تر، سوددهنده‌تر از خداست؟ آن هم نمی‌گوید پولتان را به من ربا بدهید، می‌گوید پولتان را به من بفروشید، چقدر به خدا پول بفروشیم؟ هر چقدر که می‌توانید، اگر زیاد داری زیاد بفروش، متوسط داری متوسط بفروش، کم داری کم بفروش. من نمیدانم تعداد نان‌دهندگان آن شب چند نفر بودند، اصلش را یقین دارم که صدیقه کبری علیه السلام، امیرالمومنین علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام، حضرت حسین علیه السلام بودند. این چهار تا یقینی است، شبی چهار تا نان یا یک شب دوازده تا نان بود، شب اول یک از کار افتاده آمد، گفت به من کمک کنید چهار تا نان بهش دادند و رفت، شب بعد یک یتیم آمد چهار تا نان بهش دادند و رفت، شب بعد یک اسیر آمد به او هم چهار تا نان دادند و رفت. الان در کرمانشاه پول دوازده تا نان تافتون چقدر است؟ من بچه بودم در تهران در محل ما نان تافتون دو ریال، دو تا یک قرانی بود، به هزار و پانصد سال پیش برگردیم دوازده تا نان خالی چقدر بوده؟ چون آن شب آن‌ها در خانه‌شان یک ذره ماست، پنیر، دوغ یا میوه نبود، این دوازده نان در هزار و پانصد سال پیش چقدر قیمت داشت؟ به هر سه مسکین و اسیر و یتیم گفتند «انما نطعمکم لوجه الله» ما با شما معامله نداریم چون شما مزد ما را ندارید که به ما بدهید، مزد انسان فقط دست خداست، ما این دوازده تا نان را با خدا معامله کردیم، پاداشش چیه؟

خدا چند خرید؟ شما امشب یک زحمت مثبت بکشید سوره مبارکه انسان را بعد از آیه ﴿وَ يُطْعَمُونَ﴾ تا آخر سوره را بخوانید، ببینید پروردگار این دوازده تا نان را چقدر گران خریده و در مقابل خریدش از این چهار نفر، آنچه در برابر این دوازده نان به آنان داده ابدی، جاوید و همیشگی است، بخیل و ثروتمند خیلی بدبخت است، کریم خیلی خوشبخت است، کریم در این شهر نشسته ببیند تعدادی از این پنجاه هزار نفری که دارند از شهرهای ایران، از آذربایجان شوروی سابق، ترکیه، کشورهای اطراف می آیند تا برای رفتن به سوی ابی عبدالله الحسین علیه السلام از این شهر به مهران بروند، کریم با همه وجود خوشحال است در دلش خدا خدا می کند چند هزار تا از این شهر رد شوند من به اندازه توام به این ها جا، صبحانه و نهار و شام بدهم، خدا این را چقدر می خرد؟

این روایتی که می گویم را دیده ام، من بیشتر حرف هایی که روی منبر می زنم در معتبرترین کتاب هایمان دیدم، در کوه طور موسی ابن عمران علیه السلام با پروردگار عالم دارد مناجات می کند، او بی واسطه فرشته با خدا حرف می زند، ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^۱ یکی از حرف های آن شب خدا این بود: ای موسی، اگر کسی تا قیامت برای حسین علیه السلام یک درهم خرج بکند تا برای او هفتصد برابرش را در دنیا و آخرت رقم نزنم او را از دنیا نمی برم، بخیل خیلی بدبخت است، کریم خیلی خوشبخت است، کریم خودش بلند می شود راه می افتد اطراف شهر می گردد با شوق ببیند کدام کوه، خانه، دیوارخستی نتوانسته گاز بکشد که این زمستان زن و بچه را گرم بکند، خیلی با حفظ شخصیت صاحب خانه برایش گاز می کشد، کدام خانه یخچال، فرش ندارد؟ فرش های کدام مسجد در برابر اهل سنت آبروریزی است؟ می آید کل فرش ها را نو می کند، کدام مسجد دستشویی تمیز به دردخور ندارد؟ و برای آبروی شیعه

۱. انسان: ۸.

۲. انسان: ۹.

۳. نساء: ۱۶۴.



ضرر دارد، می‌آید سی تا دستشویی مردانه زنانه امروزی تمیز، جامع و کامل می‌سازد که تا آینده چند میلیون بیایند وضو بگیرند و نماز بخوانند، در نماز چند میلیون شریک می‌شود؟ این معامله خدا با بندگان مومن است.

خدا به کریم یاری می‌دهد، بلندش می‌کند، از درون تشویقش می‌کند که خودش به سراغ نیازمندان برود، کریم نمی‌نشیند تا نیازمند بیاید گردن کج کند، اشک بریزد تا یک پول اندکی بگیرد و برود، کریم اصلاً این کار را نمی‌کند، کریم بار مردم مدینه را که حتی دوستش نداشتند چهل سال به دوش می‌کشد و به خانه‌های شناسایی شده مستحق‌ها می‌رود، برایشان کفش، کلاه، لباس، غذا و پول می‌گذارد و جوری می‌رود که او را نشناسند، بعد از چهل سال دو شب که از شهادت زین العابدین علیه السلام گذشت مدینه فهمید چهل سال کی بارشان را به دوش می‌کشیده، این‌ها به این آیات یقین داشتند، به مشتری بودن خدا یقین داشتند، به خرید خدا و ثمن مثنی که می‌فروختند یقین داشتند، من از مردم مومن مالشان را می‌خرم «وَأَنْفُسَهُمْ» وجود خودشان را هم می‌خرم. این‌هایی که بدن، روح، جانشان را در عبادت، نماز، روزه، کوشش‌های مثبت، و جهاد فی سبیل الله می‌گذارند جانشان را، خودشان را می‌خرم.

این پول اندک و این جان ناقابل را چند می‌خرد؟ «بِأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةُ» در برابر بهشت می‌خرد، «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» این‌ها از جنگ با دشمنان هیچ باکی ندارند، «فَيُقْتَلُونَ» دشمن کش هستند «وَيُقْتَلُونَ» شهید می‌شوند. حالا کلمه و مسئله وعده در این آیه غوغایی است، که در هیچ آیه‌ای دیگر در قرآن نیست من از همه آیاتی که کلمه وعده در آن است خبر دارم، «وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ»^۱ این که من به مومنین وعده دادم که در برابر پولشان و جان و وجودشان به آن‌ها بهشت بدهم وعده حق، درست، و راستی است که من بر خودم واجب کردم «وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا» علی یعنی بر عهده خودم واجب کردم. و این وعده



۱. توبه: ۱۱۱: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِشِرُوا بِهِ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْمُجْرِمِينَ»

قلب ایمان پذیر

را من قبلا هم در تورات و هم در انجیل داده بودم، الان هم در قرآن می‌دهم، «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ» بندگان من در این عالم از من وفادارتر به عهدش کیست؟ بعد به کسانی که با خدا معامله مالی و جانی دارند می‌گوید «فَاسْتَبِشِرُوا بَبَيْعِكُمُ اللَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» به شما که حاضر شدید با مال و جان‌تان با من خدا معامله کنید بشارت می‌دهم، «وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» پاداشی که به شما می‌دهم فوز عظیم است. اینجا باز باید بگوییم به نظر خدا این پاداش چیست که کلمه عظیم را کنارش گذاشته؟ این را هم ما نمی‌دانیم. این هم یک آیه است.

روایت امام رضا علیه السلام در باب حقیقت ایمان

از وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام هم یک روایت برایتان بگویم که ایمان چیست که خداوند دارندگانش را به نام مومن نامگذاری کرده؟ ایمان چیه که در وجود هر کسی باشد مومن، کریم، معامله‌کننده با پروردگار، سخی، جواد، دست به جیب و اهل عمل صالح می‌شود؟ برادرانم، خواهرانم، اگر بین شما پولدار هست امشب بیایید با خدا معامله کنید، به این آیه شریفه یقین کنید، خودتان را از عنایات ابدی خدا محروم نکنید، تحریم بسیاری از مردم اداری و غیر اداری را در فشار شدید اقتصادی گذاشته، از آن‌هایی که دزدی، اختلاس و فریبکاری ندارند، آن‌هایی که متدین هستند، نمی‌خواهند با لقمه حرام خودشان و زن و بچه‌شان را نجس کنند، به آن‌ها برسید، همینجوری که چهار نفر از اهل بیت علیهم السلام شب به مسکین، یتیم و اسیر رسیدند و گفتند «إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لُوجِهَ اللَّهِ»^۱ ما داریم با خدا معامله می‌کنیم، شما هم با خدا وارد معامله بشوید، حالا میلیاردها تومان نباشد دوازده تا نان تافتون باشد.

امام هشتم علیه السلام می‌فرماید «الْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ»^۲ عقد یعنی گره، ایمان گره خوردن دل به پروردگار است، گرهی که باز نشود. این که می‌گویند این جوان را با این دختر عقد بستند

۱. انسان: ۹.

۲. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۶۵

یعنی به همدیگر گره زدند، با این گره محرم شدند، «و لَفْظٌ بِاللِّسَانِ» ایمان با زبان وارد میدان عبادت شدن، نماز خواندن، قرآن خواندن، امر به معروف، نهی از منکر است. «و عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ» ایمان این است که چشم، گوش، زبان، دست، شکم، شهوت، و پا را در گردانه عمل صالح قرار بدهی، ایمان یک حقیقت مرکبی از قلب و زبان و اعضاء و جوارح است، هر کسی این ایمان را دارد قرآن اسمش را مومن گذاشته و مال و جانش را به آن قیمتی که شنیدید می‌خرد. و اینکه وعده داده بخرد را هم عملی می‌کند، وعده‌اش را در تورات، انجیل و قرآن هم اعلام کرده.

روضه

اینجا ما نزدیک به کربلا هستیم، سلام از اینجا خیلی ارزش دارد. «السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابدا ما بیت و بی الیل و النهار، السلام علی الحسین و علی ابن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین». امروزی که گذشت روز اول صفر بود، روز اول صفر یکی از سخت‌ترین روزها برای اهل بیت بود، انقدر که امروز کنار دروازه ساعات مصیبت دیدند در کوفه ندیدند، کوفه این‌ها را می‌شناختند به آن‌ها سنگ نزدند. از بالای بام‌ها به روی محمل‌هاشون خاکستر نریختند، اما شام که چهل سال زیر یوق استعمار بنی امیه بودند شناختی از این‌ها نداشتند انقدر علیه آن‌ها تبلیغ کرده بودند که می‌آمدن برای خوشامد بنی امیه ناسزا می‌گفتند، سنگ و چوب می‌زدند، سخت‌ترین لحظه، لحظه‌ای بود که کنار محمل‌ها ۱۸ سر بریده را بالای نیزه زدند، مردم به هم نشانشان می‌دادند،

آن یکی گفتا که این‌ها کیستند	دیگری گفتا مسلمان نیستند
آن یکی گفتا که این بیمار کیست	دیگری گفتا که بابش خارجی‌ست
آن یکی گفتا عجب افسرده است	دیگری گفتا برادر مرده است



قلب ایمان پذیر

فقط یه پیرمرد با چهارتا آیه قرآن اهل بیت علیهم السلام رو می شناخت تو سرش می زد، گریه می کرد، به زین العابدین علیه السلام گفت یابن رسول الله، مگر در این سفر باباتون با شما همسفر نیست؟ فرمود همسفر ماست، اگر می خوای بابام رو ببینی سری که بالای نیزه هست سر جگرگوشه فاطمه زهرا علیها السلام است.



جلسه سوم

قلب سالم، بستر تحقق

وعددهای خداوند

بسترسازی تحقق وعده های خداوند

وجود مقدس پروردگار در قرآن کریم به همه مردان و زنان مومن حقایق را وعده داده که در زندگی دنیا و آخرتشان ظهور کند و آشکار شود. حقایق که ظهور دادنش کار خود مردم مومن نیست، انجامش فقط وقف حریم مبارک کبریایی اوست. چیزی که در این زمینه خیلی مهم است بسترسازی تحقق وعده های پروردگار است، که این بسترسازی کار خود مردم است. در آیات کتاب خدا و در روایات و احادیث هم راهنمایی شده که مردم چگونه بستر تحقق وعده های پروردگار را آماده کنند. من برای نمونه یک روایت و بعد یک آیه بخوانم، این روایت و این آیه چهره مردم مومن را با زمینه های بسترسازی شان نشان می دهد.

روایت امیرالمومنین علیه السلام در باب ویژگی افراد مومن

اما روایت از وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام است، که چرا به مردان و زنان مومن، مومن گفته شده است؟ چه ویژگی، خصوصیت، نشانه و علائمی دارند؟ امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: «الإيمانُ شجرةٌ»^۱ این ایمان که در سرزمین وجود مومن است یک درخت عظیم معنوی، پرقیمت و با ارزش ملکوتی است. «أصلها اليقين» ریشه این درخت باور و یقین است، ظرف آن در وجود انسان قلب است، به دیگر اعضا و جوارح راه ندارد. قرآن مجید و روایات برای قلب ارزش سنگینی قائل هستند، تمام خوبی های انسان و همه زشتی ها و

۱. غررالحکم، ۱۷۸۶.



بدی‌های او در گرو قلبش است، برای اینکه به این دو معنا یقین کنید برای هر کدامش یک آیه قرآن می‌خوانم.

بی نفع بودن مال و بنون برای دوزخیان

این آیه‌ای که می‌خوانم در سوره شعرا و درباره قیامت است، «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ»^۱ مردمی که این حقیقت بیان شده در آیه را ندارند قیامت ثروت ثروتمند برایش سودی ندارد، «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ»، اگر دارند که مالشان و اولادشان هم بهشان سوددهی دارد، اولاً ثروت در دنیا مانده و نابود شده و ثانیاً پولی که در اختیار نیست، در قیامت سودش کجا بود؟ بر فرض اگر پولی هم باشد قرآن می‌گوید سودی ندارد. در یکی از آیات قرآن می‌خوانیم کسانی که می‌دانند در قیامت دچار عذاب می‌شوند، پروردگار می‌فرماید: "لو" بر فرض، "لو" یعنی اگر یک همچنین اتفاقی بیفتد که نمی‌افتد. چون آیه شریفه "لو دارد، "لو" هر مطلبی بعد "لو" است اتفاق افتادنی نیست، اگر بر فرض کسی خود را در قیامت دوزخی ببیند و به اندازه سطح کره زمین طلا در اختیارش باشد، ﴿مِثْلُ مِلِّ الْأَرْضِ كَهَبًا﴾^۲، به اندازه کل زمین پیشش طلا باشه، این همه طلا چقدر می‌شود؟ هیچکس نمی‌داند، بعد پروردگار می‌فرماید یک برابر هم رویش بگذارد به عبارتی دو برابر ظرف و سطح کره زمین، طلا دستش باشد و این را برای نجات از دوزخ بپردازد قبول نمی‌شود و از دوزخ هم نجات پیدا نمی‌کند. این معنی «لَا يَنْفَعُ مَالٌ» است، اولاً مالی در کار نیست که سودش مطرح باشد، بر فرض اگر مالی در کار باشد و آن مال هم دو برابر کره زمین طلا باشد، او را از عذاب نجات نمی‌دهد. این یک جمله آیه است. «وَلَا بَنُونَ» فرزندان هم در قیامت سودی به حال دوزخیان ندارند، ممکن است یک کسی وارد قیامت شود اهل دوزخ باشد ولی یک، دو، سه فرزند بسیار شایسته داشته باشد اما چون اهل دوزخ است شایستگی آن فرزند یا فرزندان کاری برایش صورت نمی‌دهد.

۱. شعراء: ۸۸

۲. آل عمران: ۹۱



خیلی‌ها در طول تاریخ بودند الان هم هستند، خودشان آدم‌های بی‌دین، شر، ضرردار و پستی هستند ولی فرزندان بسیار پرارزشی دارند.

من یک روحانی را می‌شناختم خیلی خوب درس خوانده بود، خوب درس می‌داد، خوب هم منبر می‌رفت، برای یک از شهرهای شمال شرق ایران بود، من هر وقت به آن منطقه می‌رفتم هر شب پیش من می‌آمد، آدم بزرگواری بود، او برای من تعریف می‌کرد می‌گفت: من با فرار از پدرم طلبه شدم و پدر من هیچ رابطه‌ای با من ندارد، از این هم که من یک طلبه با سواد مدرس مبلغی بار آمدم اصلاً خوشحال نیست، گفت به خاطر اینکه خدا فرموده صله رحم کنید گاهی به دیدنش می‌روم، اما با من خیلی تلخ برخورد می‌کند، یک شب پیشش می‌مانم ولی آن شب خیلی زجر می‌کشم، برای اینکه کار هر شبش است با آمدن من هم قطع نمی‌کند می‌رود از یخچال مشروب الکلی می‌آورد سر سفره می‌گذارد و می‌خورد، به من هم تعارف می‌کند من نمی‌خورم به من فحش می‌دهد. بالاخره شب را با زجر طی می‌کنم، گفتم در او نفوذی نداری تا هدایتش کنی؟ گفت نمی‌شود با او حرف زد چون اخلاقاً اینگونه است که به پروردگار، انبیا، ائمه و به قرآن فحش بدهد، ترسم از این است که من دین را مطرح کنم به آن فحش بدهد. قرآن مجید می‌گوید پسر این پدر در قیامت برای این پدر سودی ندارد. پدر باید بایستد ببیند بچه‌اش را دارند به بهشت می‌برند و خودش را دارند به زنجیر می‌کشند و به جهنم می‌برند.

سرمایه سودمند قیامت

در قیامت برای مرد و زن چه سرمایه‌ای سودمند و عامل نجات است؟ پروردگار می‌فرماید ﴿إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱ مگر اینکه در قیامت کسی بیاید دل با ایمان، قلب با یقین، دل بی‌کینه، بی‌بخل، بی‌حرص، بی‌طمع، بیاورد نه من برایش بیاورم. «إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» این دل را در دنیا ساخته باشد و در سلامت کامل غرقش کرده باشد، خودش آن را

۱. شعراء: ۸۹.

قلب ایمان پذیر

بردارد و برای من بیاورد، این دل سبب ورود در بهشت، آمرزش گناهان گذشته، رحمت پروردگار و رضوان الهی است. پیغمبر ﷺ می‌فرماید این دل سالم در دنیا چشم، گوش، زبان، شکم، دست، شهوت و قدم، همه را سالم نگه می‌دارد، این گفتار پیغمبر ﷺ است: «إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً^۱ در بدن انسان یک پاره گوشتی است «إِذَا صَلَحَتْ» اگر این پاره گوشت از همه شوائب و آلودگی‌ها پاک باشد «صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ» تمام اعضا و جوارح پاک می‌ماند «وَ إِذَا فَسَدَتْ» اگر این پاره گوشت بیمار و آلوده باشد «فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ» همه اعضا و جوارح آلوده و نجس هستند «أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ» بدانید این پاره گوشت قلب است.

آیه سوره بقره در باب منشا جنایات دشمن

اما آیه دوم، شما اول سوره بقره را ببینید، قرآن‌ها معمولاً سوره حمد را در یک تابلوی زیبا چاپ کردند پنج شش تا آیه بقره را هم در یک تابلوی زیبا روبروی همدیگر گذاشتند. اما صفحه بعد آیات شروع می‌شود، صفحه سوم سیزده آیه زشت‌کاری‌ها، نفاق‌کاری‌ها، ظلم‌ها، تهمت‌ها، جنایات، مجالس مخفیانه دشمن را بر ضد پیغمبر ﷺ و قرآن بیان می‌کند. منشأ این زشت‌کاری‌ها و نفاق‌گرایی‌ها و بدکاری‌ها و جلسات مخفی بر ضد قرآن و پیغمبر ﷺ چیست؟ یک چیز است، سیزده آیه را در بیان جنایات دشمن در یک چیز می‌داند: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»^۲ دل بیمار است. شما خیال می‌کنید امریکا و انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی با همکاری امریکا و اسرائیل دست از سر ملت قرآن و به ویژه شیعه برمی‌دارد؟ بله برمی‌دارد، وقتی که دلش سالم بشود، تا دل مریض است می‌زند، می‌برد، غارت می‌کند، می‌کشد، دروغ می‌گوید، تهمت می‌زند. شما حاضر هستید امشب یک مورچه ضعیف ناتوانی را از لانه بیرون بیاورند و آن را به دم در خروجی بیاورند، ازتان خواهش کنند این مورچه را زیر کفشت له کنی، می‌گویی دلش را ندارم، نمی‌توانم، می‌گویی در ایران ما هزار و دویست سال است این شعر در ذهن مردم

۱. طبقات الصوفية، ۷۰؛ عوالی اللئالی ۴، ۷.

۲. بقره: ۱۰.

است که میازار موری که دانه‌کش است، که جان دارد و جان شیرین خوش است، می‌گویید این شعر مربوط به ادبیات ایران است بعد بعضی‌هایتان که به نهج البلاغه وارد هستید می‌گویید این شعر ریشه در کلام امیرالمومنین علیه السلام دارد، ما هم شیعه هستیم که حضرت می‌فرماید والله قسم، اگر هفت اقلیم هستی را با آن چه که در این هفت اقلیم است به من بدهند، بگویند علی این سرمایه عظیم را بگیر یک مورچه دارد یک پوست جو را به لانه‌اش می‌برد، برو این پوست را از دهانش بکش، والله زیر بار این معامله نمی‌روم، چون علی، انبیاء علیهم السلام، اولیاء و ائمه علیهم السلام، مردم مومن دل سالم دارند. من با یک آدم دل سالمی همسفر حج بودم، با هم با یک طیاره برگشتیم، یک شب با آن عبادت سنگینی که در مسجد الحرام داشت، راهمان هم به مسجد الحرام دور بود، بالای معابد بودیم پیاده نمی‌توانستیم برویم، از مسجد الحرام که برگشتیم ساعت سه نصف شب لباس‌هایش را درآورد به جالباسی انداخت، دوباره بلند شد لباس‌هایش را پوشید گفت من به حرم می‌روم، گفتیم الان حرم بودیم، گفت من آنجایی که در مسجد الحرام نشسته بودم یک چند تا مورچه راه می‌رفتند، الان که آمدیم عبایم را برداشتم دیدم یک دانه از آن مورچه‌ها عین همان مورچه‌ها زیر عبایم، روی عبایم، مانده، من بروم این را نزدیک لانه‌اش بگذارم و برگردم. چون این اینجا نمی‌تواند به مسجد الحرام برود نمی‌تواند لانه‌اش را پیدا کند و من اگر کمکش ندهم ظلم است، مومن زیر بار ظلم نمی‌رود، نه ظلم می‌کند نه ظلم را تحمل می‌کند، مومن چوب دو سر طلاست، به احدی حتی به مورچه ظلم نمی‌کند، زیر بار ظلم زورگویان هم نمی‌رود. «فی قلوبهم مرض» اما دل سالم هم چقدر ارزش دارد.

روایتی درباب قلب سالم

من فکر کنم حدود بیست سال پیش یک روایتی را دیدم یادداشت کردم، خیلی روایت شیرین خوشمزه با طعم‌تر از عسل است، حالا برای خودم که اینجور است برای شما هم بگویم ببینم برای شما هم همینجور است؟ خیلی خوشمزه است با طعم شیرین‌تر از عسل است؟ راوی روایت، امیرالمومنین علیه السلام است، آن وقت امیرالمومنین علیه السلام بیست و سه چهار سالشان بود، حضرت می‌فرماید: من و پیغمبر صلی الله علیه و آله از خانه درآمدیم، پنج انگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله

قلب ایمان پذیر

لای پنج انگشت من بود، حالا یا دست راست پیغمبر ﷺ لای دست چپ امیرالمومنین ﷺ بود یا دست راست پیغمبر ﷺ در دست امیرالمومنین ﷺ بود، داشتیم درحالی که با هم حرف هم نمی‌زدیم آرام با همدیگر می‌رفتیم، دوتایی وارد یک محلی شدیم، حالا پنجه‌هایمان در همدیگر است، یک مرتبه دیدیم چهار نفر کارگر آستین کهنه لباس‌مدرس زیر یک تابوتی را گرفتند دارند به طرف بقیع می‌برند، پیغمبر ﷺ به من فرمود علی جان! به تشییع جنازه برویم؟ گفتم امرتان واجب است برویم، فرمود می‌رویم، یک بار دوتایی‌مان جلوی تابوت را می‌گیریم یک بار هم می‌رویم عقب تابوت را روی دوش می‌گذاریم، اینجوری تشییع جنازه را تقسیم می‌کنیم، گفتم برویم، جنازه وارد بقیع شد در حالی که آن چهار تا کارگر و من و پیغمبر ﷺ بودیم. ما دو تا جلو و عقب جنازه را گرفتیم دو تا از کارگرا هم مشیع جنازه شدند دیگر جا نبود بیایند زیر تابوت را بگیرند، مرده را روی زمین گذاشتند، پیغمبر ﷺ فرمود علی جان تو آب بریز من این مرده را خودم غسل می‌دهم، قلب سالم، ارزش دل سالم، پیغمبر ﷺ و علی ﷺ را تا کجا می‌کشد، جاذبه چقدر سنگین است، پیغمبر ﷺ جنازه را غسل داد من هم آبش را ریختم، کارگرا یک بقچه آوردند که کفن این بنده خدا در بقچه بود، پیغمبر ﷺ فرمود لازم نیست، فرمود علی جان! من این مرده را در پیراهن خودم و عبای خودم کفن می‌کنم بعد یک حصیری، چیزی به خودم می‌پیچم به خانه می‌رویم پیراهن می‌پوشم، کفن کرد، فرمود من خودم در قبر می‌روم علی جان جنازه را به خودم بده، مرده را خواباند و صورتش را رو به قبله کرد و خم شد صورت میت را بوسید و بیرون آمد، لحد چیدند و خاک ریختند و به من فرمود برویم، از بقیع که بیرون آمدیم به من رو کرد فرمود علی جان نپرسیدی چرا من برای این مرده این کارها را کردم؟ یک کارگر ساده بود ظاهرا باربر بازار بود، گفت آقا چرا برای این میت این همه مایه گذاشتید؟ فرمود دوتایی که با هم می‌آمدیم وقتی وارد منطقه تشییع جنازه این شدیم من اول به قلب این مرده نگاه کردم دیدم از عشق تو موج می‌زند، من به خاطر تو این کارها را کردم قلب علی‌وار اینگونه است.



به دست آمدنی بودن قلب سلیم

این قلب را می‌شود تحصیل کرد؟ بله که می‌شود تحصیل کرد، من الان روی منبر روبروی شما نشستم، به حق علی علیه السلام من نسبت به یک نفر از شما، به یکی از ملت ایران، یک مرجع، یک فقیه، یک سخنران، یک پولدار، یک آدم مشهور ذره‌ای حسادت ندارم، چرا نمی‌شود؟ به من چه که او از من بالاتر است، خدا خواسته او بالاتر باشد و من زبردست باشم، به من چه که او پولدار است؟ خدا بهش نعمت داده، به من چه که او علم زیادی دارد مرجع تقلید شده، زحمت کشیده خدا بهش مزد داده مرجع شده، نعمت خداست به من چه که برای نعمت داده شده خدا رنج بکشم؟ من چه کاره هستم؟ به من چه که به مال مردم چشم طمع بدوزم؟ طمع و بخل که نجس است، دقیق مواظب باشید دل مریض و آلوده با خودمان به آن طرف نبریم، این دل بیمار در تمام نجات‌ها را به رویمان می‌بندد. هیچ دری از بهشت به روی ادم باز نمی‌شود. اگر دلتان می‌خواهد آیات حسد، بخل، کبر، کینه قرآن را بخوانید، ببینید خدا به صاحبان اینگونه دل‌ها مهر دوزخی شدن زده، ثروتمندها، از هزینه کردن‌تان در راه خدا بخل نکنید، از هزینه کردن‌تان برای زائر ابی عبدالله علیه السلام که از شهر شما رد می‌شود دریغ نکنید، این نعمت عظیمی است، از همه مهم‌تر از خمس واجب‌تان غافل نشوید، به زوار رسیدن مستحب است به خمس واجب‌تان بخل نورزید، من درباره خمس پنجاه تا روایت دیدم یکیش این است که امام زمان علیه السلام می‌فرماید: «ثروتمندانی که خمس ندادند مردند اولین دشمن آن‌ها در قیامت ما اهل بیت هستیم، برای چه برای نگه داشتن اندکی پول، اهل بیت علیهم السلام را دشمن خودمان کنیم؟ دل پاک اینگونه است. «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» عجب آیه‌ای است، «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» یکی از علما برای خودم نقل کرد، خدا رحمتش کند عالم بزرگی بود، گفت من یک شهری دعوت شدم گفتند آقا با این علم و کمالت، این یک ماهی که اینجا هستی منبر برو، گفتم چشم، در آن شهر به من گفتند آقا ما یک نفر را داریم، از اول تکلیف، نماز شبس قضا نشده یعنی یازده رکعت نماز وقت سحر را می‌خواند منظور نماز مغرب و عشا نیست، ساعت هم ندارد ولی سر دقیقه‌ای که می‌خواهد بیدار می‌شود، گفتم من را پیشش

ببرید، خودش برای من نقل کرد، عالم خیلی بزرگی بود، چند تا امتیاز داشت، یکی اینکه خودش به شدت اهل نماز شب بود، دیگر اینکه کل قرآن مجید را حفظ بود. چند ماهی هم من قم پیشش درس خوانده بودم به من هم خیلی محبت داشت، وقتی که دیگر داشت کارش تمام می‌شد به بیمارستان رفتم گفتم حالتان چطور است؟ گفت به شدت به رحمت پروردگار تکیه دارم، پس حالم خیلی خوب است، و با همان حال هم از دنیا رفت، گفت اجازه گرفتند آن آقا قرار گذاشت که بروم او را ببینمش، رفتم، بهش گفتم شنیدم شما نیمه شب سحر، هر وقت دلت می‌خواهد بدون ساعت بیدار می‌شوی، گفت بله، گفتم چطوری؟ گفت خصوصی بهت می‌گویم شام خوردیم مهمان‌ها رفتند من و خودش تنها شدیم، بنا شد من آن شب آنجا بخوابم یعنی خودش گفت بخواب، گفتم چطوری بیدار می‌شوی؟ گفت سال‌هاست یکی از فرشتگان الهی با من رفیق شده، من با همه قدرتش از او هیچ تقاضایی نکردم، او را هم نمی‌بینم اما او را حس می‌کنم. بهش گفتم یک کاری برای من بکن من را هر وقت می‌خواهم بی‌ساعت بیدار کن، گفت امشب بهش می‌گویم ساعت سه و دوازده دقیقه من را بیدار کن، برویم بخوابیم، ایشان می‌فرمودند سه و دوازده دقیقه من بیدار بودم سر سه و دوازده دقیقه بلند شد گفت رفیقم آمد بیدارم کرد، دل سالم پیغمبر ﷺ و علی ﷺ را جذب می‌کند، آدم را دفن می‌کنند به آدم عشق می‌ورزند، ملائکه را جذب می‌کند و به استخدام آدم درمی‌آورد، فرشتگان را خدمتکار انسان می‌کند.

ادامه روایت امیرالمومنین علیه السلام درباب ویژگی افراد مومن

«الإيمانُ شجرةٌ» ایمان یک درخت است، «أصلها اليقينُ» ریشه‌اش یقین است، یقین به چی؟ به پنج چیز است، جلسه بعد می‌گویم، فرصت نیست پنج تا را توضیح بدهم و اینکه چطوری آدم به یقین می‌رسد، «و فرعها التقي» امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید شاخه این درخت که ریشه‌اش یقین است تقواست، تقوا به معنای خودنگه‌داشتن از گناهان باطنی و ظاهری است، در کتاب‌ها دیدم یک خانم زیبایی به یک جوانی گفت من خیلی به تو علاقه پیدا کردم، هیچی هم ازت نمی‌خواهم، خانه دارم زندگی دارم، بیا یک مدتی با من باش، جوان بهش گفت من



اصلا نیاز به زنا ندارم، گفت مگر تو گزینه جنسی نداری؟ گفت چرا دارم خیلی هم شدید است ازدواج هم نکردم ولی گزینه جنسی‌ام را گذاشتم برای حور العینی که خدا در قرآن وعده داده در بهشت به ازدواج من درآورد، من چه نیازی به زنا دارم که زنا بکنم؟ گناه کبیره بکنم، بعد هم به جهنم بروم، گفت یک خرده این گزینه را نگه می‌دارم تا به آنور بروم، آنور تا ابد به هر شکلی دلم می‌خواهد مصرف بکنم. چه نیازی دارم؟ ما چه نیازی به مال حرام داریم؟ هیچ. تمام گناهان در حال بی‌نیازی ما از گناهان انجام می‌گیرد. «و نوزها الحیاء» نور ایمان شرم داشتن از خدا و خلق خداست، این گفتار امیرالمومنین علیه السلام است، «و ثمرها السخاء» میوه ایمان هم دست به جیب بودن است، این چهار تا در هر مرد و زنی باشد مومن هستند، حالا جلسه بعد می‌گوییم تا ببینیم قرآن چه نشانه‌هایی برای مومن می‌گوید.

روضة حضرت رقیه علیها السلام

من درباره این دختر سه ساله خیلی تحقیق کردم، به کتاب‌هایی هم که این بچه را رد کردند کاری ندارم، آن‌ها برای خودشان یک حرف‌هایی زدند آدم‌های محترم و با ارزشی هم هستند، ولی نظرشان این بوده که حضرت سید الشهداء علیه السلام چنین دختری نداشته من این دختر را با اسمش از کتاب‌های قرن هفتم تا الان گشتم پیدا کردم، از او به نام رقیه نام بردند، سنش هم سه سال بوده، در روانشناسی ثابت شده دختر بیش از پسر به پدر وابسته است، این ثابت شده است. شما یک وقت نگوئید این دختر در خرابه چرا سراغ مادرش را نمی‌گرفت مادر که پیشش بود بعد هم از نظر روانشناسی وابستگی شدیدش به بابا بود. همه‌مان یا یک عده‌ای از ما دختر داشتیم، سه سالگی او را هم دیدیم، بعد از سه سالگی رد شده نگاهش راه حرف زدنش را دیدیم، دختر خود آدم است. من یک نوه دارم که دختر است، الان دیگر چهار پنج سالش شده ولی از دو سالگی تا اوایل چهار سالگی در قم زندگی می‌کند، پدر و مادرش نمی‌توانستند تلویزیون را وقت سخنرانی من روشن کنند دلشان می‌خواست منبر را گوش بدهند، نمی‌شد، پدر و مادرش می‌گفتند تا تلویزیون را باز می‌کنیم چون من خیلی بهش محبت دارم شما را می‌بیند جلو می‌آید سلام می‌کند دستش را هم باز

قلب ایمان پذیر

می کند که من را بغل کند، بعد می بیند شما هیچ عکس العملی ندارید، گریه می کند می گوید چرا من سلام کردم بابا جواب نداد؟ چرا دستم را باز کردم بغلم نگرفت؟ دختر است، کاریش نمی شود کرد. یک ماه است پدر را ندیده صبح بیدار می شود فکر می کند بابا آمده، نیامده، غروب می شود فکر می کند بابا الان می آید می بیند نیامده،

گفت کجا شد پدر مهربان از چه نیامد بر ما کودکان
گر ز من دل شده رنجیده است از دیگر اطفال چه بد دیده است
گفت بدو زینب زار ای عزیز اینقدر اشک از غم هجران مریز
کرده سفر باب تو این چند روز اینقدر ای شمع فروزان مسوز
ناله تو شعله به عالم زند بارقه بر خرمن آدم زند

دیدند آرام نمی شود، زینب کبری علیها السلام بغلش گرفت شروع کرد او را در خرابه گرداند، گفت بابام را می خواهم، آرام نشد، باب علیها السلام آمد بغلش گرفت آرام نشد، سکینه خواهرش آمد بغلش گرفت آرام نشد، آخر از همه زین العابدین علیه السلام آمد بغلش گرفت گفت من بابایم را می خواهم، من توان ندارم همه اوضاع خرابه را برایتان بگویم، اما وقتی سر بریده را بهش دادند با آن دست های کوچکش قدرت نگه داشتن سر را نداشت، سر را روی زمین روبروی خودش گذاشت، خم شد دو تا دستش را روی زمین گذاشت صورتش را روی صورت ابی عبدالله علیه السلام گذاشت، دیدند آرام شد دیگر ناله نمی زند فکر کردند خواب است، اما دیدند صدای گریه زین العابدین علیه السلام بلند شد، عمه بچه از دنیا رفت.

دعا

خدایا شر امریکا و داعش و ال یهود عربستان را از سر کل مسلمان ها ریشه کن کن، خدایا به حقیقت قسم، با دست گره گشای رحمت مشکلات مردم را حل کن، خدایا باران رحمت به وفور بر این مملکت نازل بگردان، خدایا کشاورزان و مردم این مملکت را با ریزش رحمت خوشحال کن، خدایا گذشتگان ما را غریق رحمت فرما، خدایا ما را تابع واقعی اهل بیت علیهم السلام و قرآن قرار بده.

۱. عمه اگر از من ناراحت است از بچه های دیگر چه ناراحتی دارد؟



جلسہ چہارم

باب ایمان و مؤمن

در باب ایمان و مومن بیش از پنجاه سال است با آیات و روایات سروکار دارم. اگر همه روایات را ندیده باشم که ندیدم، ولی در این زمینه همه آیات قرآن کریم را دیدم، و تا روز چهارشنبه همین هفته، درباره آیات قرآن بیش از سیزده هزار صفحه آچار مطلب نوشتم. چون یک کار علمی و تاریخی از قم به من پیشنهاد کردند و دو شبانه روز وقت من را گرفت، نوشته‌ها موجود و حاضر است.

دست‌نویس‌هایم را در بیست جلد مجموعاً سیصد و پنجاه صفحه جلد کردم، آنچه که قرآن مجید درباره ایمان و مومن و روایات به من یاد داده این است که در دریای خلقت و آفرینش هیچ حقیقتی بالاتر با ارزش‌تر، پرقیمت‌تر، و مفیدتر از ایمان نیست و هیچ جنبنده‌ای هم در عالم هستی با ارزش‌تر از مومن نیست. این دومی را از طریق یک آیه قرآن برایتان بخوانم.

قدرت جن در تسلط به انسان

کلمه "بریه" که در قرآن آمده به معنای موجودات زنده جاندار است، فرشتگان، جن، انس، و هر موجود جاندار که ما نمی‌شناسیم، ما نمی‌دانیم محل زندگی‌اش کجاست، کتاب خدا در طول سی جزء قرآن وجود فرشتگان را خبر می‌دهد، جن را هم در سوره‌های متعدد و هم در یک سوره کامل که به نام خود جن است خبر می‌دهد، جن به معنای موجودی است که با چشم عنصری دیده نمی‌شود یعنی توان چشم ما در آن حدی نیست که بتواند این موجود



ساخته شده پروردگار را ببیند. جن هم مانند همه موجودات در این عالم جایگاه مثبتی دارد، حالا اگر جنی به قول قرآن منحرف و بی‌دین بشود، از جایگاه خودش بیرون رفته و به ارزش خودش لطمه زده.

خیالتان را هم راحت کنم که پروردگار به جن قدرت تسلط بر انسان را نداده، یعنی توانمندی جن در حدی نیست که بتواند نیروی اراده و اختیار انسان را سلب کند و بالا جبار آدمی را در هر گردونه‌ای که دلش بخواهد قرار بدهد، تنها ضرری که جن‌های بی‌دین دارند این است که در دل مردم می‌توانند ایجاد وسوسه بکنند، مثلاً من می‌خواهم به توبه واقعی تصمیم بگیرم از خیلی از لذت‌ها، پول‌ها، صندلی‌ها باید چشم‌پوشم، وسوسه می‌شوم از این لذت‌ها توبه بکنم، محروم بشوم یا توبه نکنم. این حالت وسوسه را هم جن و هم جنس دو پا یعنی انسان می‌تواند در قلب مردم بریزد.

مردم هم قدرت دارند که چراغ این وسوسه را خاموش و کور کنند، مجبور نیستند یک طرف وسوسه را که منفی است قبول بکنند، ولی در سوره جن پروردگار از ایمان جنیان مومن، قرآن خواندنشان، قرآن شنیدنشان، کرامت داشتنشان تعریف کرده است.

خدا هیچ موجودی را شریر نیافرید

خداوند متعال هیچ جنی، انسانی، موجودی را که بشود اسمش را شیطان گذاشت شریر نیافریده، کل موجودات هستی وقتی که به وسیله وجود مبارک حضرت حق آفریده می‌شوند پاک آفریده می‌شوند، همین ابلیسی که شما به نام شیطان شبانه روز در پیشامدها لعنتش می‌کنید، لعنت بر شیطان می‌گویید، این لعنت یادگار پروردگار است. ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الْآدِّينِ﴾^۱ همین ابلیس هم شرّ آفریده نشد.

شیطان از جنس ندیده هاست

این یقینی است که ابلیس طبق آیات قرآن از جنس فرشتگان نیست، از جنس ندیده‌هاست، کسی نمی‌تواند او را ببیند، پروردگار در قرآن می‌گوید یک موجود پنهانی است، شماها



نمی‌توانید او را ببینید، ولی فرشتگان می‌بینند، در معرض دید پروردگار هم که او را خلق کرده است هست.

محاسبه عبادات شیطان

امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: از زمانی که به عنوان یک موجود درست، پاک، خوب، آفریده شد تا زمانی که در معرض لعنت قرار گرفت شش هزار سال خدا را عبادت کرد، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید شما هم نمی‌دانید این شش هزار سال عبادت او از سال‌های همین کره زمین است که وقتی زمین یک بار به دور خورشید می‌گردد یک سال می‌شود، شش هزار سال از سال‌های زمین به این معنی است که شش هزار بار که کره زمین دور خورشید گشت ایشان خدا را عبادت کرد، شما نمی‌دانید از سال‌های زمین یا غیر از زمین است، خود امیرالمومنین علیه السلام هم بیان نفرمودند، فقط می‌فرمایند نمی‌دانیم از سال‌های زمین یا غیر از زمین است، مثلاً اگر از سال‌های سیاره پلوتو باشد، فرض بکنید زمین سالی یک بار دور خورشید می‌زند پلوتو یک بار که دور خورشید بزند هشتاد و سه سال ما طول می‌کشد، آیا عبادتش شش هزار تا هشتاد و سه سال بوده؟ می‌گوید شما نمی‌دانید.

خداوند شیطان را شریر نیافرید

نکته جالبی که در قرآن است که در جواب اشکال ذهنی همه مخصوصاً جوان‌ها که می‌گویند خدا که می‌دانست این ملعون است، می‌دانست این وسوسه می‌کند این شر می‌ریزد، چرا خلقش کرد؟ می‌گوید من شر نیافریدم، ابلیس بنده من بود در مسئله خلقت آدم و تکبر از امر **﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾**^۱ کان فعل ماضی است در این آیه بنا به رأی محققین از بزرگان تفسیر به معنی صار است معنیش این است که کافر نبود شر نبود، زیان نداشت، **«كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»** شد، به اختیار خودش هم شد، خودش خواست.

۱. بقره: ۳۴.

کار ناپسند هم از روی دل انجام می شود

ما گاهی به مشروبفروش می‌گوییم نفروش می‌گویند دلم می‌خواهد به مشروبخور می‌گوییم مشروب نخور می‌گویند دلم می‌خواهد به این معنی است که کار خدا نیست کار خودم است، خیلی جالب است وجود انسان زشتی‌ها را به خدا نسبت نمی‌دهد می‌گویند دلم می‌خواهد لذت می‌برم، آن کسی هم که زشتی‌ها را به خدا نسبت می‌دهد به صد شکل خیلی متین، با دلیل، عاقلانه جوابش را دادم، نماز بخوان دلم نمی‌خواهد به این معنی است که این خدا نیست که نمی‌خواهد من نماز بخوانم، به خدا هیچ ربطی ندارد، و چه روز تیره‌ای است روزی که دل در انتخاب انحراف پیدا کند، یک دعا از کل مردم مومن تاریخ از سوره آل عمران برایتان نقل بکنم، این دعا برای مردم مومن از زمان آدم تا امشب که خیلی از مومن‌ها همین امشب هم در هر کجای از زمین که زندگی می‌کنند این دعا را داشتند بوده، دعا برای انبیا ائمه، اولیا پاکان عالم است که خدا در قرآن نقل کرده.

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا﴾ خدایا به ما کمک و یاری بده، دست ما را بگیر، که این دل ما منحرف نشود چون اگر دل از تو رویش برگردد به طرف شیطان قرار بگیرد منحرف بشود در انتخاب‌ها هم منحرفانه انتخاب می‌کند، دلم نمی‌خواهد نماز بخوانم این برای دل منحرف است، دلم می‌خواهد عرق بخورم، رابطه نامشروع داشته باشم، ربا بخورم، بدزدم، رشوه بگیرم، گاهی هم به دلم می‌خواهد یک چیزی اضافه می‌کنند می‌گویند به توجه؟

اولین «به توجه» را شیطان گفت

وقتی من می‌گویم مشروب نخور شما می‌گویید نخور، ربا نخور، زنا نکن، دزدی نکن، می‌گویند به توجه؟ مگر تشریح قوانین برای ما بوده که به ما می‌گویند به توجه؟ مگر دین را ما آوردیم و نظام دادیم؟ آنی که می‌گویند به توجه به من و شما نمی‌گویند، چون ما کاره دین نیستیم که، هم به خدا، هم به صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام، هم به دوازده



امام علیه السلام می گوید به تو چه، چون آن‌ها می گویند مشروب نخور، دزدی نکن، زنا نکن، نماز بخوان، روزه بگیر، دست به جیب باش، به من می گوید به تو چه مگر این حلال و حرام برای ماست؟ مگر این قوانین را ما ساختیم؟ به ما چه؟

باید این بزرگواران بفهمند که این به تو چه به کجا برمی‌گردد و اسائه ادب و جسارت به کیست، کوه را داغون می‌کند، این برای قلب منحرف است، اولین کسی هم که در داستان خلقت ما این حرف را زد و به تو چه گفت ابلیس بود. به تمام فرشتگان فرمان دادم ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱ ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾^۲ ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾^۳ گفت نمی‌خواهم سجده کنم «و استکبر» گفت به تو چه که به من فرمان سجده می‌دهی؟ به پروردگار گفت مگر تو کی هستی؟ این اولین به تو چه در این جهان است که در شروع خلقت ما از یک دهان نجس شده بیرون آمده، ما قبش را خبر نداریم. ما یک دلیل قوی نداریم که یک اخبار صحیحی به ما بدهد که قبل از خلقت آدم چه خبر بوده، آن مقداری که در اختیار ماست که ما را هدایت می‌کند روشنایی می‌دهد، ضررها و منافع را بیان می‌کند، همین‌هایی است که در آیات قرآن مجید است. حالا اگر کسی خودش به قول خودش گفت دلم می‌خواهد مشروب بخورم دارد می‌خورد، حالا اتفاقی صدای من را از سیما بشنود دلم می‌خواهد بدزدم، رشوه بگیرم، حرف مردم را گوش ندهم، در اداره پایم را روی پایم بیندازم کار کسی را درست نکنم، ولی به تو چه نگوید.

گناه به «توچه» گفتن بیشتر از زنا است

گناه این به تو چه خیلی سنگین‌تر از مشروبی است که می‌خورید، زنايي است که می‌کنید، چون این به تو چه دست رد به پروردگار، انبیا به ائمه طاهرين زدن است.

۱. ص: ۷۲.

۲. ص: ۷۳.

۳. بقره: ۳۴.

سازمان آفرینش جهان تا به حالا به گونه‌ای است که اینجور بوده، میلیون‌ها، میلیاردها سال است اگر انسان به روی هر موجودی به ناحق مشت بلند بکند مشت ضربه‌اش به خودش برمی‌گردد. ده دفعه می‌گوید به تو چه، یک دفعه یا به خودش یا به زنش یا به عزیزش یک سرطان قوی می‌دهد، هی خدایا خدایا می‌گوید، پروردگار هم می‌گوید به تو چه ربطی دارد که من به جانت سرطان را انداختم؟ یا یک مرتبه فرد را در میلیاردها ثروت داشتن به خاک سیاه می‌نشانند، هی برمی‌گردد می‌گوید خدایا چرا اینجوری شد؟ خدا هم می‌گوید به تو چه؟ این به تو چه‌ها که نمی‌ماند، در جهان به خودم، وجودم و شخصیتم برمی‌گردد این که در جهان ثابت شده، نشده؟

همه ما تحت تعقیب هستیم!

ما برادران و خواهران، برادران و خواهرانی که بعدا می‌شنوید غیر از مردم مومن، غیر از شما، غیر از مومن‌هایی که گوش می‌دهند ما انسان‌ها لحظه به لحظه تحت تعقیب هستیم، تجربه زندگی بشر هم نشان داده، خداوند می‌فرماید به خیالات و گمان‌های بی‌دلیل و بی‌اساس تکیه نکن، فکر باید دلیل داشته باشد یا دلیل عقلی، یا شرعی، یا حکمی، بی‌دلیل خیال‌بافی نکن ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدًا﴾ انسان گمان بی‌دلیل و بی‌تکیه‌گاه می‌کند که آیا کسی او را نمی‌بیند؟ او را تحت تعقیب قرار نمی‌دهد؟ اگر کسی انسان را نمی‌بیند هیچ گناه و جنایتی در این دنیا باید برایش کیفر نباشد چون یکی باید باشد که کیفر بدهد، اگر انسان تحت تعقیب یک قدرت بی‌نهایت و پنهان از چشم سر نباشد نباید جریمه ببیند، برای چی جریمه ببیند؟ اگر کسی او را نمی‌بیند و تعقیب نمی‌کند جریمه معنی ندارد، عملاً اصلاً نباید جریمه تحقق پیدا کند، حتماً دارد می‌بیند که تعقیب، جریمه، و کیفر می‌کند، اگر کسی انسان را نبیند در برابر تمام گناهانش باید خیالش راحت باشد که جریمه نمی‌بیند



مار زدگی، اثر نیش زبان

امیرالمومنین علیه السلام به عیادت یکی از شیعیانشان آمدند، او داشت به خودش می‌پیچید که آی دارم می‌میرم، آی بدبخت شدم، آی زن و بچه‌ام دارند یتیم می‌شوند، بالای سرش نشست و فرمود مردنی نیستی، خوب می‌شوی، گفت آقا این دردی که من دارم می‌کشم و به خودم می‌پیچم یک مار زهردار خطرناک به من زد، مگر من چی کار کردم؟ به این معنی که این جریمه‌ای که شدم بیخودی است، من در این هفته نه نماز قضا شده، نه گناهی، نه ظلمی و نه معصیتی کردم، چرا باید مار من را بزند؟ امیرالمومنین علیه السلام فرمود خوشحال باش این مار زهردار دنیا تو را زد اگر بیننده به آخرت می‌گذاشت از مارهای نیش‌دار جهنم نجات پیدا نمی‌کردی، گفت چرا مار به من زد؟ فرمود دیروز در کوفه سر چهارراه چنان قنبر را با زبان گزیدی که جگر قنبر سوخت، آن گزیدن تو گزیدن این مار است، خدا را شکر کن که جریمه‌ات را به آنور نینداخت، اگر ما را نمی‌بینند چرا مار ما را می‌زند؟ چرا آبرویمان می‌رود، اگر ما را نمی‌بینند و تعقیب نمی‌کنند چرا ده جور بلا سرمان می‌آید؟ یک آیه دیگر این است: ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَغْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾^۱ انسان خیال می‌کند هیچ قدرتی بر او تسلط ندارد؟ این خیالش دروغ است، این خیالش باطل است، یک قدرتی مثل پروردگار در کمین انسان است، اگر یادم باشد بچه مدرسه‌ای که بودم یک شعر حفظ کردم خیلی شعر زیبایی است البته نمونه عملی این شعر را من با چشم خودم در زندگیم هم دیدم.

نفرین مادر کتک خورده

کسی بود مادرش را کتک می‌زد، زدن مادر خیلی گناه سنگینی است، تیره بخت بود، دل منحرفی داشت، مادر صبر کرد، حالا کتک می‌زد تا ازش پول بکشد، می‌گفت به محضر بیا این باغ را به نام من کن، من اسم آن شهر را نمی‌برم، من بیست بار به آن شهر رفتم،

قلب ایمان پذیر

افلا چند بار این آدم را دیدم، مادر صبر کرد، دلش نمی‌آید نفرین کند، اما خدا و قدرت او که آدم را تعقیب می‌کند، بالاخره مادر به جان آمد، سرش را به جانب حضرت حق برداشت یک کلمه گفت که خدایا این دو تا دست را از این پسر بگیر تا بیشتر از این دیگر با کتک زدن من گناه در پرونده‌اش نرود، در جاده تهران و سمنان یک تصادف کرد، بهترین بیمارستان بردند بهترین جراح‌های آن وقت ایران بالای سرش جلسه کردند، گفتند در تصادف فقط و فقط از کف و مچ دست تا سرشانه چنان لطمه دیده که قابل جراحی نیست، باید این دو تا را قطع کنیم، هر دو را از شانه قطع کردند، اگر چشمی نباشد که آدم را بپایند چرا باید دست قطع شود؟ نباید قطع شود، یک چشمی آدم را می‌پایند که کتک زدن به مادر را پیش خودش نگه می‌دارد و بعد بنا به خواست نفرین مادر دو تا دست را قطع می‌کند، یک قدرتی آدم را می‌پایند که ماشین را به گونه‌ای به طرف جاده سوق می‌دهد که تصادف کند و دو تا دست قطع بشود، برادران کرمانشاهی، خواهرانم، من از سن هجده نوزده سالگی به بیمارستان‌ها سر می‌زدم، خیلی از بیماران را هم خرجشان را دادم آن‌ها علاج کردند، من این‌ها را یادداشت نکردم، ننوشتم، هیچ توقعی هم از پروردگار ندارم، خودش می‌داند که من تا حالا از خدا درخواست پاداش نداشتم و ندارم، همیشه از پروردگار تنها یک خواسته دارم، و آن این است که می‌گویم دم مردن یک قلم قرمز دور پرونده من بکش این را در قیامت باز نکن، اما برای نماز مزد بده برای منبر مزد بده نه، وقتی آدم عظمت خدا را درک می‌کند اگر ده میلیون سال نماز و روزه و گریه و دعای کمیل هم داشته باشد می‌بیند هیچ است، واقعا هم هیچ است.

ما بقال نیستیم که با خدا معامله کنیم، ما عبد هستیم، اگر بقال بودیم وقتی که نماز می‌خواندیم می‌گفتیم بخر، برای ما مزدش را هم ذخیره کن، والا ما در پیشگاه پروردگار مهربان عالم بقال نیستیم. این یکیش بود که من دیدم دیگر هم دیدم دیگر هم دیدم، خیلی عجیب است دینانیسم خلقت تکان می‌خوریم ثبت می‌شود و بهمان برمی‌گردد ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾، قرآن می‌گوید شما من را نمی‌بینید، «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» ولی من چشم‌های شما را تعقیب می‌کنم «يَعْلَمُ خَائِنَةَ



الاعین» هیچ کس نمی‌تواند بفهمد یک جا نشستی، به صورت زیبای این جوان، این دختر نامحرم، زنداداشت، دختر نامحرم قوم و خویش، به چه نیتی داری نگاه می‌کنی؟ اصلا کسی نمی‌تواند درک بکند، در کره زمین در امریکا و اروپا هم ابزاری نیست که بیایند به چشمت بگذارند، این چشم کیفیتش را به ابزار منتقل کند، که بد نگاه کرد یا خوب نگاه کرد؟ اما نگاه‌هایت تحت تعقیب من است، «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» حرکات تحت تعقیب من است.

این زیاد از روی مسخره به زینب کبری علیها السلام گفت خدا کجاست؟ کجا بود که نگذارد برادر، عموها و بچه‌هایت را بکشیم؟ زینب کبری علیها السلام یک جواب داد ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۱ گفت ای پسر زیاد! پروردگار در کمینت است، یک شعری را من کلاس هفتم دبیرستان بودم حفظ کردم اگر حالا یادم بیاید کاملش را بخوانم همین است: چشمت هست دارد همه ما را می‌پاید، قدرتی هست که همه ما را دارد دنبال می‌کند، کسی هست که در کمین ماست، اگر نبود هیچ گناه و ظلمی کیفر نداشت. چون باید یکی ببیند که به آدم کیفر بدهد، اگر نبیند که چه کیفری هست؟

من گناهان زیادی مرتکب شدم که اگر یک دانه‌اش را همسرم بفهمد می‌گوید همین امشب طلاق می‌خواهم، حق هم دارد، ولی نمی‌داند چشم او نمی‌تواند من را تعقیب کند، لذا من از طرف همسرم کیفر ندارم، چون پدرم، برادرم، رفیقم ندیده از طرف این‌ها کیفر ندارم، یک چشمت هست که دارد می‌بیند و می‌پاید و در کمین است، حالا شعر را گوش کنید. درباره همین سه آیه ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۱، ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ﴾^۲، ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾^۳ سوال می‌کند می‌گوید پیش خودتان خیالبافی می‌کنید که چشمتی

شما را نمی‌بیند؟

۱. فجر : ۱۴.

۲. فجر: ۱۴.

۳. بلد: ۷.

۴. بلد: ۵.

قلب ایمان پذیر

نادره مردی ز عرب هوشمند گفت به عبدالملک از روی پند
روی همین گنبد و این بارگاه روی همین مسند و این تکیه گاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد آه چه دیدم که دو چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان طلعت خورشید ز رویش نهان^۳
بعد ز چندی سر آن خیره سر بد بر مختار به روی سپر
بعد که مصعب سر و سردار شد دستخوش او سر مختار شد
این^۱ سر مصعب به تقاضای کار^۲ تا چه کند با تو دگر روزگار

این یادتان باشد یکی هست که دائما ما را می‌پاید و در کمین ماست، یکی هست قدرت مافوق ماست لذا ما می‌بینیم جهان پر از جریمه و کیفر است، البته ما که از کل جهان و زندگی‌های مردم خیر نداریم، ما الان از کل مردم آمریکا و اروپا بی‌خبریم، اما موج جریمه و پاداش در این دنیا به تناسب ظرفیت دنیا پر است.

ما با یکی از دوستانمان که در جلسه هم هست ده شب منبر یزد بودیم، یکی از آن افراد کرمان گفت اینجا یک حمام قدیمی هست خیلی حمام تماشایی است از این حمام گنبدی‌ها که ده تا پله می‌خورد به زیر زمین می‌رود یک سری به آن حمام بزیم خوب است، گفتیم باشد برویم، رفتیم، دو تا مشتری در حمام بود، ما چهار پنج تا بودیم آن آقای که صابون می‌زد و کیسه می‌کشید من را دید، مثل اینکه شب‌ها هم پای منبر من می‌آمد که نمی‌شناختم، گفت بشین یک کیسه تمیزی بهت بکشم یک صابونی بهت بزیم، یک سداری بهت بزیم، پیرمرد هم بود، گفتیم باشد، به قول شما عاشقانه مرده‌شوری کرد آخه بعضی‌ها مرده را می‌شورند اما کارشان باری به هر جهت است، ولی این خیلی زیبا جنازه را شست، شما ممکن است به من بگویید مگر در حمام زنده نبودی؟ نه بابا کجا ایمان زنده است؟ وقتی امیرالمومنین علیه السلام در

۱. عبدالملک نشسته بود، پیرمرد به عبدالملک گفت.

۲. یعنی به تقاضای آنی که می‌بیند، در کمین است، قدرت بالای سر است.

۳. آمدند کربلا کشتند و قطعه قطعه کردند و رفتند، ولی یکی بود که می‌دید و می‌پائید، یکی بود که قدرت بالا سر بود.



مسجد کوفه با سیل اشک می‌گوید «انت الحی و انا المیت و هل یرحم المیت الی الحی»^۱ کجایمان زنده است؟ ما زنده‌نما هستیم، بیرون آمدیم لباس پوشیدیم معلوم بود آدم فقیری است با ما به سر دینه آمد، من به دوستم گفتم من هیچ پولی در جیبم نیست پول داری؟ گفت چقدر؟ گفتم چهل هزار تومان است، قضیه برای ده دوازده سال پیش است آن وقت چهل تومان ارزش داشت، گفت دارم گفتم یواشکی در جیب من بگذار که این نبیند، ایشان هم چهل تومان را در جیب من گذاشت، ما وقتی می‌خواستیم به اصطلاح حمامی با دلاک خداحافظی کنیم بغلش گرفتیم و او را بوسیدم، خیلی عذرخواهی کردم برای اینکه خود حمامی که اصل کاری است نبیند چهل تومان را یواشکی در دستش گذاشتم گفتم واقعا من را ببخش بیشتر از این نداشتیم، خیلی خوشحال شد و ما بیرون آمدیم.

یک کسی بیرون به ما گفته بود حالا که گفت آقا حالا که بیرون آمدی بیا دو کلمه برای ما حرف بزن، گفتیم باشد حالا ما که تازه از حمام درآمدیم کاری هم نداریم برویم دو کلمه هم برای آقایان حرف بزنیم، طوری نمی‌شود، ما به اندازه موهای بدنمان برای شهدا و دیگران که منبر مجانی رفته‌ایم، حالا یک دانه هم برای این برویم، رفتیم و یک بیست دقیقه‌ای صحبت کردیم، و آن‌ها هم گفتند خیلی خوب بود و تذکرات عالی بود، بیرون آمدیم یک کتاب به من دادند واقعه‌ش هم من خیال کردم کتاب است، خداحافظی کردیم در ماشین نشستیم به دوستم گفتم کتاب را ببین، چیه؟ گفت آقا یک کتابی است یک پاکت هم در آن است گفتم در پاکت را باز کن ببین چیه، باز کرد گفت اینقدر پول است، ما هم اصلا نه خبرش را داشتیم نه فکرش را می‌کردیم بهش گفتم چهل هزار تومانی که دادیم چقدر ارزش گذشته؟ گفت دو ساعت، گفتم این آیه قرآن را برایت بخوانم ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾^۲ خوبی بکنی ده برابرش را بهت پس می‌دهم، می‌بیند که پس می‌دهد، اگر بیننده‌ای نبود پاداش خوبی که به صورت ده برابر به من پس داده نمی‌شد.

۱. مناجات امیرامومنین علیه السلام در مسجد کوفه.

۲. انعام: ۱۰.

قلب ایمان پذیر

جهان، جهان بده بستان عجیبی است، هیچ چیزی در این جهان ارزش ایمان و آثار ایمان و مومن را ندارد، همه این حرف‌ها را امشب زدم که اگر کسی در این مجلس مومن واقعی نیست بشود، اینقدر از طرف خدا بهش آثار برمی‌گردد که دیوانه‌اش می‌کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

گاهی کارهای بد هم کیفرهای بدی دارد، خدا دید که یک نفر با تیر سه شعبه گلولی یک شش ماهه را پاره کرد، دو سال نگذشت که او را گرفتند، مختار بهش گفت چطور دلت آمد این بچه شش ماهه را زدی؟ این بچه که گناهی نداشت، جنگی نکرده بود، گفت زدم، گفت تعریف کن، مختار خیلی گریه کرد، گفت او را به یک ستون ببندید که نتواند تکان بخورد، این‌ها جزو عوامل قدرت کشور بودند، حرمله ابن کاهل اسدی جزو عوامل رده بالای حکومت استانداری کوفه و یزید بود، برای خودش کسی بود، عمله که نبود، برای خودش فوق العاده بود، در تیراندازی هم ماهر بود که از سی چهل قدمی گلو را هدف گرفت و در جا هم به هدف زد. مختار گریه کرد، گفت او را به این ستون ببندید، از نوک سر تا نوک پایش را تیر سه شعبه بزنید، خدا دید، اگر ندیده بود که تلافی نمی‌شد، اگر کسی بلند نمی‌شود از جلسه برود من یک گفتاری از ابی عبدالله علیه السلام را راجع به این بچه که باب الحوائج است با لشگر کوفه بخوانم. عیبی ندارد وسط‌های بحث کسی بلند شود برود، اما وقتی موقع ذکر مصیبت کسی تکان می‌خورد بی‌احترامی به ابی عبدوسیدن نداشت‌الله در حدی است که قلب من را تکان می‌دهد.

کوفیان این قصد جنگیدن داشت	این گلولی تشنه بیریدن نداشت
لاله چینان دستتان ببریده باد	غنچه پژمرده‌ام چیدن نداشت
اینکه با من تا به میدان آمده	نیتی جز آب نوشدن نداشت
با سه شعبه غرق خوئش کرده‌ای	اینکه حتی تاب بوسیدن نداشت
گریه‌ام دیدید و خندیدید وای	کشته‌ء شش ماهه خندیدن نداشت



دست من بستید و پای افشان شدید طفل کوچک پای کوبیدن نداشت
از چه دادیدش نشان یکدگر؟ شیرخوار غرق خون دیدن نداشت
بچه سربریده را زیر عبا گرفت، دیگه به خیمه ها نیامد، هیچ کس رو صدا نزد آمد یه قبر
کوچکی را کند وقتی بدن را برداشت سرازیر میان قبر کند دید صدای رباب علیه السلام میاد
مچین خشت لحد تا من بیایم تماشای رخ اصغر نمایم

جلسہ پنجم

حقیقت ایمان و ظرف

تسحق آن

مقدمه بحث

در جلسات گذشته شنیدید طبق آیات قرآن و روایات حکیمانه و استوار اهل بیت علیهم السلام که در کتاب‌های علمای بزرگ شیعه مانند «کتاب شریف کافی»، «من لا یحضر»، «وسائل»، «مجموعه ورام»، نقل شده است هیچ حقیقتی در این جهان هستی پرارزش‌تر، قیمتی‌تر، با منفعت‌تر، از ایمان و مومن وجود ندارد.

خود ایمان قبل از اینکه در وجود یک انسان خردمند پاک‌طینت جوانمرد با صفا تجلی کند از بالاترین قیمت برخوردار است، ظرفی که ایمان در آن ظرف قرار می‌گیرد افقی که ایمان از آن افق طلوع می‌کند به اعتبار ایمان بالاترین و ارزشمندترین ظرف است و آن قلب است.

قلب بدون ایمان

قلب بدون ایمان به فرموده ارزیابی مانند امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه قلبی هم وزن و مساوی با قلب حیوان است، و «وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوَانٍ»^۱ وقتی وارد معرفی مجرمان، بدکاران، منافقان و فاسقان می‌شود می‌فرماید الصورة صورة انسان، قیافه قیافه آدمیزاد است و القلب قلب حیوان، ولی کل دل هم وزن دل شتر، گاو، گوسفند، خوک و سگ است.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۷۴.

میزان مطالعات استاد در باب ارزش قلب

اما در باب ارزش قلب، من یک برهه‌ای از زمان به شدت دنبال فهم و درک لطائف، دقایق و حقایق بودم، به اندازه استعداد و گنجایشم، در این زمینه بیش از پنجاه کتاب اصولی را به دست آوردم که بعضی از این کتاب‌ها بین شما معروف نیست، مولفش هم معروف نیست ولی این کتاب‌ها آبروی فرهنگ و مدرسه اهل بیت علیهم‌السلام است، ما با همین‌ها می‌توانیم برتری مکتب اهل بیت را بر همه مکتب‌های جهان ثابت بکنیم، و هیچ مکتبی هم برای خودش دلیل برتری بر ما را ندارد. در ضمن مطالعه این کتاب‌ها و یادداشت‌برداری که خیلی برای خودم هم مفید بود، وضع من را عوض کرد، راه من را تغییر داد، نگاه من را به یک نگاه دیگر تبدیل کرد، و یک مقدار من را از تعلقات آزاد کرد، اگر بگویم از همه تعلقات نمی‌توانم روی منبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بگویم، مجبورم بگویم از بخشی از تعلقات آزادم کرد.

وصیتنامه استاد انصاریان

این کتاب‌ها با من کاری کرد که سی سال قبل یک وصیت‌نامه بیست و پنج صفحه برای بعد از مرگم نوشتم، در این وصیت‌نامه هیچ اسمی از ملک، زمین، ثروت، بانک و مال نیست، چرا اسم یک بانک هست، به وصی‌هایم چک سفید دادم و در وصیت‌نامه نوشتم مجموع پول، های این حساب مربوط به سهم مبارک امام عصر علیه‌السلام است، روز مرگ من قبل از اینکه جنازه من را بردارید این پول را بیرون بکشید و به دست مرجع مقبول جامعه شیعه برسانید بعد بیاوید من را ببرید دفن کنید. بیشتر مطالب این وصیت‌نامه معنوی است، نصیحت، پند و موعظه است و یک بخش از آزادی که این کتاب‌ها به من داد این است که نوشتم کسان و خانواده من، خودتان را مطلقاً برای ختم، هفت، چهلم به زحمت نیندازید، من نه ختم، نه هفت و نه چهلم می‌خواهم، خودتان را ناراحت خریدن قبر هم نکنید چون من قبر خودم را چند سال است درست کردم آماده است گاهی هم سر قبر



خودم می‌روم، کفن و تربت و چیزهای دیگری هم که لازم است هر شب کنارم است که دنبال کفن هم نگردند، تنها وصیتی که برای پول کردم این است که نوشتم حق ترجمه گرفتن از ناشران برای قرآنی که من ترجمه کردم حرام است، قرآن مجانی چاپ می‌شود، که تا حالا بنا به آماري که خودشان دادند نزدیک پنج میلیون نسخه چاپ شده، اگر می‌خواستم حق التالیف و حق ترجمه بگیرم تا الان هشتصد نهصد میلیون تومان می‌شد، چون هشتاد و پنج ناشر دارند این قرآن را در ایران چاپ می‌کنند، من به عنوان آخوند شما، با قرآن معامله مالی نکردم، با حضرت حسین علیه السلام هم معامله مالی نداشتم، و ندارم.

کتاب‌های دیگرم را که نوشتم و صد و سی جلد است اگر حق التالیف دادند دو قسمتش برای خودتان بردارید فقط یک قسمتش را برای من خرج ابی عبدالله الحسین علیه السلام کنید، کاری دیگر هم نمی‌خواهم، وقتی تعلق نباشد بسته بودن و تاریکی هم نخواهد بود، گناه از آدم فراری است، آدم متملق نمی‌شود، از بالاترین مقام در کره زمین یا در ایران تا یک مدیر معمولی، از هیچ کس، تملق نمی‌گوید، تعلق زندگی آدم را با خدا سخت می‌کند، ولی رهایی از تعلق آدم را کنار پروردگار خیلی با آرامش، راحت و با امنیت قرار می‌دهد.

تأثیر مثبت مطالعه کتاب‌های شیعه

خدایا این‌ها را از خودم برای مردم گفتم نه اینکه خودم را بشناسانم، من فاقد همه چیز هستم، شناسنامه من این است: «وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ»^۱ «و انا عبدك الضعيف الدليل، الحقير، المسكين، المستكين»، به این شناسنامه هم یقین دارم و شک ندارم، الان هم هر چی پیش من است من الله است، نه من نفسی. من مالک هیچ چیز از جمله نماز، روزه، روضه، منبر، کتاب، نوشته و... نیستم. یک نفر را مالک می‌دانم که آن هم خداست و بقیه موجودات عالم را مملوک می‌دانم، هرگز حاضر نیستم پیش مملوک سر خم بکنم. حاضر نیستم برای چیزی، متاعی، پولی،

۱. دعای کمیل.

مالی دستم را پیش مملوک دراز بکنم، از شب پیروزی انقلاب تا حالا، با چند بار زندان بودن و هشت سال جبهه رفتن و در انقلاب امضا کردن، هنوز برای توقع چیزی سراغ هیچ دولتی نرفتم، نمی‌روم. چون یک در به روی من باز است آن هم در رحمت پروردگار است، بقیه درها بسته است مردم خیال می‌کنند باز است اما باز نیست. این‌ها را گفتم تا بدانید این کتاب‌ها چه تاثیر مثبتی به روی انسان دارد که متأسفانه ملت ما در مطالعه کتاب و اینگونه کتاب‌ها بسیار بی‌حوصله و ضعیف و ناتوان است، اگر شیعه حال مطالعه داشت باید مردم در همین شهر یک کتابخانه با یک میلیون کتاب می‌داشتند.

ثمره کسب معرفت

بدون مطالعه و علم هم هیچکس به جایی نمی‌رسد، سینه زدن، زنجیر زدن، گریه کردن، مداحی صحیح و بی‌غلط داشتن، پیاده رفتن به کربلا، همه این‌ها بسیار عالی است، ولی اگر معرفت در کار نباشد خدا در قیامت تمام این اعمال را ارزان می‌خرد مثلاً کاری که می‌شود با یک میلیارد تومان به خدا فروخت آدم با صد یا دویست تومان می‌فروشد.

گر کیمیا دهندت بی‌معرفت گدایی و معرفت دهندت بفروش کیمیا را

حیف نیست هفتاد هشتاد سال از عمر آدم بگذرد ولی آدم در شبانه روز دو ساعتش را برای مطالعه بهترین کتاب‌های مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هزینه نکند؟ همین «اصول کافی» معجزه فکر دوازده امام علیهم‌السلام ماست، مطالب بعضی صفحات این کتاب در کره زمین نمونه و نظیر ندارد.

چه کسی انسان را آفریده؟

ایمان با ارزش‌ترین حقیقت است، ایمان چیست؟ ایمان پنج واقعیت است، حقیقت اول باور کردن خداست که باور کردن خدا با پنج دقیقه کمتر حاصل می‌شود، دیگر هیچ نیازی نیست دو هزار صفحه کتاب بخوانم. فقط به خودم نگاه بکنم و این سوال را بکنم: تو خودت، خودت را خلق کردی؟ این که یک حرف صددرصد غلطی است اگر من بودم تا خودم را خلق بکنم دیگر نیازی به خلق کردن خودم نبود، من که بودم، آن کسی که



هست نیاز ندارد خودش را بسازد. خودم خودم را ساختم و آفریدم؟ نه، تصادف من را به وجود آورد؟ تصادف چیه؟ تصادف غیر از خیال چیز دیگری هست؟ یک کتاب پانصد صفحه‌ای را به من می‌دهند می‌گویند تصادفاً به وجود آمده، تصادفاً به این معنی است که این پانصد صفحه با این نظم، صفحات، خطاها، و این شماره‌گذاری‌ها بدون مولف، حروفچین، چاپخانه، شماره‌گذار، شیرازه‌گذار، دوزنده، جلد کردن، یک مرتبه به وجود آمد، تصادف یک خیال بی‌پشتوانه واهی است، پس تصادف هم که من را به وجود نیاورده است، درخت‌ها من را به وجود آوردند؟ صحبت به وجود آوردن من است نه اینکه من از درخت‌ها می‌خورم، درخت‌ها هم من را به وجود نیاوردند، درخت‌ها اگر خیلی مرد بودند باید خودشان را به وجود می‌آوردند نه اینکه یک پیرمرد قد خمیده برود چاله بکند، آب آماده بکند، دانه درخت سیب را بیاورد در چاله بیندازد، آب و کود و خاک بریزد، در طول پنج شش سال با چهار پنج تا سیب یک خودی نشان بدهد درخت‌ها هم من را نساختند، خورشید من را ساخته؟ عکسبرداری‌ها نشان می‌دهد ارتفاع شعله‌هایی که خورشید می‌کشد شانزده هزار کیلومتر است و علم نشان می‌دهد که خورشید بیست میلیون درجه حرارت دارد، خورشید اگر چیزی را بسازد گلوله آتش می‌سازد نه اینکه من را با این هیکل، توان، قیافه و این شکل بسازد.

پدر و مادرم من را ساختند؟ پدرم که در شب عروسی به صورت پنهانی نطفه من را در رحم مادرم فرستاده، اصلاً نطفه من را ندیدند، مادرم هم نطفه من و خودش را ندید، به قول خارجی‌ها نه پدرم اسپرم دید، و نه مادرم عقول دید، اصلاً ندیدند، اسپرم من را در تاریکی بدن پدرم ساختند، در تاریکی رحم مادرم هم عقول من را ساختند، پدرم در اوج لذت خودش بدون اختیار اسپرم من را به رحم مادرم انتقال داد، مادرم هم که دستی در شکم خودش نداشت که من را بسازد، نه ماه هم من را نمی‌دید، من در تاریکخانه بودم، پدر و مادرم هم من را نساختند، انسان‌های دیگر چی؟ انسان‌های دیگر چه ربطی به من دارند؟ پدربزرگ مادربزرگم بوده‌اند که خود آن‌ها هم پدر و مادر من را نساختند، تا زمان حضرت آدم علیه السلام جلو برو، آدم و حوا علیهم السلام هم من را نساختند، آن‌ها هم وقتی دوتایی تنها

قلب ایمان پذیر

بودند اسپرم بدن آدم ﷺ در بدن حوا ﷺ رفته، عقول وجود هابیل با اسپرم آدم ﷺ به تاریک‌خانه رحم حوا ﷺ وارد شده، هابیل پیدا شده، قبل از آدم و حوا ﷺ هم کسی دیگر نبوده، زمین، آسمان، درخت، دریا، کوه، میوه‌ها و حیوانات بودند، کدام یک از آن‌ها من را ساختند؟ خودم، موجودات، پدر و مادرم، آدم و حوا که من را نساختند، پیش از آدم و حوا ﷺ هم که سفره طبیعت بود دست هیچ‌کدام قدرت آفریدن نداشت، تصادف هم که من را نیافریده، کی خلق کرده؟ همان کسی که زیباترین اسم را برای خودش انتخاب کرده: «الله»، «رحیم»، «رحمان»، «کریم»، «قدیر»، «ذوالجلال و الاکرام»، «وِیَقَى وَجْهَهُ رَبِّكَ»، «یا طیب من لا طیب له»، «یا اکرم الاکرمین»، «یا ارحم الراحمین»، «مولای یا مولای، انت الحی و انا المیت، انت القوی و انا الضعیف، انت العزیز و انا الذلیل»،^۳ او من را ساخته. تمام شد؟ خدا را در طول پنج دقیقه یافتید؟

خدا کجاست؟

دور نیست که سی سال دنبالش بدویم تا پیدایش کنیم و او را بشناسیم، دور است؟ ببینیم خودش در قرآن فاصله خودش را با ما چقدر می‌داند: «وَمَنْ أَوْقَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۴ «حَبْلِ الْوَرِيدِ» کنایه است، من از جان بندگانم به بندگانم نزدیکتر هستم، این را من نمی‌فهمم که به چه معنی است، چون جان من، من است، وجود، حیاط، من و هستی من است، ولی در قرآن می‌گوید از جانت به خودت نزدیکترم.

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم

من حسش نمی‌کنم، درکش نمی‌کنم، من با او سروکاری ندارم، ولی او در تمام لحظات با من سروکار دارد، او اگر به اندازه یک پلک به هم زدن و کمتر، نظر رحمتش را از من

۱. رحمن: ۲۷.

۲. دعای جوشن کبیر.

۳. مناجات امیرالمومنین ﷺ در مسجد کوفه.

۴. ق: ۱۶.



بردارد درجا من میت روی خاک هستم، خانه‌های ماها هم در تهران و کرمانشاه و اصفهان به قبرستان که دور نیست، دور است؟ ما با این خانه‌های گران‌قیمت، پول‌های بانک، پاساژها و زمین‌ها با قبرمان دو تا خیابان فاصله داریم، مردم در پول، پولخوری، ربا، رشوه، اختلاس چه خبرشان است؟ یک ده دقیقه به روی پشت بامت برو، به آنور، نزدیک شهر و کمربندی یک نگاه بکن، ببین قبرت آنجاست با خانه‌ات فاصله‌ای ندارد، دو روز دیگر تو را می‌برند آنجا می‌اندازند و برمی‌گردند، من باهات سروکار ندارم، اما اگر او سروکارش را با من قطع کند که من بعد از دو ساعت یا گوشه قبرم یا پودرم یا به بادم.

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که یار هست نزد من و من محجورم

کار بعضی از مردم خیلی جالب است، در اداره بهشان محل نمی‌گذارند، کار ده روزه‌شان را پنج سال طول می‌دهند، چهار تا جنس دو پای بی‌یقه ریش‌دار، ده جور کار بد می‌کنند، اتفاقاً من آخوند یک اشتباه می‌کنم همه می‌فهمند، یک عده‌ای با پروردگار، انبیاء علیهم‌السلام، ائمه علیهم‌السلام، قرآن، بهشت و همه خداحافظی می‌کنند می‌گویند نخواستیم، به خدا چه که او را نمی‌خواهی؟ او که از رحم مادر تا اینجا بدرقه‌ات کرده، به انبیا چه که نمی‌خواهی؟ خدا که در قرآن مجید انبیاء علیهم‌السلام را خیرخواه معرفی کرده **﴿وَأَنَّا لَكُم مِّنَ صِدْقٍ أَمِينٌ﴾** ^۱ به ابی عبدالله علیه‌السلام چه که دیگر نخواستیم، دهه عاشورا روضه نمی‌روم؟ مسجد نمی‌روم، دو تا هم لباس من بد کردند، به بقیه چه ربطی دارد؟ که شصت سال هفتاد سال است پاک زندگی کردند، آن‌ها را چرا از زندگی حذف می‌کنی؟ عقل و خردورزی هم خوب است.

حقیقت ایمان

ایمان، باور کردن پنج حقیقت است، یکیش خداست که در پنج دقیقه باورش کردیم، حالا اگر امشب هفت میلیارد جمعیت جهان به این مسجد بیایند بخواهند باور را از ما بگیرند

نمی‌توانند، چون ما همه راه‌های ناباوری از جمله: راه تصادف، راه این که موجودات من را آفریدند، پدر و مادرم من را خلق کردند، آدم و حوا من را خلق کردند، را بستیم. یک راه باز است آن هم راه از خودت به سوی پروردگار عالم است. این راه بسته نمی‌شود. این عاشقانه‌ترین راه است. ای کاش خدا امشب یک نصف قاشق چایخوری از معرفت و عشقی که در اولیائش به خودش داده را در کام ما هم بریزد.

داستانی درباره حکیم ملاهادی سبزواری

من ده شب سبزواری منبر می‌رفتم، هر روز سر قبر حکیم و عارف بزرگ شیعه و آزادمرد از تعلقات حاج ملاهادی سبزواری^۱ می‌رفتم، انسانی آزاد بود، دویست سال پیش فوت کرد، صبح می‌رفتم تا ظهر آنجا بودم، آنجا چی کار می‌کردم؟ همت و نور می‌گرفتم، او وقتی که می‌خواست بمیرد نوشت روی سنگ قبر من حکیم بزرگ، عالم کم نظیر، فیلسوف شرق، استاد اساتید حاج ملاهادی سبزواری ننویسید، من به بچه‌هایم گفتم وقتب روی قبر من سنگ قبر انداختید برای من القاب ننویسید، یک آیه قرآن بنویسید، این آیه خیلی نور دارد، چون من صورتم روی خاک رو به قبله است دست‌هایم هم بغلم است بنویسید ﴿وَكَلِّبُهُمْ بِاسْطِذْرَاعِهِ بِالْوَصِيدِ﴾^۲.

این القابی که می‌خواهید بنویسید برای انبیا و ائمه است، برای ما نیست، یک وقت اشتباه نکنید، این سنگ قبر حاجی است، که آثار ملی آن سنگ اصلی را برداشتند، و یک سنگ دیگر انداخته،

۱. ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ق) حکیم، عارف و شاعر شیعه عصر قاجار و بزرگ‌ترین فیلسوف قرن سیزدهم. او گرچه مکتب مستقلی در فلسفه ندارد و بیشتر نظریه فلسفی ملا عبدالرزاق لاهیجی و ملاصدرا را توضیح و شرح داده است، اما کتاب منظومه او دوره کامل منطق و فلسفه است و جایگاه مهمی در مکتب صدرائی دارد. او هر چند یکی از مهم‌ترین شارحان فلسفه صدرائی است اما اختلاف نظرهایی نیز با ملاصدرا دارد؛ از جمله در علم خدا به ذات خویش، حادث بودن عالم امر، تفاوت حرکت با تحریک، جوهر دانستن برخی اقسام علم، و باور به معاد جسمانی و روحانی. منظومه مشهورترین اثر او است که در آن حکمت و منطق را به نظم درآورده است.

۲. کشف: ۱۸.



به خونم نویسد لوح مزار که این است شهید ره عشق یار

ناصر الدین شاه با آن کوکبه حکومتش، به سبزوار و باغ شریعتمدار سبزوار که باغ مهمی بود آمد، نمیدانم الان هست یا نه، من هم پی جویی نکردم، تمام بزرگان منطقه از جمله: فرماندار، حاکم، استاندار، مدیران ادارات، پیش نمازها و علما به دیدنش آمدند، وقتی می‌رفتند می‌گفت در بین این‌ها حاج ملا هادی سبزواری نبود؟ می‌گفتند نه اعلی حضرت، گفت شاید جای من را نداند بروید بهش بگویید شاهنشاه ایران اعلی حضرت قدر قدرت، قوی شوکت، در باغ شریعتمدار است، آمدند به او گفتند، گفت هست که هست، به من چه؟ غلام همت آنم که زیر چرخ کبود، ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است، گفت به من چه؟ مسافری به سبزوار آمده می‌خواهد به مشهد برود، به سلامت.

آمدند به ناصر الدین شاه گفتند فلک نمی‌تواند تکانش بدهد، نمی‌آید، گفت وقت بگیرید من به پیشش بروم، تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار، که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند، بنده من اگر با من باشی کل هستی را وادار می‌کنم نوکری‌ات را بکنند، نه اینکه تو نوکر کسی بشوی، آقا بمانی، حدود ساعت یازده صبح شاه به یک خانه حدود صد متری با دو تا اتاق کاه‌گلی آمد، که یک اتاق برای زن و بچش و یکی برای خودش بود، صندلی هم برایش نگذاشتند، روی زمین نشست، احوالپرسی کرد حاجی جواب داد، دویست سال پیش پانصد تومان به پول ایران جلوی حاجی گذاشت، حاجی گفت چیه؟ گفت هدیه ناقابل است گفت من نان خوراکیم را دارم فصل میوه هم چهار تا میوه هست این خانه را هم دارم بردار اصلاً به این پول نیاز ندارم، گفت خودتان نیاز ندارید پیشتان باشد به نیازمندان و محتاجانی که مراجعه می‌کنند بدهید، فرمود محتاجان این شهر به این پول هم احتیاج ندارند، قبول نکرد.

ادامه حقیقت ایمان

دو باور کردن قیامت است، خدا از قیامت در صد و چهارده کتاب آسمانی، هزار آیه قران، صد و بیست و چهار هزار نفر و دوازده امام خبر دادند، اگر یک رذل پستی به کنارتان آمد

قلب ایمان پذیر

و گفت: کدام قیامت؟ کدام معاد؟ می‌خواهید حرف این رذل پست را فوق حرف خدا و انبیاء علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام قبول کنید؟ موضوع سوم ایمان فرشتگانند، موضوع دیگر انبیاء علیهم‌السلام و موضوع دیگر قرآن است.

ظرف تحقق ایمان دل است

باور خدا قیامت، ملائکه، انبیا، قرآن دل است، در بین کتاب‌هایی که اول سخنرانی گفتم کتابی به نام «تذکره المتقین» است که حدود صد و هفتاد هشتاد سال پیش نوشته شده، نویسنده‌اش آدم غوغایی بوده، در بهار همدان دفن است، هر وقت به همدان رفتم و فرصت کردم به سر قبرش رفتم، آدم معرکه‌ای بوده، در این تذکره المتقین نوشته طبق آیات و روایات خدا چهار تا خانه دارد، نه اینکه خودش در آن‌ها جا بگیرد، بلکه تشریفی به نام وجود مقدس اوست، یکی بیت المامون، یکی بیت المقدس، دیگری هم کعبه است، این‌ها را دست انسان‌ها ساخته، آجر، سنگ، گل و ساروج است، همین بنایی که اسمش کعبه است را دست دو تا کارگر به نام ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح علیهم‌السلام ساخته است. تنها خانه‌ای را که اختصاصاً برای خودش ساخته قلب است که هیچ معمار و مهندس و بنایی در ساختنش نقش نداشتند، فقط دست اراده و رحمت خودش آن را ساخته، گفته این خانه برای خودم است، این را در سینه بندگانم می‌گذارم، این ظرف ایمان به من است.

اعتبار قلب مومن

اگر قلب مومن ارزش دارد به اعتبار ایمان است، پس بالاترین حقیقت در ارزش در هستی ایمان است، این ایمان که پنج تا متعلق دارد وقتی در قلب طرف می‌آید، او مومن می‌شود. قرآن در سوره بینه می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۱ اگر قم بود من این را هم برایتان توضیح می‌دادم، چون جایش مدرسه فیضیه است، طلبه‌ها

۱. بینه: ۷.



می‌فرمایند ضمیر منفصل در یک جمله دلالت بر اختصاص دارد، «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» در تمام موجودات زنده عالم مومن بهتر از ملائکه، جن، و هر ذی حیاتی است، این سند قرآنی است. چرا ما بهترین نشویم؟ چرا بعضی‌ها بدترینند؟ شرّ البریه، بی‌دین لائیک است، بدترین موجود زنده من در این عالم است، چرا؟ یک روایت هم از وجود مبارک رسول خدا درباره ایمان، نه مومن، هست که آن را بعداً می‌خوانم، می‌خواستم بخوانم حیفم آمد چون فرصت توضیحش نیست، روایت یک خط است پیغمبر در این یک خط غوغا کرده.

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

خوشا آنان که در این صحنه‌ی خاک	چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنان که با عزت ز گیتی	بساط خویش برچیدند و رفتند
خوشا آنان که در میزان وجدان	حساب خویش سنجیدند و رفتند
خوشا آنان که پا در وادی حق	نهادند و نلغزیدند و رفتند
خوشا آنان که با اخلاص و ایمان	حریم دوست بوسیدند و رفتند

نزدیک خیمه‌ها دید صدای حرم بلند شد، با عجله آمد پرده خیمه را کنار زد، چیه که دارید ناله و شیون می‌کنید؟ گفتند آقا صدای هل من ناصر تو که بلند شد این بچه خودش را از گهواره روی زمین انداخت یعنی کنار ابی عبدالله خودتان را به زمین بزنید، درباره خودتان هیچ احساسی نداشته باشید. فرمود خواهر قنداقه بچه رو به من بده، قنداقه بچه رو گرفت، دیشب حرف ابی عبدالله با مردم دشمن رو گفتم امشب گفتگوی خودشو با بچه شش ماهه براتون بگم،

ای یگانه کودک یکتا پرست	ای به طفلی مست صرهبای الست
گرچه شیر مادرت خشکیده است	شیر وحدت از لب‌ت جوشیده است
غم مخور ای آخرین سرباز من	غم مخور ای بهترین همراز من
غم مخور ای کودک خاموش من	قتلگاهت می‌شود آغوش من
غم مخور ای کودک دردی کشم	من خودم تیر از گلویت می‌کشم

قلب ایمان پذیر

در حرم زاری مکن از بهر آب چوم خجالت می کشم من از رباب
می برم تا آنکه سیرابت کنم از خدنگ حرمله خوابت کنم
مخفی از چشم زنان دل پریش می کنم قبر تو را با دست خویش
صورتت را می گذارم روی خاک تا ز خاک آید ندای عشق پاک

وقتی اهل بیت علیهم السلام به مدینه برگشتند همه ی زنان داغ دیده هر روز به خانه زینب علیها السلام می آمدند، در حیاط گله به گله دور هم گریه می کردند، یه روز یه خانمی اومد دید یکی از این خانم ها خیلی جگرسوز گریه می کند، سوال کرد این خانم کیه؟ گفتن این خانم رباب علیها السلام مادر علی اصغره، فردا که اومد در یه ظرف سر بسته یه مرغی را آورد به رباب علیها السلام تعارف کرد، وقتی یکی از خانم ها در ظرف را برداشت رباب علیها السلام گلوی بریده مرغ را دید چنان ناله زد و روی زمین افتاد.



جلسه ششم

ایمان و علامت ورود آن در

قلب مومن

مقدمه بحث

کلام به سه موضوع بسیار مهم ایمان، ظرف ایمان و انسان مومن منتهی شد. ظرف ایمان قلب است، طبق آیات قرآن مخصوصاً دو آیه از سوره مبارکه حجرات انسان به خاطر قلبش یا مردود خداست، یا مقبول. ملاک این که خداوند مهربان انسان را قبول بکند یا مردود بداند و رد بکند، قلب است.

البته این دو آیه‌ای که قرائت می‌کنم یک بحث گسترده‌ای را لازم دارد ولی ضرورتاً باید به ترجمه مختصرش قنات کنم، آنقدر که شما عزیزان به رد و قبول با محوریت قلب بیشتر عنایت کنید و برایتان بیشتر روشن بشود.

ایمان در آیه چهارده سوره حجرات

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا﴾^۱ با توجه به اینکه ظرف ایمان قلب است، آیه خطاب به پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ است، اعراب پیش تو می‌آیند و به تو می‌گویند که «آمَنَّا» ما ایمان آوردیم، «قُلْ» به آن‌ها بگو دروغ می‌گویید «لَمْ تُؤْمِنُوا» ایمان نیاوردید، علت اینکه می‌گویم در محضر پیغمبر من، در برابر علم من، دروغ می‌گویید، به همه وجودتان دروغ می‌گویید،

۱. حجرات: ۱۴.

قلب ایمان پذیر

راست نمی گویند این است: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» ایمان به دل شما راهی پیدا نکرده، ایمان یک حقیقتی است، دل شما هم یک عضوی است. بله، اگر شما که دارید دروغ می گویند و ایمان به قلبتان راه پیدا نکرده، قلبتان خالی، پوک و پوچ است، تصمیمتان بر این شد که حقایق ایمانیه را باور نکنید و براساس آن باور از خدا و پیغمبر ﷺ پیروی کنید، حرفهایشان را گوش بدهید «وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» اگر اینگونه شدید، حالا که نشدید، «لَا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا» عمل شما، یک شجره سرسبز زنده ای می ماند، کم نمی شود، که برگها، شاخهها، تنه و ریشه اش خشک و نابود بشود، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» بیایید از این دروغ زشتی که پیش پیغمبر ﷺ من مطرح کردید توبه کنید. من شما را می آمرزم رحمتم را نصیب شما می کنم، مومن کیه؟ شما که نبودید شما قلبتان خالی بود و دروغ گفتید.

ایمان در آیه پانزده سوره حجرات

هم پیغمبر ﷺ من از دروغتان خبر دارد و هم خودم می دانم دروغ می گویند، اما حالا به شما دروغگوها مومن را معرفی بکنم که مومن کیست؟ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا»^۱ چقدر زیباست، من با این آیات بیشتر عمق روایات را می فهمم که چرا اینقدر از مومن تعریف کردند، مومن کسی است که به درستی و به حقیقت خدا را باور کرده، باور خدا هم کار مشکلی نیست، در جلسه گذشته دیدید که می شود با پنج دقیقه خدا را باور کرد، این باور را هم دیگر از دست نداد، یک باور ثابت است، و پیغمبر ﷺ را باور کرده «ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» و به این باورش هم خدشه وارد نمی شود، زخم نمی خورد، تا زنده است این ایمان به خدا و پیغمبر ﷺ در قلبش یک چراغ روشن ثابت است «وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ» بندگان مومن من، که من را باور کردند، پیغمبر ﷺ را ثروت اسیر ندارند،

۱. حجرات: ۱۵.

ثروتی که در بخل زندانی شده باشد ندارند، خیلی‌هایشان خوب پول درمی‌آورند، خدا هم برایشان مثل رود ثروت جاری می‌کند، ولی براساس آن باورشان نسبت به خدا و پیغمبر ﷺ مشتاقانه دست به جیب هستند، با پولشان جهاد می‌کنند

حقیقت جهاد

جهاد چیست؟ جهاد لغت عربی و به معنی کوشش و تلاش است، با این پولشان وارد انجام هر کار مثبتی که اقتضا بکند می‌شوند، وقتی بهش یک میلیارد سرمایه دادند، یک سال کار کرده، خوش بوده، خودش و زن و بچش هم در رفاه بودند، اول فروردین، اول محرم، اول ماه رمضان می‌آید می‌نشینند حساب می‌کنند می‌بینند از این یک میلیارد تومان، خرج یک سال در رفته، ده یک میلیون تومان اضافه دارد، من اینجور مومن‌ها را دیدم، پدر خودم، کاسب‌های تهران را که بچه بودم دیدم، بعضی از کاسب‌های شهرستان‌ها را دیدم، وقتی دفترش، جنس‌ها و خرید و فروش را حساب می‌کند و مخارج سالش را جدا می‌کند که چقدر خوردم، پوشیدم، سفر رفتم، برای بچم عروسی گرفتم، مهمانی گرفتم، حالا ده میلیون اضافه دارم، درجا دو میلیون را جدا می‌کند چون خدا می‌گوید دو میلیون را به من بده هشت میلیون باقیمانده را هم باز خودت بخور، من نمی‌خواهم، مومن است نمی‌تواند نپردازد، نمی‌تواند مال خدا و اهل بیت ﷺ را بی‌اجازه خدا و اهل بیت ﷺ قاطی اموالش بکند، چون آن دو میلیون که در آن یک میلیارد و مغازه بیاید یقیناً حلال مخلوط به حرام می‌شود. که بعضی از فقهای شیعه طبق آیات و روایات می‌گفتند این دو میلیون که داده نمی‌شود، قاطی مال سال دیگر می‌شود. اگر با پول قاطی شده با این دو میلیون تومان احرام بخرد، آن را به مکه ببرد و ببوشد، کل حجتی که انجام می‌دهد باطل است، اگر از این پول قاطی شده لباس بخرد و با آن نماز بخواند، تمام نمازهایش باطل است ولی مومن گیر این حرف‌ها نیست، مومن خیلی آزاد است، خیلی راحت است، مومن می‌گوید پروردگار از رحم مادر تا اینجا مرتباً برایم سفره پهن کرده، حالا می‌گوید بعد از یک سال یک بشقاب از این نعمت من را به خودم

برگرداند، نه نمی گوید، بی ادب نیست، جسور نیست، بی تربیت نیست، آلوده به بخل نیست، با مالش جهاد می کند. این یک نوع جهاد است. مدرسه سازی، مسجدسازی، حوزه سازی، فرستادن ده نفر به کربلا، فرستادن ده نفر به مشهد، دادن خرج یک عروسی و یک عزاداری، همه اینها زیر عنوان جهاد است، حالا یک مومنی است که پول ندارد، تنها درآمدش به اندازه اداره امور زندگی است، تمام راههایی که بتواند اضافه تر گیرش بیاید بسته است، گاهی هم اینجوری می شود. گاهی پروردگار عالم جیب بنده اش را پر نمی کند، حالا یا دلش نمی خواهد پر کند یا جنبه امتحان دارد، من که می گویم امیرالمومنین علیه السلام در دعای کمیل می گوید: «انک فعال لما تشاء»^۱ تو خدایی هستی که هر کاری بخواهی می کنی و هر کاری هم که می کنی درست است، مثبت است. نمی خواهد به بنده اش پول بدهد، ولی بنده مومنش، «و جاهدوا بأموالهم» باز هم دست از این کار جهادی نمی کشد، می گوید نمی توانم.

خاطره ای از جهاد با مال

یک دو تا جریان بسیار شیرین و زیبا برایتان نقل بکنم، یکیش که خیلی شیرین بود برای خودم پیش آمد، یکی را هم به یک واسطه برایتان تعریف می کنم که بسیار شنیدنی است. برای پولدارها خیلی خوب است، برای بی پولها هم خیلی خوب است، اما آنی که به واسطه شنیدم، شما ندیده بودید، من هم ندیده بودم، سال های گذشته تر گوشه صحن حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام یک مقدار یک قناصی داشت، هنوز حرم را توسعه نداده بودند، خانه یک نفر دستفروش که حالا ارث پدرش بوده یا جوانی خریده بوده آمده بود داخل گوشه صحن. آن قسمت را از زیبایی انداخته بود، مدیریت حرم بنا گذاشت خانه را بخرد و آن را داخل حرم بیندازد تا از نظر طرح و نقشه این گوشه را با سه گوشه دیگر یکی کند.

۱. دعای کمیل.

آن خانه آن زمان به پول عراق مثلا ده هزار دینار عراقی می‌ارزید، معادل حدود سی هزار تومان پول ایرانی می‌شود، صاحبخانه را دعوت کردند. یک دستفروش بود که زن و بچه داشت، صبح‌ها اجناسی را با دستش برمی‌داشت، در کربلا می‌گشت و آن‌ها را می‌فروخت. زندگیش را اداره می‌کرد، پول برق خانه را می‌داد، پول خرج زن و بچه را می‌داد، بهش گفتند که این گوشه صحن به خاطر خانه تو خیلی قیافه نامناسبی دارد خانه‌ات را به حرم بفروش، گفت نمی‌فروشم، گفتند ما خانه‌ات را قیمت کردیم ده هزار دینار عراقی است پانزده هزار دینار می‌دهیم، گفت نمی‌فروشم، گفتند بیست هزار دینار می‌دهیم، گفت خانه‌ام است، ملک‌م است، نمی‌دهم، گفتند برای امام حسین علیه السلام می‌خواهیم، گفت بخواهید، اگر خود امام حسین علیه السلام الان بود مگر به من زور می‌گفت که بیا خانه‌ات را به من بفروش؟ برای چی اسم سیدالشهدا علیه السلام را وسط می‌آوردی؟ شما خریدار خانه من هستید، دو برابر قیمت نمی‌دهم. خداحافظ. پیغام دادند سه برابر قیمت می‌خریم چهار برابر می‌خریم، شش برابر می‌خریم، گفت نمی‌دهم. اگر این پول را می‌گرفت یک خانه چهارصد پانصد متری در کربلا می‌خرید، بچه‌ها را زن می‌داد، دخترها را شوهر می‌داد، خیلی پول بود، گفت نمی‌فروشم، گفتند نمی‌فروشد چه کارش کنیم؟ ما که نمی‌توانیم این خانه را به زور از دستش درآوریم، اگر به دولت هم متوسل بشویم غصبی می‌شود، ابی‌عبدالله علیه السلام راضی نیست،

باریک‌الله به آن‌هایی که از قدرتشان سوء استفاده نمی‌کنند، سوء استفاده از قدرت خیلی از زمین‌ها، ملک‌ها و مغازه‌های مردم را تبدیل به ملک غصبی و حرام می‌کند، چه بسا صاحب‌هایش هم تا آخر چشم گریان داشته باشند و بمیرند.

– ادامه خاطره – قضیه دیگر خاتمه پیدا کرد. گفتند ما که ده برابر هم خریدیم، نداد و رهایش کنیم، اولین دعای کمیلی که من در کربلا خواندم، دیگر هم موفق به خواندن نشدم، در همان قطعه صاحب این خانه بود، حرم هم به من بلندگو دادند و جمعیت خوبی هم بود، بعد از چهار پنج ماه مدیران حرم گفتند با سند خانه به دفتر حرم آمد، گفت به کدام محضر بیایم تا خانه را به حرم واگذار بکنم؟ این هم سندش است، گفتند چند؟ گفت در

قلب ایمان پذیر

محضر می‌گویم، گفتند یک قیمتی بگو حرم بتواند بدهد، گفت قیمت می‌خواهید چی کار؟ مگر این خانه را نمی‌خواهید؟ به محضر بیاید آنجا پولش را می‌گویم. به محضر رفتند، به محضری گفت بنویس و این را به حرم انتقال بده، امضا کرد، به مدیران حرم هم گفت امضا کنید، گفت خانه ملک ابی‌عبدالله علیه‌السلام شد یا نه؟ گفتند آره، گفت من که می‌گفتم خانه را نمی‌فروشم چون اتاق‌هایش نور بود، بعضی جاهایش ترک خورده بود، بعضی جاهایش تیر چوبی کهنه شده بود، من سه ماه است از خرجی زن و بچم با اجازه‌شان زدم، به جای آبگوشت نان و ماست خوردم، به جای نان و ماست نان خالی خوردیم، پول جمع کردم، معمار آوردم، خانه را تعمیر کردم، عین عروس شده، پولش را هم نمی‌خواهم، خانه برای ابی‌عبدالله علیه‌السلام است، گفتند خانه‌ای را که ما می‌خواهیم خراب بکنیم سه ماه پیش همان خرابه را می‌دادی، می‌گفت من نمی‌توانستم سر سفره ابی‌عبدالله علیه‌السلام آشغال بیاورم.

حالت مومن

مومن نمی‌تواند، چکارش باید کرد؟ این مومن است. **﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ﴾**^۱ بندگان مومن من تنبل نیستند، بندگان مومن من در کار کردن، در دویدن به دنبال کار مردم، آدم‌های شادی هستند، آدم‌های با نشاطی هستند، آدم‌های متحرکی هستند، خواب و خور زیادی ندارند، حرکتی هستند، نمی‌توانند تنبل باشند، از دستشان بر نمی‌آید، اهل جهاد با جان، با بدن، با زبان، با قلم هستند، نمی‌توانند بشینند، این اقتضای باور واقعی به خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، حالا این یک مومن دستفروش بود، اما یک ضعیف‌تر از این دستفروش را برایتان بگویم.

خاطره دوم از جهاد با اموال

ایام دهه آخر صفر ده سال پیش، در اصفهان منبر می‌رفتم، صبح ساعت شش و نیم بود، خانه‌ای که منبر را گذاشته بودند هزار و پانصد متر بود، پنج تا خانه عین این خانه ساخت

۱. حجرات: ۱۵.

یک نفر بود، آن‌ها را هم به دست منبر داده بودند، پر می‌شد، روزهای بعدش هم، پیاده رو و نهایتاً خیابان شهید مطهری را بند می‌آورد، آقایی که من خانهاش بودم صاحب مجلس نبود، از رفقای گذشته من بود، من اصفهان که می‌رفتم به آنجا می‌رفتم، منبر هم جای دیگر بود، یک روز این آقا به من گفت که در اصفهان یک پارک درست کردند بیست کیلومتر است، دنبال رودخانه زاینده‌رود است، می‌آیی قبل از منبر برویم آنجا قدم بزنیم؟ یک ورزشی بکنیم؟ گفتم بله، گفت باید با ماشین برویم، دور است، پارک پله می‌خورد و به طرف پایین می‌رفت، چون کنار رودخانه بود، ماشین را بالا پارک کرد، از پله‌ها پایین رفتیم، چهار پنج کیلومتر در درخت‌ها و گل‌ها پیاده‌روی کردیم، دیگر نزدیک منبر شد، برگشتیم، یک دویست سیصد قدمی به پله‌ها مانده بود که دیدم بغل آب یک پیرمرد قد بلند نشسته، یک کیسه و یک سنگ بغل دستش است، از داخل کیسه نان خشک درمی‌آورد، دو جور می‌کوبد، یک جور نان خشک را بیشتر می‌کوبد، خیلی نرم می‌شود، آن را کنار می‌گذارد، یک جور یک خرده زبرتر می‌کوبد، روی خاک هم نشسته بود، بغل رودخانه آسفالت نبود، من آمدم روی خاک روبرویش نشستم.

مردم مومن فضولی مثبت هم دارند، چون در این فضولی‌های مثبت خیلی چیز گیرشان می‌آید، من برای فضولی کردن رفتم، نشستم، گفتم پدر چی کار می‌کنی؟ گفت منزل ما دهی است که از دور می‌بینی، آنطرف رودخانه است، من بیست سال است بازنشسته آموزش و پرورش هستم، سی و پنج سال در مدرسه معلم بودم، می‌گفت من در آن سی و پنج سال حداقل ده هزار تا بچه را مومن و متدین بار آوردم، خیلی‌هایشان را هم می‌بینم، می‌آیند سلام و احوالپرسی می‌کنند، حقوقم در حدی است که خرج خودم، خانم و هفته‌ای یک بار که دو تا پسر و دو تا عروسم و دخترم جمعه به خانه‌مان برای مهمانی می‌آیند را کفاف می‌دهد. دیگر هم نمی‌توانم مهمانی بگیرم، در هفته به همسایه‌ها هم گفتم هر چی نان می‌ماند که آن را نمی‌خورید، من می‌آیم در خانه‌تان و آن‌ها را می‌گیرم، نان‌های مانده خودمان را هم برمیدارم، آنوقت تابستان بود، هر روز پنج صبح بعد از نماز به بغل رودخانه می‌آیم یک مقدار نان‌ها را برای ماهی‌ها ریزتر می‌کوبم یک مقدار را هم

برای کلاغ‌ها، کبوترها و گنجشک‌ها درشت‌تر می‌گویم، گفت اگر یک خرده دیگر بنشیننی هم مشتری‌های نانخور آب جلو می‌آیند و هم سروکله کلاغ‌ها، کبوترها و گنجشک‌ها پیدا می‌شود. یک مرتبه دو سه هزار تا ماهی به لب رودخانه آمدند.

شعور همه مخلوقات

- می‌دانید که حیوانات شعور دارند، جمادات هم شعور دارند، درخت‌ها هم شعور دارند، آسمان‌ها و زمین شعور دارند، شعورشان هم در سوره اسراء بیان شده، این هم خودش یک بحث زیبایی عالی است، ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَقْضُونَ تَسْبِيحَهُ﴾^۱ تمام موجودات، خدا هیچی را جدا نکرده، همه شعور دارند، تسبیح می‌گویند، حمد هم می‌گویند.

- ادامه خاطره - گفت الان می‌آیند، ماهی‌ها آمدند، سهم آن‌ها را داد، سهم کبوترها، کلاغ‌ها و گنجشک‌ها را هم جلوتر ریخت، گفت آن‌ها هم الان می‌آیند، گفت بیست سال است هر روز زمستان و تابستان کارم این است، به خدا گفتم در قرآن گفتی در راه من پول خرج کن، من پولم همین مقدار است، که قیامت نگویید به این آیه عمل نکردی، همین مقدار است. حرفش تمام شد، بعد به من رو کرد و گفت: تو کی هستی؟ معلوم بود به خاطر بی‌پولی تلویزیون هم ندارد، من را نمی‌شناخت که گفت تو کی هستی؟ گفتم من؟ گفت آره تو، چون لهجه‌ات اصفهانی نیست، کجایی هستی؟ گفتم تهرانی، گفت کی هستی؟ گفتم روضه‌خوان حضرت سیدالشهدا علیه السلام هستم، گفت اسم دیگر نداری؟ گفتم نه، فامیل؟ گفتم نه، همین روضه‌خوان سیدالشهدا علیه السلام هستم. الله اکبر از مومن، گفت اصفهان چی کار می‌کنی؟ گفتم صبح‌ها بر خیابان مطهری یک روضه دارم، دست کرد در جیبش، چهار تا بلیط شرکت واحد درآورد، گفت من که نمی‌توانم برای ابی‌عبدالله علیه السلام، برای منبرت، برای روضه‌ات پول بدهم با این بلیط سوار اتوبوس شو، برو به منبرت برس، گفتم چشم،

ماشین که داشتیم من بلیطها را گرفتم، بعد به یک کسی دادم که با اتوبوس برود، حالا دو کورس یا چهار کورس، آمدیم برای منبر.

علامت ورود ایمان در قلب

در آیه دوم پروردگار عالم فرمود باور خدا، باور پیغمبر ﷺ، جهاد با مال، جهاد با وجود اینها علامت ورود ایمان در قلب است، بعد هم یک مهر عرشی و نورانی روی شانه اینها زده است «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»^۱ اینها به من و پیغمبر ﷺ راست می‌گویند، آن‌ها به من و پیغمبر ﷺ دروغ گفتند، دروغگو مردود است راستگو هم مورد قبول است. ایمان به چی؟ فهرستش را دیشب شنیدید که خدا، قیامت، فرشتگان، انبیاء و قرآن مجید بود، ما برای چی به فرشتگان ایمان داشته باشیم؟ به چه درد ما می‌خورد؟ خود ایمان به فرشتگان یکی از قوی‌ترین ترمزهای باطنی است، من حالا نمی‌توانم همه آیات مربوط به فرشتگان را بخوانم، یک آیه می‌خوانم، بندگان من کلمه‌ای، یعنی یک کلمه، از دهانتان در نمی‌آید مگر اینکه کنار این کلمه یک فرشته‌ای برای همتان گذاشتم به نام رقیب. یعنی مراقب، یعنی مواظب، این کلمه که از دهانتان در می‌آید در پرورنده وجود او می‌رود، او هست، شما که از دنیا می‌روید، وقتی قیامت وارد می‌شوید به آن رقیب می‌گوییم: از اول پانزده سالگی، هر چی کلمه از دهان بنده مومن من درآمد را بریز روی دایره، آن وقت این کلمه به کلمه را حساب می‌کنم، به آن کسی که به قیامت ایمان داشت باور داشت.

توصیه امام مجتبی ﷺ

حضرت مجتبی ﷺ در حال شهادت بود، دو سه ساعت دیگر مانده بود امام از دنیا برود، جناده به حضرت گفت: «عِظِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ!» یا بن رسول الله تا نفس‌تان تمام نشده من

۱. حجرات: ۱۵.

قلب ایمان پذیر

را موعظه کنید، امام به آن کسی که به معاد ایمان داشت فرمود: «اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ»^۱ تو مسافر هستی‌ها، مقصد سفر آخرت است‌ها، برای آخرت آماده شو، که اگر الان پرده کنار رفت، ملک الموت آمد، حالا بهش اجازه داده بودند با تو حرف بزند، به تو هم مهلت داده بودند، ملک الموت بهت گفت که من می‌خواهم پنج دقیقه دیگر تو را ببرم آنور، حاضر هستی؟ بهش بگویی با کمال میل برویم، به این می‌گویند آمادگی. برای مرگ، برای این سفر آماده باش، سر و کله عزرائیل پیدا شود بهش نگویی ملک الموت ما دو سه میلیارد مال ملت را بالا کشیدیم، ده میلیارد مال دولت و این ملت را اختلاس کردیم، سی سال رشوه گرفتیم تا کار مردم را راه بیندازیم، دو سه هزار بار عرق خوردیم، چهارصد پانصد بار زنا کردیم، دو سه میلیاردی نزول گرفتیم، حضرتعالی تشریف ببرید سر جای‌تان، من همه این‌ها را جبران بکنم بعد بیا جان من را بگیر، چنین مهلتی از زمان آدم تا حالا به کسی ندادند، اگر دادند تا فردا شب فکر کنید، به من هم خبر بدهید.

حالت انسان محتضر

من یک آیه از سوره مومنون برایتان بخوانم، خدا دارد حال محتضری که ملک الموت عنه السلام می‌خواهد جاننش را بگیرد را تعریف می‌کند، محتضر دارد می‌گوید: «قَالَ رَبِّ ارْحَمْنِي»^۲ خدایا من را نبر، خدایا من را در راه این سفر نینداز، خدایا من را به اول جوانی برگردان «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» تا تمام عبادات و خدمت به مردم را که ترک کردم و هیچ کاری برای تو و بندگانت نکردم انجام بدهم، برگردان. این یک دعاست، اولش هم با رب شروع شده «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» خدا می‌گوید به این محتضر می‌گویم «كَلَّا» برگشتنی در کار نیست «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» پشت سرت را دیگر نگاه نکن «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۳

۱. کفایه الاثر، علی بن محمد الخزار قمی، ص ۲۲۶-۲۲۹.

۲. مومنون: ۹۹.

۳. مومنون: ۱۰۰.



پیش رویت را نگاه کن که بعد از این دنیا در عالم برزخ به رویت باز شده، الان وارد برزخ می‌شوی بعد از برزخ هم «يَوْمُ يُبْعَثُونَ» است، وارد صحرای قیامت می‌شوی. جناده برای این سفر آماده شو، «وَ حَصِّلْ زَادَكَ» جناده اسباب و اثاثیه برای جهان بعد را با خودت ببر، عبادت، خدمت به خلق، ایمان، جهاد با مال و نفس، این‌ها اثاث زندگی برای آخرت است، «قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ» قبل از اینکه بلندی کنند مثل یک لقمه تو را در کام مرگ بیندازند که دیگر هیچ کاری از دستت برنیاید.

روضه حضرت اباعبدالله و امام حسن علیهما السلام

ایهاالناس جهان جای تن آسایی نیست	مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست
عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند	مرد اگر هست بجز عارف ربانی نیست
روی اگر چند پری چهره و زیبا باشد	نتوان دید در آینه که نورانی نیست
خانه پر گندم و یه جو نفرستاده به گور	برگ مرگت چو غم زمستانی نیست
سعدیا گرچه سخندان و مصالح گویی	به عمل کار براید به سخندانی نیست

شنیدید یک تشت در برابر زینب کبری و ابی‌عبدالله قمر بنی هاشم علیهما السلام قرار گرفت، فقط لخته خون در آن تشت بود. هیچ چیز دیگری نبود، زینب علیها السلام ناله زد، ابی‌عبدالله علیه السلام ناله زد، قاسم و عبدالله علیهما السلام ناله زدند، یقیناً این تشت با تشت شام ابد قابل مقایسه نیست. اول صبح، ماموران بنی امیه هم آمدند خانم‌ها و بچه‌ها را ده تا ده تا به یه طناب بستند، دو قسمت بستند، چهارپنج تا خانم را به چهارپنج تا بچه بستند. زینب کبری علیها السلام می‌فرماید: ما پایه پای بچه‌ها می‌خواستیم به طرف بارگاه یزید بریم باید قدم‌ها را کوتاه برمی‌داشتیم که بچه‌ها راحت راه بیان، می‌ریختند مارو می‌زدند، بچه‌ها نمی‌تونستند پایه پای ما راه بیان، می‌ریختند اون‌هارو می‌زدند. همه رو با دست بسته می‌بردند. همه را با دست بسته در مجلس نامحرمان آوردند، نگذاشتند یک بچه برای رفع خستگی روی زمین بنشیند، همه را سر پا نگه داشتند، یک مرتبه چشم زن‌ها و بچه‌ها به تشت افتاد، دیدند سر بریده ابی‌عبدالله علیه السلام روبه‌روی یزید است، یزید دست برد که چوب خیزران را بلند کند،

قلب ایمان پذیر

خیزرانی که بر آن لب میزد نیشتر بر دل زینب می زد

سکینه رضی الله عنها، دختر چهارده ساله ابی عبدالله رضی الله عنه تا دید به سر بریده حمله کرد، دستش را از طناب کشید، پوست دست کنده شد ولی نگاه نکرد، روبه روی تخت یزید آمد، صدا زد یزید بابامو نزن تا من خوابی که دیشب دیدم را برایت تعریف کنم. یزید، دیشب گوشه‌ی خرابه برای بابام خیلی گریه کردم، خسته شدم، سرم را روی خشت گذاشتم، روی خاک خوابیدم، خواب دیدم در یک بیابان گم شده‌ام، داشتم می ترسیدم، یک مرتبه دیدم پنج نفر نورانی با هم دارند حرکت می کنند اما زیر بغل یکی شان را گرفته اند، قدم به قدم روی زمین می نشینند، ناله می کند، می گوید «بنی قتلوک و ما عرفوک و من الشرب الماء منعوک» دوباره بلندش می کنند، او را راه می برند، دویدم جلو، به یکی گفتم این آقا کیست؟ چرا انقدر منقلب است؟ گفتند سکینه جان! این جدت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است، امشب دارد به دیدن سر بریده‌ی ابی عبدالله رضی الله عنه می رود، یزید، آدمم به پیش جدم بروم که از پشت سر صدای یک خانمی را شنیدم. دارد می گوید «سکینه الی»، بیا پیش خودم. برگشتم دیدم یک خانمی دارد موهایش را می کند، مثل ابر بهار دارد گریه می کند، یزید گفتم این خانم کیست؟ گفتند مادرت زهرا رضی الله عنها راست، رفتم خودم را در آغوش انداختم و گفتم: مادر! برادرم اصغر را کشتند، فرق علی اکبر را شکافتند، مادر! دو دست عمویم را قطع کردند، صدا زد سکینه! بیشتر از این قلب مرا آتش نزن، من دارم به دیدن سر بریده‌ی بابایت می روم.



جلسه، مقسم

زنده شدن دل در گرو پناخ دعوت

خدا و پیامبر ﷺ را دادن است

مقدمه بحث

هر کسی در هر مقام و موقعیتی که باشد باید با خدا و پیغمبر ﷺ ارتباط داشته باشد که از آن‌ها اطاعت کند، سوره انفال کسی که با خدا و پیغمبر ﷺ ارتباط نداشته باشد را میت می‌داند، میت یعنی جنازه‌ای که هیچ سودی، سود قابل توجهی برای هیچ کس ندارد. باید دفنش کرد.

خداوند در سوره انفال می‌فرماید: دعوت من را - که قرآن است، قرآن دعوت‌نامه پروردگار است، به تعبیر مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ مرتضی طالقانی، قرآن نامه سراسر محبت‌آمیز خدا به بندگانش است، آیت الله طالقانی واقعا هم عظمی بود - و دعوت پیغمبر ﷺ را - که مجموعه روایاتش است، کم هم نیست - اطاعت کنید.

یکی از کتب روایی اهل سنت

اهل سنت یک کتابی به نام «کنز العمال» در شانزده جلد دارند که در هند نوشته شده است، تمام آن روایات پیغمبر ﷺ با سند آن‌ها است. البته ما طبق آیات قرآن روی بعضی از روایات آن کتاب حرف داریم، نمی‌توانیم قبول بکنیم، چون با قرآن مجید تطابق ندارد، ولی خیلی روایت هم از رسول خدا ﷺ در آن کتاب شانزده جلدی است که واقعا روایات پر قیمتی است.

روایتی از رسول خدا ﷺ در کتاب کنز العمال

مثلا این کتاب در یک روایت خیلی ناب و خوبی نقل می کند که یک خانم تقریباً مسنی می آید از کنار مسجد رد شود، می بیند پیغمبر ﷺ بزرگوار اسلام تنها در مسجد نشسته. می آید در مسجد. مسجد پیغمبر ﷺ هم زمان خودش یک دیوار یک متری کوتاه داشت که در و پنجره و طاق نداشت، بعداً به تدریج درست شد، هر کسی می آمد رد شود افراد مسجد را می دید، پیغمبر اکرم ﷺ هم عاشق مسجد بود، لذا وقتی آمد مدینه بماند و در آنجا بمیرد خانه ای که انتخاب کرد دیوار به دیوار مسجد بود و با اجازه خداوند از داخل خانه اش یک دری به روی مسجد باز کرد. وصیت هم کرد که همانجا دفن کنند که قبرش به خانه خدا وصل باشد.

یک روایتی هم خود پیغمبر ﷺ دارد که هم ما نقل کردیم و هم اهل سنت. حضرت می فرماید: هفت نفر قیامت در سایه لطف خدا به سر می برند در حالی که هیچ سایه ای در محشر جز سایه لطف خدا وجود ندارد، یکیش انسانی است که «وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِحَبِّ الْمَسَاجِدِ» دلش به مسجد گره خورده، علاقه دارد بیاید نمازهایش را در مسجد بخواند، علاقه دارد بیاید در مسجد معارف اسلامی را بفهمد، علاقه دارد نزدیک به مسجد باشد، و پیغمبر ﷺ می فرماید این آدم چنان به مسجد وابسته است که وقتی به خانه اش می رود دلشوره دوباره برگشتن به مسجد را دارد.

جنبه هدایتی مسجد پیامبر اکرم ﷺ و مساجد دیگر

مسجد خود پیغمبر ﷺ از نظر بنا، هیچ بنایی نداشت، غیر از چهار تا دیوار نیم متری که خود پیغمبر ﷺ هم برای ساختن این دیوار عملگی کرده بود، به آنهایی که دیوار می چیدند کمک داده بود، ولی از نظر هدایت در زمان خودش آبادترین مسجد بود، چون

۱. «شی، تفسیر العیاشی عن ابن سنان عن أبي حمزة قال: ثلاثة يُظَلُّهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ إِلَى نَفْسِهَا فَتَرَكَهَا وَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ وَرَجُلٌ أَنْظَرَ مُعْسِراً أَوْ تَرَكَ لَهُ مِنْ حَقِّهِ وَرَجُلٌ مُعَلَّقٌ قَلْبُهُ بِحَبِّ الْمَسَاجِدِ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ يَعْنِي أَنْ تَصَدَّقُوا بِمَالِكُمْ عَلَيْهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فَلْيَدْعُ مُعْسِراً أَوْ لِيَدْعُ لَهُ مِنْ حَقِّهِ نَطَرًا. بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار الائمة الاطهار» ج ۱۰۰، ص ۱۵۱.



مسجد الحرام دست بت پرست‌ها بود، مهمترین نماز پیغمبر ﷺ نماز صبح بود که همه مردم می‌آمدند و تمام منبرهایشان هم برای بعد از نماز صبح بود، خیلی هم مردم اهل نماز صبح دوست داشتند نمازشان به جماعت در مسجد باشند.

یک روزگاری هم ایران تا شصت هفتاد سال پیش، مسجدهایش صبح‌های آبادی داشت، من در تهران خودمان یادم است در محل‌مان نزدیک ده تا مسجد بود، تمامشان صبح‌ها نماز جماعت داشتند، پر هم بود، و به رسم پیغمبر ﷺ امام جماعت‌های بعضی از آن مساجد، یک ربع، ده دقیقه برای نماز خوان‌های صبح منبر می‌رفتند، مسئله می‌گفتند، آیه و روایت می‌گفتند. اصفهان در نماز صبح قویتر از تهران بود، من سیزده چهارده سالم بود، اولین سفری که به اصفهان رفتم دیدم، مشهد و تبریز هم همینطور بودند، اینجا هم باید با علمای بزرگ و خاندان علمی قوی که در شهر بودند مساجد بسیار آبادی داشتند. تمام شهرهایی که پر از عالم ربانی بود، مسجدها آباد بود، جمعیت در نماز جماعت‌ها فراوان بود، عالمان ربانی برایشان صحبت می‌کردند، خیلی فساد کم بود. تا هفتاد هشتاد سال پیش شهرهای ما خیلی کم دزد داشت، اگر هم بود آفتابه دزد بود، چیزی نبود، چاقوکش نبود، قاتل نبود، عرقخور نبود، تا شصت هفتاد سال پیش مردم یک مردم منظم، آرام، پاک، دارای آرامش روحی و سالمی بودند که از نود به بعد بیشترشان می‌مردند، اصلا ما جوان نداشتیم بمیرد، تاریخ تولدها و مردن‌های قبرهای هشتاد نود سال پیش نشان می‌دهد، طرف نود و پنج سالش بوده، صد و دو سالش بوده، ز نشان مردشان یک زندگی آرامی در سایه دین داشتند، هنوز هم قبرستان‌های کهنه گوشه و کنار تهران هست.

ادامه روایت پیامبر ﷺ در کتاب کنز العمال

این را به مناسبت این خانم مسن گفتم تا چشمش در مسجد به پیغمبر ﷺ افتاد که تنها نشسته، آمد در مسجد، پیغمبر ﷺ چطوری فکرها را بیدار کرده بود، با چه زحمتی مردم را عاشق معارف الهیه کرده بود، خانم بی‌سواد، ولی خوش‌فکر، زنده، با فکر، با اندیشه، آمد روبروی پیغمبر ﷺ نشست، سلام کرد، چون وارد بر پیغمبر ﷺ بود، عرض کرد «يَا رَسُولَ اللَّهِ أُوْصِنِي» من آدم رد شوم دیدم شما تنها در مسجد نشستید گفتم فرصت را باید غنیمت بدانیم.

الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ

چون امیرالمومنین علیه السلام می فرماید «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» فرصت مثل ابری که بالای سر شهر می آید و زود رد می شود، رد می شود، فرصت کبوتری است که سریع پر می زند، تا آدم فرصت دارد این فرصت را به غنیمت تبدیل کند. این جمله برای پیغمبر صلی الله علیه و آله است، باید این جمله را به غنیمت تبدیل کرد، حالا در ایران می گویند دشمنی آمریکا را تبدیل به فرصت کنید، تحریمها را به فرصت تبدیل کنید، وقت را تبدیل به فرصت کنید، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: کل عمرتان فرصت است، این را به غنیمت تبدیل کنید.

تنها یک نظر برای آباد کردن دل کافی است

مرحوم نراقی^۲ یک دیوان شعر دارد، سبک شعرش مثنوی است، که حالا دو خطش این است، دیوانش هم مفصل است، برای تقریباً دو بیست و پنجاه سال پیش است، این شعر جزء شعرهای مناجاتی است، به پروردگار عرض می کند:

من غلط کردم^۳ در اول^۴ بیشمار^۵ اهرمن را راه دادم در حصار^۶
یک نظر در کار این ویرانه کن دشمن خود را برون زین خانه کن

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۰.

۲. احمد نراقی معروف به فاضل نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ق) فرزند ملا مهدی نراقی از عالمان شیعه در قرن سیزدهم هجری بود. او پس از وفات پدرش، مرجعیت را در کاشان عهده دار شد. فاضل نراقی، تألیفات متعددی در علوم مختلف اسلامی دارد که مستند الشیعه، عوائد الایام و کتاب اخلاقی معراج السعادة معروف ترین آنها هستند. او در حمله روسها به ایران و اشغال مناطقی از آن، سرپرستی مردم در تظاهرات را برعهده داشت.

۳. غلط به معنی اشتباه و خطا است

۴. یعنی در جوانی هایم.

۵. اشتباهاتم را نمی توانم بشمار.

۶. در این اشتباهاتی که کردم در دلم را به روی هر شیطانی باز کردم، تعارفش کردم، گفتم بفرما، خانه، خانه توست، آمد خانه را اشغال کرد، حالا که فهمیدم دشمن است، حالا که فهمیدم چه بلاهایی سرم آمده، می خواهم بیرونش بکنم، نمی توانم، زورم نمی رسد.



این خانه آباد بوده، در رحم مادر این خانه را به من آباد دادی، من به دنیا آمدم تا ده دوازده سالگی سیزده چهارده سالگیم آباد بوده، اشتباهات آن را به دست یک ویرانگر دادم و آن را به یک خرابه تبدیل کرده، هر حیوانی در آن پیدا می‌شود، هر موزی در آن پیدا می‌شود، هر عقربی در آن پیدا می‌شود، لذا من با زبانم مردم را می‌گزم، حسودم، مغرورم، متکبرم، بخیلیم، این خانه را خراب کرد، یک نظر، واقعا هم یک نظر بیشتر نمی‌خواهد، اگر او گوشه چشم محبتی به دلی بیندازد، آن دلی که از هر خرابه‌ای خرابه‌تر است را به دل حر تبدیل می‌کند. مگر چقدر طول کشید تا خدا دل حر ابن یزید ریاحی را آباد بکند؟ فکر کنم دو دقیقه هم نشد. با این دل چی کار کرد؟ که از هزار و پانصد سال پیش تا حالا، از ائمه ما که معصومند تا همین امشب، خیلی جاهای ایران به این‌ها سلام می‌دهند، که حر هم داخل این‌هاست، «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ» اصلا کوه به خدا تحملش را ندارد. «وَأَحِبَّائَهُ» یعنی این دل خراب را از عشق به خودش پر کرد، این یزیدی را از طریق دلش تبدیل به ولی الله کرد. امام در انشاء زیارت راست می‌گوید، الان هم شب‌های جمعه که امام زمان ﷺ به کربلا می‌رود همین زیارت را می‌خواند: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَأَحِبَّائَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ»^۱ تصفیه شده‌ها، که ذره‌ای آشغال و زباله در وجودتان پیدا نمی‌شود. «یا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَأَوْدِيَّائَهُ» شما اهل ود بودید، یعنی هم عاشق بودید هم عامل، هردو بودید، تنها عاشق نبودید، به علاوه اطاعت و عمل، عشق داشتید، فرصت را تبدیل به غنیمت کنید.

خاطره ای از تبدیل فرصت به غنیمت

پیرارسال من خودم یک روحانی را دعوت کرده بودم، ده شب و ده روز، هم شب هم روز منبر بروم، باید از قم می‌آمد، بعد از منبر صبح برمی‌گشت برای منبر شب می‌آمد، بهش گفتم که سخت نیست؟ گفت نه، گفتم از قم در این ترافیک تهران؟ گفت نه من به ترافیک نمی‌خورم، گفتم چی کار می‌کنی؟ گفت برای منبر صبح، ماشینم را اول جاده اتوبان

۱. زیارت نامه شهدای کربلا.

قلب ایمان پذیر

می‌گذارم، پیاده می‌شوم، نزدیک بهشت زهرا علیها السلام سوار قطار می‌شوم، موقع برگشتن هم با قطار می‌روم برای رسیدن به ماشین. عصر هم از قم می‌آیم باز ماشین را آنجا می‌گذارم، سوار مترو می‌شوم، برگشتن شب هم سوار مترو می‌شوم، خیلی هم لذت می‌برم، گفتم چطور؟ گفت به محض اینکه وارد قطار می‌شوم، جوان، متوسط، پیر، زن، مرد، چون من را در تلویزیون زیاد دیدند مسئله می‌گویم، می‌آیند پیشم، از اولی که سوار می‌شوم تا به پیاده شدن برسم، اندازه صد تا پنجاه تا مسئله جواب می‌دهم و روایت می‌گویم، این خیر را هم تو در دامن من گذاشتی، فرصت را تبدیل به غنیمت کنیم.

گفت گاهی هم در مترو به من فحش می‌دهند، حالا با چه اداره‌ای با چه وزارتخانه‌ای چه مشکلی دارد، وقتی به من فحش می‌دهد، به پیشش می‌روم، می‌گویم من نه وکیلیم، نه وزیرم، نه استاندارم، نه مدیرم، من یک روحانی هستم، طلبه قم هستم، اشتباه نکردی به من فحش دادی؟ چون هیچ کاری دست من نیست، حالا کجا رفتی کارت گیر کرده یا قانون اجازه نداده چطور فحش‌هایش را جمع کردی به ما هدیه می‌کنی؟ عیبی ندارد، فحش بده، اما یک خرده هم بیا با هم حرف بزنیم، ببینم من از نظر پدری، مادری، کارم، عمامه‌ام، عبا، شایسته فحش خوردن هستم؟ که من بشینم سیر به من فحش بده. اگر می‌بینی نباید به من فحش بدهی، دیگر فحش نده، نمی‌خواهم هم عذرخواهی کنی، گفت یک نفر با یک آخوند خوب زبانش پاک می‌شود، چشمش پاک می‌شود، گوشش پاک می‌شود، چون ما آخوندهایی که شرایط آخوندی داریم، دنباله کار پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را داریم ادامه می‌دهیم، کار خاصی نمی‌کنیم، از خودمان هم یک کلمه حرف نداریم، اگر پروردگار قرآن و روایات را از من بگیرد من یک شب هم نمی‌توانم منبر بروم؛ چون چیزی ندارم بگویم. فحش ندارد، ما دوتاییمان ایرانی هستیم، دوتاییمان شیعه هستیم، دوتاییمان اهل خاک هستیم، دوتاییمان یک خدا داریم، دوتاییمان یک پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوازده امام علیهم السلام داریم، دوتاییمان یک قرآن داریم، دوتاییمان هم در همین قبرهای شهرهایمان خاکمان می‌کنند، چرا به هم فحش می‌دهیم؟ حالا ما که فحش نمی‌دهیم آن‌ها به ما فحش می‌دهند. چرا؟ محبت خوب است یا کینه؟ باغ سرسبز خوب است یا کویر؟ سایه خوب



است یا آفتاب کشنده؟ سرطان خوب است یا سلامتی؟ سکنه خوب است یا سرپا بودن؟ فحش سکنه زبان است، سرطان زبان است، سل زبان است، فحش یعنی نوک زبانم عقرب است، نوک زبانم مار است، باغ را بهتر دوست داری یا خارستان؟ بگذار زبانت باغ باشد، بگذار زبانت سایه باشد، بگذار زبانت نور باشد، بگذار زبانت مهر باشد، بگذار زبانت محبت باشد، نگاهت هم همینطور باشد، با محبت به همه نگاه کن، نگاه با محبت به پدر و مادر عبادت است، چون نگاه موج می‌اندازد، نگاه با محبت به مردم کرامت است، چه عیبی دارد ما همه اعضا و جوارحمان را برای مردم سفیران محبت کنیم؟ در مردم، در زن و بچمان خیلی اثر دارد، فرصت تبدیل به غنیمت شود.

آیه سوره انفال، جواب دعوت خدا و پیامبر را دادن، سبب زنده شدن می‌شود

خدا می‌گوید بدون اجابت دعوت من که نامه دعوتم قرآن است و بدون اجابت دعوت پیغمبر ﷺ من میت هستید، هیچی نمی‌ارزید، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» این آیه خیلی با حالی است، اگر کسی در این آیه دقت بکند می‌بیند از آیه دریا دریا محبت می‌ریزد، اولش پیداست «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا^۱» جواب بدهید «لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ» و جواب بدهید به پیغمبر ﷺ «إِذَا دَعَاكُمْ» وقتی دعوتتان می‌کنم، من خدایی هستم که بی‌نیازم، احتیاجی به شما ندارم، به پیغمبر ﷺ هم گفتم یک بار دستت به روی مردم دراز نباشد «قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا^۲» به مردم بگو من برای این بیست و سه سال زحمت و جان کندن یک دانه گندم، یک نخود از شما نمی‌خواهم، کارم همش مفت است، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^۳» من و پیغمبر ﷺ می‌خواهیم شما را با اجابت دعوت هر دویمان از میت بودن

۱. انفال: ۲۴.

۲. شوری: ۲۳.

۳. انفال: ۲۴.

قلب ایمان پذیر

درتان بیاوریم، یک انسان زنده بشوید، عقل کار بکند به این معنی است که زنده هستید، فکر کار بکند به این معنی است که زنده هستید، عاطفه کار بکند به این معنی است که زنده‌اید، احساسات کار بکند به این معنی است که زنده هستید، عبادت کنید به این معنی است که زنده‌اید، به مردم برسید به این معنی است که زنده‌اید، قربان صدقه زن و بچه‌ها بروی به این معنی است که زنده‌ای، برای همه حتی حیوان‌ها سودمند باشی به این معنی است که زنده‌ای، من می‌خواهم شماها زنده باشید، شما نمی‌خواهید؟ می‌خواهید میت باشید؟

حیف است که، می‌خواهم مفتی شما را از میت بودن در بیاورم، چرا نمی‌خواهید؟

بندگانم شما در تاریخ کربلا دیدید که من یک مرده‌ای، یک میت متعفن مثل حر را زنده کردم، دیدید که چی شد؟ چرا زین العابدین علیه السلام جنازه حر را نیاورد بغل این هفتاد و دو نفر دفن کند؟ می‌توانست به آن بیابان نشین‌ها بگوید اسب و قاطر دارید، به سرعت برانید، آنجا سر هفت هشت کیلومتری جنازه حر تنها افتاده، بردارید بیاورید، نمی‌خواست این کار را بکند، نباید هم این کار را می‌کرد، امام بالاترین هنرمند جهان است، گذاشت جنازه آنجا بماند، خود قوم و خویش‌هایش رفتند دفنش کردند، شما الان به کربلا می‌روی، مخصوصاً جدیداً یک حرم بسیار بزرگ با زیباترین آینه‌کاری گران، کاشی‌کاری، از کف زمین تا طاق سنگ مرمر قیمتی، گنبد، گلدسته، صحن، مسجد بالای سر، ضریح گران قیمت می‌بینی، که خداوند به بندگان بگوید اگر مرده‌ات زنده شود این پاداشش است. این یک مرده‌ای است که جواب من و پیغمبر صلی الله علیه و آله را داد و زنده شد، با توبه زنده شد، توبه دم الهی است، نفخه الهی است، فرصت گناه را تبدیل به غنیمت کنند

پیغمبر صلی الله علیه و آله مرده را زنده می‌کند

ادامه روایت: باریک الله به این پیرزن، گفت «يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي» من را موعظه کن، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نگفت من منبر یک نفره نمی‌روم، من یک کسی هستم که باید پنج هزار تا در مسجد باشند تا منبر بروم، آخه زن از راه رسیدی اینجا نشستی من برایت منبر بروم، مگر تو کی هستی؟ نه، پیغمبر صلی الله علیه و آله مرده زنده کن است، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای عرب‌ها نیست،



آن‌هایی که خیلی عرق ایرانی، کوروشی و خشایارشاهی دارند، آن‌ها هفت هشت سال است زمزمه می‌کنند پیغمبر ﷺ برای عرب‌هاست، خدا می‌گوید نه من پیغمبر ﷺ را برای عرب نفرستادم، عرب کیه؟ عجم کیه؟ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾^۱ من به این آدم دمی دادم که کل مردم کره زمین را، دوره به دوره، اگر جوابش را بدهند، زنده می‌کند.

مرزبندی نژادها نشان‌دهنده مرده بودن است

عرب کدام است؟ عجم کدام است؟ این مرزبندی‌ها همه اعتباری است، این کار زمینی‌هاست، خدا کره زمین را که ساخت اینجوری که تکه تکه نبود، کل زمین مهمان‌خانه خدا برای بندگانش بود، یک سفره عمومی هم برای همه انداخت، ادیم زمین سفره عام اوست، این بازی‌ها را جنس دوپای بی‌دین درآورده، من عربم، من ایرانی هستم، من کوروشی هستم، او باید نمی‌دانم چی چی باشد، ما خودمان زرتشت داریم، ما خودمان اوستا داریم، ما خودمان آتشکده داریم، این‌ها را در مردگی داری می‌گویی، خودت نمی‌دانی. این‌ها بوی تعفن وجود مرده‌ات است. وقتی از شهرهای دور ایران در عید نوروز بلند می‌شوی در راه شیراز می‌روی، سر قبر کوروش پا می‌کوبی و کف می‌زنی، برای این است که مرده هستی، این بوی تعفن مرده است، اگر کوروش را می‌خواهی بیا از بعضی از ما آخوندها که دقیقاً تاریخ ایران را بلدند بپرس، اگر حالش را داری من در این دو سه شبی که باقیمانده، از حفظ نه از روی کتاب، از اولین پادشاه ایران دیاکو تا شاهی که بیرونش کردید را بگویم، بگویم مادها چند تا شاه داشتند، هخامنشیان چند تا شاه داشتند، سلوکی‌ها چند تا شاه داشتند، بیایم جلو، ساسانیان چند تا شاه داشتند، پایتخت‌هایشان کجا بود و همینطور صفاریان، طاهریان، این‌ها چند تا شاه داشتند، سامانیان، غزنویان، چنگیزیان، تیموریان، افشاریان، زندیه، قاجاریه، پهلوی، تک تک را از حفظ برایتان بگویم. بیا از من بپرس، که تاریخ کوروش را در کتاب‌های مهم خارجی‌ها و شرقی‌ها خواندم، یک آدم ظالم جهانگشای



عرقخور زن باز بوده، کسی نبوده، اینقدر علمش می‌کنید، این علم کردن این حرف‌ها، بوی تعفن میت‌هاست، که امیرالمومنین علیه السلام می‌گوید: «میت بین احياء»^۱ هستند، مرده‌های متحرک بین زنده‌ها هستند. تو عمرت را، فکرت را، عاطفه‌ات را، برای چی خرج یک مرده در پاسارگاد در جاده شیراز می‌کنی؟ بیا عمرت را خرج آن کسی کن که تو را خلق کرده، هزینه کسی کن که برایت پیغمبر، قرآن و امام فرستاده، اشتباه چقدر زیاد است.

ادامه روایت رسول خدا

گفت «يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي^۲»، حضرت فرمود گوش بده، من سه تا موعظه دارم، وای از این سه تا موعظه. فرمود خانم اول «اهْجُرِي الْمَعَاصِيَ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ الْهِجْرَةِ» با تمام گناهان قهر باش، هجر به معنی قهر بودن است، به معنی اینکه باهات حرف نمی‌زنم، نگاهت نمی‌کنم، خانه‌ات نمی‌آیم، رفت و آمدی نمی‌کنم، با گناهان قهر کن که برترین قهرها در این عالم قهر کردن با گناهان است، دوم «وَحَافِظِي عَلَى الْفَرَائِضِ» خانم به واجبات خدا عمل کن که عمل به واجبات پروردگار بالاترین جهاد است، هیچ کوششی بالاتر از عبادت خدا نیست «وَحَافِظِي عَلَى الْفَرَائِضِ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ الْجِهَادِ» به واجبات خدا عمل کن، سوم «وَأَكْثِرِي مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» خانم هم حرف خدا را زیاد بزن، ذکر در لغت سخن گفتن است، هم دلت دائما یاد خدا باشد، می‌خواهی بخوابی، بخندی، دختر شوهر بدهی، پسر زن بدهی، در مغازه بروی، اداره بروی، پشت تاکسی بنشینی، پشت هواپیما بنشینی، پشت قطار بنشینی، دائم به یاد او باش، چون او دائم دارد تو را می‌پاید. «فَإِنَّكَ لَا تَأْتِيَنَّ اللَّهَ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ كَثْرَةِ ذِكْرِهِ» خانم وقتی قیامت بر خدا وارد می‌شوی چیزی را در پرونده‌ات محبوبتر از سخن گفتن از خدا و یاد خدا به پروردگار ارائه نمی‌دهی. این

۱. سیا: ۲۸.

۲. کنز العمال، ۳۹۳۵.



دعوتنامه پیغمبر ﷺ است، البته این کتاب کنز العمال اهل سنت است نمونه این روایت را هم خیلی دارند.

کتاب شیعه

و اما شیعه، من بخواهم کتاب‌های شیعه را برایتان بشمارم، الان پنجاه تا در فکرم است، ولی یک کتابی جدیداً درآمده، تمامش فرمایشات پیغمبر ﷺ است، ده جلد در پنج هزار صفحه است، مشوق چاپش هم خود من شدم، یک روحانی باسوادی در یک شهری کنار شهر در یک خانه کهنه این کتاب را نوشته. نام آن "احادیث الرسول فی کتب الشیعه" است. آن وقتی که داشت این کتاب را می‌نوشت من به دیدنش می‌رفتم، هر چی در کتاب‌های شیعه از پیغمبر ﷺ نقل شده ایشان همه را آورده در ده جلد تنظیم کرده.

خدمات روحانیان به مردم

مردم نمی‌دانید آخوندهای خوب چه جانی برای شما می‌کنند، نمی‌دانید چه زحماتی می‌کشند که زندگی شما بی‌دغدغه شود، با امنیت شود، بی‌فساد بشود، دخترهایتان، پسرهایتان، مالتان محفوظ بمانند. ما روی منبرها به مردم می‌گوییم، که خداوند در قرآن مجید فرموده اگر به اندازه وزن ذره‌ای مال کسی را ببری در قیامت تو را به دادگاه می‌کشم، باید از این کار پاک بشوی، ما به مردم یاد می‌دهیم که پیغمبر ﷺ سه دقیقه یا چهار دقیقه مانده بود جان مبارکش از بدن خارج شود، سرش در دامن امیرالمومنین علیه السلام بود، چشمش را باز کرد فرمود: علی جان به امت من بگو مال مردم را به مردم پس بدهند، گرچه به اندازه نخ ته سوزن خانم‌هایی است که خیاطی می‌کنند، که با آن نخ دیگر نمی‌شود بدوزند، می‌کشند و بیرون می‌اندازند، اگر به اندازه آن نخ مال مردم پیششان است بگو پس بدهند، وگرنه قیامت نمی‌گذارند بروند، آخوندهای واجد شرائط خیلی خدمت می‌کنند، به حرفشان گوش بدهید، خوب است. شما یک عالم بزرگی مثل «آقای نجومی» را داشتید، چقدر زیبا حرف می‌زد و نصیحت می‌کرد، شما «خاندان‌های آل آقا» را در این



قلب ایمان پذیر

شهر داشتید، «خاندان جلیلی» را داشتید، «خاندان آقا شیخ فرج الله» را داشتید، الان هم یک چند تایی در شهرتان ماندند که اینها فردای قیامت برایتان حجت است، یکیش این مرد بزرگی است یک چهره ایمانی و تقوایی دارد، شصت سال است وطنش اصفهان را رها کرده، به غربت آمده، در این شهر، هر شب هم با این سن و حالش، می آید در این مجلس شرکت می کند، که شماها به آمدن تشویق بشوید، وگرنه حضرت «حجت الاسلام و المسلمین آقای شیخ عبدالخالق» چه نیازی به این منبرهای من دارد؟ خودش معدن آیات قرآن و روایات است، اینها جان می کنند که به شما ضرر نخورد، پیغمبر ﷺ و خدا دعوت می کنند که میتها زنده بشوند.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

الهی دلی ده که جای تو باشد	لسانی که در وی ثنای تو باشد
الهی عطا کن برین بنده چشمی	که بینایی اش از ضیاء تو باشد
الهی عطا کن مرا گوش قلبی	که آن گوش پر از صدای تو باشد
الهی چنانم کن از فضل و رحمت	که دائم سرم را هوای تو باشد
الهی بده همتی آن چنانم	که سعیم وصول بقای تو باشد
الهی ندانم چه بخشی، کسیرا	که هم عاشق و هم گدای تو باشد

سکینه ی کبری علیه السلام می فرماید وقتی برادرم اکبر علیه السلام به طرف میدان حرکت کرد به پدرم حال احتضار دست داد. چشمای بابام در حدقه می گشت. با بچه اش حرف زد، بغلش گرفت، گفت:

بشتاب ای ذبیح کوی عشق تو خوری آب حیات از جوی عشق
ای سیم قربانی آل خلیل^۱ از نژاد مصطفی اول قتیل

۱. چطور او را سومین قربانی می گوید؟ اولیش اسماعیل بود، دومیش هم خانمی بود که پشت در تکیه زد و قربانی شد، سومیش هم از خاندان پیغمبر کربلا علی اکبر علیه السلام بود.



رو به خیمه خواهران بدرود کن^۱ مادر از دیدار خود خوشنود کن^۲
شاهزاده شد سوی خیمه روان گفت نالان کی بلاکش بانوان
مادرا برخیز زلفم شانه کن خود به دور شمع من پروانه کن
کاین وداع یوسف و راحیل نیست هاجر و بدرود اسماعیل نیست^۳
گفت لیلا ای فدایت جان من نازپرور سرو سروستان من
خوش خرامان می روی آزاد رو شیر من بادا حلالیت شاد رو

دیگر این پدر و پسر همدیگر را ندیدند تا اکبر علیه السلام به کنار خیمه برگشت. «یا ابت العطش قد قتلنی و ثقل الحدید قد اجهدنی» عزیزم برگرد، امیدوارم آفتاب غروب نکند از دست جدت سیراب می شوی. وقتی بابا را صدا کرد، برادران و خواهران خیلی دیر شده بود. شمشیر که به فرقش خورد، خم شد، برای این که توان سواره خود را حفظ کند دستش را به گردن اسب انداخت. خون فرقش روی چشم اسب ریخت، اسب راه را گم کرد و اکبر علیه السلام را به وسط لشکر آورد. وقتی ابی عبدالله علیه السلام آمد، دید میان لشگر هی شمشیر را به بالا می آورند و پائین می آورند. معلوم شد بچه اش بین مردم گیر کرده است. حمله کرد هی می گفت عزیزم را رها کنید.

۱. اکبرم اول برو تو خیمه با خواهرانت سکینه و رقیه و فاطمه خداحافظی کن.

۲. برو یک بار دیگه لیلا تو را ببیند.

۳. مادر اگر یوسف علیه السلام چهل سال نبود ولی به مادرش برگشت. اگر ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را به منا برد اما او به مادر برگشت، اما من دیگر به تو بر نمی گردم.

جلسه هشتم

مايه ايمان

قرآن کریم چند حقیقت را در سوره‌های گوناگون و آیات متعدد، به عنوان مایه ایمان، ذکر می‌کند. این چند حقیقت از زمان اولین پیامبر، حضرت آدم علیه السلام به همه ملت‌ها، امت‌ها، اعلام شد، کامل و جامعش با قرآن مجید ارائه شد.

حقیقت اول

یک حقیقت پروردگار مهربان عالم است. باور او یک بخش ایمان است، باور کردن او کار مشکلی نیست.

فطرت خداجوی انسان

خداوند به هر بنده‌اش فطرت داده، جهت‌گیری وجودش را به طرف حضرت خودش قرار داده. به عبارت روشن‌تر روی وجودی همه موجودات به طرف خداست، مخلوقی را پشت به خود نیافریده، اگر هم انسانی خطا کند، اشتباه کند، از او روبرگرداند توبه را برایش قرار داده، که این روبرگردانی را جبران کند، دوباره رو به حق کند، این که کلمه "توبه" را در قرآن به کار گرفته، "تاب، توبه" در لغت عرب به معنی رجوع و برگشتن است. این داستان فطرت است، به عبارتی ذات انسان، حقیقت انسان، هستی انسان، به طرف او جهت دارد. برگشتن



قلب ایمان پذیر

رو از خدا عارضی است، ذاتی نیست، بیماری است، جزء گل انسان نیست، اگر بود توبه ابد امکان نداشت. ولی از اینکه روبرگردان دوباره می‌تواند رو به خدا بکند معلوم می‌شود روبرگردانی عارضی است، پیشامد است، اتفاق است، عقل هم داده، من می‌توانم با عقلم با خودم حرف‌های خیلی خوبی بزنم، از خودم سوال مثبت بکنم خودم هم جواب خودم را بدهم، کی من را ساخته؟ وقتی اندیشه کنم خودم جواب خودم را می‌دهم می‌گویم یک قدرت، یک اراده، یک نیرو من را ساخته. کیه؟ نمیدانم. اسمش را نمیدانم، ولی خودم به خودم جواب می‌دهم یکی من را ساخته.

ماموریت انبیاء علیهم‌السلام و کتاب خدا

صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام مأمور بودند اسم خدا را به مردم یاد بدهند، مأمور نبودند خدا را اثبات بکنند، کار قرآن مجید بیدار کردن مردم غافل و خواب، نسبت به پروردگار است، خداوند برای وجود خودش دلیل و استدلال نمی‌آورد. قرآن کتاب فلسفه نیست، قرآن مجید کتاب هستی است، کتاب فطرت است، کتاب وحی است، کتاب عقل است، کتاب علم است، من تا اینجا را می‌توانم به خودم جواب بدهم که کی من را ساخته؟ عقلم به من جواب می‌دهد یک قدرتی تو را ساخته، اسمش چیست؟ نمی‌دانم، اما وقتی به انبیاء علیهم‌السلام مراجعه می‌کنیم که از جانب خدا مأمور بودند اسم خدا را معرفی بکنند می‌بینیم که فرمودند اسمش "الله" است، الله مطلقاً معادل فارسی ندارد. این که "الله" را به خدا ترجمه می‌کنند این یک ترجمه غلطی است، ولی در ایران از تنگی قافیه می‌گویند "الله" به معنی خداست، ولی معنی واقعی "الله" این است: ذات مستجمع جمیع صفات کمال است. خلقت هم این معنا را نشان می‌دهد، ذره ذره موجودات این معنا را نشان می‌دهد، شما همین امشب به گلدان در اتاق خانه‌تان دقت کنید، این معنا را نشان می‌دهد، به خودتان دقت کنید این معنا را نشان می‌دهد، به بچه به دنیا آمده دقت کنید این معنا را نشان می‌دهد.



کامل و زیبا بودن مخلوقات خداوند

هر چی را ساخته کامل است، نیکو است، زیباست، ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۱ اگر توانستی یک موجود نازیبا نشان بدهی؟ اصلا از نگاه او موجود نازیبا وجود ندارد، نگاه من نگاه غلطی است. این زیباست، این متوسط است، این نازیباست، از این خوشم نمی‌آید، از این خوشم می‌آید، عجب قیافه خوشگلی، عجب قیافه بدگلی، در قرآن می‌گوید تمام این دری وری‌ها برای شماسست، شما یک چشم کاملی ندارید، خطای در دید میلیون‌ها سال است که ثبت شده. اما خودش که ساخته‌های خودش را نگاه می‌کند همه زیبا هستند، چون خودش زیبایی مطلق است، کمال مطلق است، قدرت مطلق است، ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۲

خلقت شتر

یکی از موجوداتش "شتر" است، در قرآن مجید می‌گوید ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾^۳ دقت نمی‌کنید، اندیشه نمی‌کنید که من شتر را چگونه آفریدم؟ اما چشم خطاکار شتر را بی‌ریخت می‌بیند، شکمت خیلی بزرگ است، پایت خیلی دراز است، گردنت خیلی بی‌قواره است، هیچیت به هیچی نمی‌خورد،

ابلهی دید اشتری به چرا^۴ گفت نقشت همه کژست چرا^۵
گفت اشتر که اندرین پیکار عیب نقاش می‌کنی هس دار^۶

۱. سجده: ۷.

۲. سجده: ۷.

۳. غاشیه: ۱۷.

۴. چرا به معنی چریدن است.

۵. کله‌ات به گردنت نمی‌خورد، گردنت به شکمت نمی‌خورد، شکمت به پایت نمی‌خورد، پایت به شکمت نمی‌خورد.

۶. آن بلد نبوده نقاشی خوب بکشد؟ بلد نبوده زیباسازی بکند؟ تو راست می‌گویی؟ کار او کار نادرستی بوده؟ نه تو راست نمی‌گویی.



در کژی ام مکن به نقش نگاه تو ز من راه راست رفتن خواه
من حیوان هستم و تو زمن راه راست رفتن خواه، من حیوان هستم و در صراط مستقیم هستم،
تو جنس دوپا هستی و چشمت عوضی می بیند. تا همین امشب، چون من مطلب جدیدی
ندیدم، دانشمندان حیوان شناس شرق و غرب می گویند هنوز بشر جرثقیلی از نظر فیزیکی
نتوانسته دقیق تر از شتر بسازد، شکل، ترکیب، جرثقیل است، بچه ها در فیزیک خواندند، در
بحث دانش مکانیک جرثقیل را خواندند، باید تمام حیوانات باربر را ایستاده بار کنند، اگر آن ها را
بخوابانند و بارشان کنند بلند نمی شوند، نمی توانند، شتر را باید بخوابانند، سنگین تر از همه
حیوانات بار رویش بگذارند، با به کار گرفتن قواعد جرثقیلی بدن، با یک حرکت، بار را بلند
می کند، حالا این بار را کاشان روی کوهانش می گذارند بعد او را کنار حوض استخر می برند،
می داند که از کاشان باید بیاید وارد کویر نطنز و اردستان و نائین و یزد و رفسنجان و کرمان
شود و در این کویر، نه در شهرها، آب پیدا نمی شود، این را می داند، آب یک هفته تا ده روزش
را می خورد، ذخیره می کند. تا کرمان، از ذخیره اش، مقداری که در گرما آب نیاز دارد خودش
را سیراب می کند، راهش را ادامه می دهد، آن وقت ها که جاده نبود و علامت نبود، تا صد
سال پیش صاحب شتر روی بار راحت می خوابید، شتر هم روز هم شب، در بیابان بی جاده
می رفت، کرمان بار را زمین می گذاشت، صاحبش هم بیدار می شد می دید کرمان است، جاده را
گم نمی کرد.

انسان ها صراط را گم می کنند اما حیوانات نه

الان هفت میلیارد جمعیت زمین جاده خدا را گم کردند، صراط الهی، صراط مستقیم را گم
کردند، در راه انحرافی افتادند، اما یک دانه شتر تا حالا راه را گم نکرده، گم هم نمی کند،
هیچ حیوانی اهل توبه نیست چون در حیوانیت خودش اهل گناه نیست. هیچ حیوانی، نه مار،
نه عقرب، نه سوسمار، نه ماهی، نه خرچنگ، نه زهنگ، نه کلاغ، نه کبوتر، نه گنجشک، نه
زنبور. بیچاره بشر.



خلقت زنبور

در همه بیابان‌های این استان کندو می‌گذارند، زنبور جاده را زمینی طی نمی‌کند، هوایی است، هوا که جاده آسفالت ندارد، علامت ندارد، اینجا دره است، اینجا کوه است، اینجا پیچ است، اینجا سه پیچ است، هوا که این حرف‌ها را ندارد، زنبوری که به اندازه نصف سر انگشت است از کندو برای خوردن گل درمی‌آید. چهارده فرسخ در روز در هوا به این باغ، آن باغ، آن تپه، آن دره، این گل، آن گل می‌رود، هوا تاریک نشده، اشتباه نمی‌کند برمی‌گردد، در بین هزار تا کندو در کندوی خودش می‌رود، در کندوی همسایه‌اش نمی‌رود، منحرف نمی‌شود، اندازه نصف انگشت است، ماشالله به این هفت میلیارد انسان که از دویست کیلو وزن تا پنجاه شصت کیلو وزن در بین آن‌ها هست، هر روز جاده را گم می‌کنند، در جاده زنا، عرق، ورق، شراب، دروغ، غیبت، تهمت، بخل، کینه، نزاع، کتک کاری، طلاق لعنتی، به هم پاشیدن خانواده‌ها، به هم زدن تعهدات، به هم زدن امضاها می‌افتند، اما زنبور اصلا راه را گم نمی‌کند. خودتان هم می‌توانید مجلات علمی را بخوانید، برای من مرتب می‌آید، زنبور برای ساختن خانه‌اش در کندو، در کوه‌ها، سر درخت‌ها، تا خودش را به عسل برساند چهارصد و شصت رشته علمی را به کار می‌گیرد، کل این چهارصد و شصت رشته هم در مغزش است، که نصف یک عدس است. گم هم نمی‌کند. مغزش را تعطیل نمی‌کند، کارش را چندین میلیون سال است تعطیل نکرده، خدا بهش گفته ﴿كُلِّ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾^۱ از بهترین محصولات بخور، به این بندگان من عسل تحویل بده، کاری هم به کارشان نداشته باش، شمر هستند، یزید هستند، اوپاما هستند، کلیتون هستند، ترامپ هستند، پستند، نامردند، بی‌وفایند، ناجوانمردند، بی‌نمازند، بی‌روزه هستند، بی‌حجابند، خلقشان کردم، گشنه هستند بده بخورند.

پیغمبر ﷺ می‌فرماید دنیا اگر به اندازه بال مگس پیش خدا ارزش داشت یک استکان آب به یک کافر نمی‌داد می‌گفت آب خیلی پیش من می‌ارزد آن را به تو بدهم؟ بعضی‌ها

هم می‌نشینند با پروردگار جنگ لفظی می‌کنند؛ ما که بالاخره دو رکعت نماز می‌خوانیم، یک روزه می‌گیریم، کربلا می‌رویم، چرا به ما ثروت نمی‌دهی؟ چرا ثروت ما را گرفتی؟ چرا به ما یک پاساژ ده طبقه نمی‌دهی؟ چرا این ماشین دویست میلیون تومان را به این بابا دادی؟ مگر این کیه؟ اگر ارزشی داشت که این نصف لیوان آب را به یک کافر نمی‌داد.

گم شدن مصداق خدا در بین بندگان

فکر مؤمن خیلی فکر درستی است، ما با نگاه کردن به خودمان، به بچه‌مان، به گل در اتاقمان، به حضرت شتر، خیلی راحت خدا را می‌توانیم پیدا کنیم، حالا اسمش را بلد نیستیم، عیمان نیست، چون علم گسترده نداریم، قرآن آمده اسمش را گفته، دعای جوشن کبیر آمده اسم‌هایش را گفته، این هم اسم‌هایش، شما یک نفر را در عالم نمی‌توانید پیدا بکنید که در باطن خودش در حالی که قانع بشود منکر خدا باشد، اصلاً ما منکر خدا نداریم، در یافتن معبود اشتباه داریم. من اگر در محرابم، در منبرم، در درس قم، در نوشته‌هایم، زحمت بکشم خدا را خوب نشان بدهم هیچ وقت مردم گاو را به عنوان خدا انتخاب نمی‌کنند، هیچ وقت مردم درخت را به عنوان خدا انتخاب نمی‌کنند، بت را به عنوان خدا انتخاب نمی‌کنند، علی را به عنوان خدا انتخاب نمی‌کنند، پس خدا را قبول دارند ولی در مصداقش اشتباه دارند، یعنی ما منکر نداریم. کافر آن کسی است که حق را پوشانده، به این معنی که خدا پیشش است آن را پوشانده.

من کمکش نکردم خدا را پیدا نکرده، به دنبال یک مشت بت بی‌جان و جاندار رفته تا اصل کاری را پیدا کند، خودش را قانع کرده، در هندوستان گاو پیش یک میلیارد نفر مقدس‌ترین جنس کره زمین است، قبول دارند یک حقیقت مقدسی در این عالم هست، ولی بهشان نگفتند، با گاو، با بت، با دلار خودشان را قانع کردند، الان دلار هم یکی از بت‌های قابل پرستش جهان است، خیلی‌ها هم در همین شهر بت‌پرست هستند، هوا پرستند، شکم



پرستند، پول پرستند، زن پرستند، نمی‌آیند بهشان بگوییم این‌هایی که خدای تو هستند و بهشان قناعت کردی، خدای واقعی نیستند، قلبی هستند.

سفارش استاد به مستمعین در باب اینکه دغدغه دینداری مردم را داشته باشند

اینجا مرکز استان است، چقدر جمعیت دارد؟ تمام جمعیت این شهر برای فهم حقایق قرآن، فقط شما هستید؟ شما کل مردم شهر هستید؟ مردم کجا هستند؟ به مسجد می‌گوییم مردم کجا هستند؟ به دین می‌گوییم مردم کجا هستند؟ برای خودم نمی‌پرسم، من هنوز هم که نزدیک مرگ و نزدیک رفتن هستم جمعیت میلیونی دارم، من به جمعیت نیاز ندارم، یک نفر هم بیاید همین بحث‌ها را برای آن یک نفر می‌کنم، کم نمی‌گذارم. اگر بیایند، بفهمند، از بت‌پرستی درمی‌آیند. این‌ها بت را جای خدا گذاشتند که قانع باشند، بالاخره یک تکیه‌گاه داشته باشند، تکیه‌گاه دارند یکی دیگر را اشتباهی به جای او تکیه‌گاه قرار می‌دهند، ما در عالم بی‌خدا نداریم، همه خدا دارند، شما مردم مومن خدای واقعی را دارید بقیه هم خدای قلبی دارند. اصلاً بی‌خدا در عالم نیست. با پولتان، با زبانتان، با مساجدتان، با هیئاتتان به داد مردم بی‌دین برسید، قیامت مسئول هستیم، شمایی که محرم و صفر برای سینه و علم و کتل و چلوکباب و چلوخورشت میلیاردی خرج می‌کنید، میلیاردی هم خرج بکنید عالمان واجد شرایط وارد به حقایق را بیاورید، دهه‌ها را دستش بدهید. مردم را بیدار بکنند، آن‌ها را از بت‌پرستی دریاورند.

برای پیدا کردن خدا باید جور دیگر نظاره کرد

پیدا کردن خدای واقعی لابلای این میلیون‌ها بت قلبی کاری ندارد، در شتر یک دقت بکنید، آیه چی می‌گوید؟ ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآيَاتِ﴾^۱ می‌گوید اگر می‌خواهی من را پیدا کنی

۱. غاشیه: ۱۷.

قلب ایمان پذیر

شتر را نگاه کن، کجا داری می‌روی؟ چشمت را باز کن، نه این چشم سر را؛ این چشم سر که باز است، پنیر، کره، روغن، شیرینی، کباب برگ، کباب کوبیده، کدو و بادمجان، سیب و پرتقال و انار را خوب می‌بیند، آن یکی چشم را باز کن؛ به شما نمی‌گوییم، توهین به شما حرام است، دارم به خودم حرف می‌زنم، آن چشم را باز کن.

به مجنون گفت روزی عیب‌جویی که پیدا کن به از لیلی نکویی^۲

که لیلی گر چه در چشم تو حوریست^۱ به هر جزوی ز حسن او قصوریست

همش عیب‌جویی کردن بد است، این بد است، آن زشت است، آن خراب است خدا به من نظر ندارد، خدا با من خوب نیست، خدا مال را به قارون داده، خدا قدرت را به اوپاما داده، این چه وضعیه؟ چقدر جهان درهم برهم است، هیچ هم درهم برهم نیست، خیلی هم جهان سر جایش است، چهار تا جنس دوپای عوضی منحرفند، پای هیچ کس و هیچ چیز نگذار.

ز حرف عیب‌جو مجنون برآشت در آن آشفته‌گی خندان شد و گفت

تو مو بینی و مجنون پیچش مو تو ابرو، او اشارت‌های ابرو

کجای کاری؟ بیا با چشم من نگاه کن.

نگاه امیرالمومنین علیه السلام به جهان

بیا با چشم امیرالمومنین علیه السلام جهان را نگاه کن، همین جهانی که همه را به هم خورده می‌بینی، آشوب، نا امن، نا منظم می‌بینی، علی وقتی جهان را نگاه می‌کند در دیدن درست غوغا کرده، نگاهش این است: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا وَ دَارُ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا؛ مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَنَجَزُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ؛ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا

۱. هی قیافه را به می‌کنی، حور العین هم قیافه لیلی را ندارد، عجب هیکلی، عجب زیبایی است.

۲. چه خبرت است دیوانه یک دختر شدی؟ مگر این کیه؟ یک دختر چادرنشین بیابان‌گرد در این

بیابان‌های سوزان عرب است، چه خبرته؟



الْجَنَّةُ»^۱ این دنیا است. ترجمه نمی‌کنم خودتان در حکمت‌های نهج البلاغه ببینید، می‌گوید آن‌هایی که درست دارند می‌بینند پایان کار از بهشت سر درمی‌آورند، آنی که درست دارد فکر می‌کند پایان کار از بهشت سردر می‌آورد، آنی که اندیشه دارد پایان کار از بهشت سردر می‌آورد.

نگاه زینب کبری علیها السلام به کشته شدگان کربلا

چه دختری تربیت کرده، سرهای بریده روبروی ابن زیاد است، بچه‌ها همه به اسارت گرفته شده، دشمن دارد سرزنش می‌کند، تحقیر می‌کند، تا زینب کبری را شناخت، به زینب کبری گفت حالت چطور است؟ دیدی چی شد؟ دیدی همتان کشته شدید؟ دیدی از شش ماهه تا هشتاد ساله‌تان قطعه قطعه شدند؟ دیدی بیابان از خونشان رنگین شد؟ دنیا را چه دیدی؟ به کام کی دیدی؟ زینب کبری درست می‌بیند، ابن زیاد اشتباه می‌بیند، زینب کبری علیها السلام گفت «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً» همه چیز را دارم زیبا می‌بینم، اگر شهادت زیبا نبود که برادر من خودش را در دامن شهادت نمی‌انداخت، زیباست.

تلاش دشمن برای نشنیدن صدای حق

چهار تا کله‌پوک منحرف حرف‌هایی می‌زنند، فکرهایی می‌کنند، مقاله‌هایی می‌نویسند، دری‌وری‌هایی می‌گویند، اینقدر این ماهواره‌ها دارند برای شما جوان‌ها به طبل می‌کوبند، اینقدر سایت‌ها و همراه‌های در جیب‌تان دم گوش‌تان به اندازه کره زمین سر و صدا بلند کردند که این صداهایی که من امشب گفتم نشنوید، کار دنیا مثل کار عمر سعد و ارتشش شده، تا ابی عبدالله علیه السلام آمد برای هدایت حرف بزند، نه می‌خواست التماسی بکند، نه از آن‌ها راهی بخواهد، ابداء، همه شهید شده بودند، خودش تنها مانده بود، آخرین بار گفت بروم صحبت کنم، شاید این‌ها جهنم نروند، اگر توبه کردند هم من از خون این هفتاد و دو

۱. حکمت ۱۳۱ نهج البلاغه.



نفر می‌گذرم، به خدا می‌گویم ببخش. فقط برای هدایت آمد اما وقتی شروع کرد عمرسعد گفت هر چی شیپور دارید بزنید، طبل دارید بزنید، اسب‌ها را جولان بدهید شیپه بکشند که صدای این را نشنوند، همین کار را فیلم‌ها، هالیوود، صهیونیست، کلیساهای خانگی، مسیحیت تبشیری، مقالات، ماهواره‌ها، دارند در گوش شما جوان‌ها می‌زنند، ما که آخر کارمان هست هنوز صدا در گوشمان است، این صداها را هم که در خانه‌هایمان نداریم بشنیم بشنویم که صدای خدا را نشنویم.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در گنبد دوار بماند

خدا را باید کجا یافت؟

عزیز دلم پیدا کردن خدا که کاری ندارد، یا بشین در بعضی از اشیاء دقت کن، یا یک کتاب خداشناسی مطالعه کن، یا به سراغ آیات قرآن برو، می‌فهمی، درکش می‌کنی، لمسش می‌کنی. امام عاشقان ابی عبدالله الحسین علیه السلام در قسمت دوم دعای عرفه می‌گوید «عَمِيتَ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ»^۱ کور شود چشمی که نمی‌بیندت، او که از همه پیداتر است، او که از همه ظاهرتر است، نیست؟ پس چرا در قرآن می‌گوید «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ»^۲ من پنهان نیستم که من را نمی‌بینی، چشمت خراب است، آن را معالجه کن،

سوال علاج از طبیبان دین کن توسل به ارواح آن طبیبان کن

بیماری چشم دل را علاج کنم او را می‌بینم، یک مرتبه، جلوه زیبایی مطلق، تمام وجودم را می‌گیرد «وَخَرَّمُوسَى صَعِقًا»^۳ آدم را مدهوش می‌کند.

درخور همین امشب و فردا شب می‌خواستم وارد بند دوم ایمان معاد بشوم، که پروردگار عالم مهار سخن را به طرف خودش کشید نشد،

۱. دعای عرفه.

۲. حدید: ۳.

۳. اعراف: ۱۴۳.



رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست
امشب هم خودش را سهم ما کرد. خودش را در آئینه عقل، نظر و فکر ما و یک مخلوق شتر
نشان داد، آن وقت زندگی کردن با این زیبای مطلق تمام جوانب زندگی را زیبا می‌کند.

روضه حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام

امشب و فردا شب یک خرده بیشتر گریه کنید، بوی حرم ابی‌عبدالله علیه السلام دارد می‌آید،
پیاده‌ها راه افتادند، خوش به حالتان مردم که از این پیاده‌ها استقبال می‌کنید، جا می‌دهید،
غذا می‌دهید، دارید برای ابی‌عبدالله علیه السلام غوغا می‌کنید، باریک الله، چشمتان باز است،
می‌بینید. این چشم باز را نگه دارید.

عالم آرا خودنمایی می‌کند یا حسین است و خدائی می‌کند
رحمت بی‌منت‌های لایزال دعوی بی‌انت‌هایی می‌کند
مقتدای اولین و آخرین از حسینش مقتدایی می‌کند

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» این را به اهل علمی که در
مجلس حضور دارند می‌گوییم، پیغمبر وقتی درباره ابی‌عبدالله علیه السلام و خودش حرف می‌زند با
ضمیر متصل حرف می‌زند، می‌گوید «حُسَيْنٌ مِنِّي»، اما وقتی می‌خواهد خودش را به
ابی‌عبدالله علیه السلام منتسب بکند ضمیر ظاهر و منفصل می‌آورد، می‌گوید: «وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ».
چه سری در این ترکیب جمله هست؟ من نمی‌فهمم، شاید شما دقت کنید سرش را به
دست بیاورید.

خوی حق و روی حق و بوی حق کی ز خون حق جدایی می‌کند
این حسین است کز برایش جبرئیل وحی را نغمه سرایی می‌کند
این حسین است کز غبار خاک او حور جنت طوطیایی می‌کند
این حسین است کانچه دارد از خدا در ره عشقش فدایی می‌کند

قلب ایمان پذیر

کشتی ایمان ز طوفان ایمن است تا حسینش ناخدایی می‌کند
به خودش قسم تمام عوالم ملکوت و عوالم ظاهر را در گودال بهت‌زده کرد، تمام عوالم
باطن و ظاهر را شگفت‌زده کرد، میان خاک است و از همه بدن دارد خون بیرون می‌زند،
روبه‌رویش هفتاد و یک بدن قطع‌ه افتاده‌است، گوشش صدای ناله زن و بچه را دارد
می‌شنود، دیدن آن بدن‌ها، شنیدن آن ناله‌ها، یک پلک به هم زدن او را از عشق با محبوب
خودش مشغول نکرد، همین‌طور که میانه‌ی گودال است صورت سنگ خورده‌اش را روی
خاک گذاشت.

بارالها این سرم این پیکرم این علم‌دار رشید این اکبرم
با دل‌ها چی کار کردی؟ دیشب من با نوه‌ی پنج‌ساله‌ام در قم تماس گرفتم، دختر است، گفتم
بابا چکار می‌کنی؟ گفت بابا فردا می‌خواهم به کربلا بروم،

بارالها این سرم این پیکرم	این علم‌دار رشید این اکبرم
این من و این ساربان این شمر دون	این تن عریان میان خاک و خون
این سکینه این رقیه این رباب	این عروس دست‌وپا در خون خضاب
این من و این ذکر یا رب یا ربم	این منو این ناله‌های زینبم
پس خطاب آمد ز حق: کی شاه عشق	ای حسین ای یکه‌تاز راه عشق
گر تو بر من عاشقی ای محترم	پرده برکش من بتو عاشق‌ترم
هرچه بودم داده‌ای در راه ما	مرحبا صد مرحبا خود هم بیار
خود بیا که می‌کشم من ناز تو	عرش و فرشم جمله پا اندازه تو

